



مولانا عزیز مرزا صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم

مخفی نماید که این کتابستطابانوارالابصار در عقبات عرش در جات نظر کیمیا بر علمای اعلام  
کثر الله انشا بهسم رسیده و هر یک از این بزرگواران که در این زمان در تعلیق نام بر این است  
تصدیق بر صحت حقیقه آن نموده اند و تقریظ و تدریج بر آن مرقوم نموده اند چنانچه صورت تقریظ هر کدام  
بخطهم در معرض تحریر در آمده است پس بعد از این تقریظات تصدیقات این بزرگان دین اگر کسی از معایده <sup>بخت</sup>  
از روی فساد و کذب عناد و رد و قدح بر آن نماید آن رو و قدح راجع بر او و قدح بر این امناست  
بسیار خواهد بود بلکه موافق شهادت این اعلام که در تقریظ می فرمایند اقباس شده است معانی  
این کتاب انوار البصار اگر کتاب مبین و نامیس شده است معانی آن را خاتم طاهیرین پس این <sup>ترج</sup>  
در حقیقت راجع بر او و قدح بر خدا و رسول خدا و انما اطهار خواهد بود و شکی نیست که آن در حد  
کفر است پس بدو منین دایت آئین پوشیده نماند که هرگاه همچنین و راق ضلالتی که این گفته  
و قدح در آن باشد دست یاب شوند بلند ماده آن عناد باشد بر عیت و فساد عقیده است  
و آن و راق جنل اگر کتب ضلال است که وجبات تصنیع و فضای آن و الا هر شب بهی که  
از آن بر عوام وارد آید خط کنند آن در گناه و اضلال اجامل آن شرکت خواهد بود و  
بوزر و وبال عاقبت آن در دنیا و آخرت گرفتار خواهد گردید و السلام علی -

من اتباع الهدى



هذا  
 الكتاب  
 هو المسمى بانوار الاله  
 ابصار في مراتب النبي المختار  
 والائمة الاطهار عليهم السلام که از جبهه قطع  
 منازعه و شاجره که بین بعضی از مؤمنین واقع  
 شده بود در حیز تحریر آورده است هر مطلب  
 آن اشاره بدفع اراءى است که  
 بان آراء خلاف جاؤه حق را  
 پیوده اند و الله  
 المعین





تقريرا  
باسم الله الرحمن الرحيم  
نعم ما تحب اليه الشدايق  
والجسد القبيح عوث  
الاسلام وغياث الامم  
المولى الميرزا

من فضلة الحاج  
ميرزا محمد حسن العلواني  
مستخرج القدر السليم  
مكتبة وورد

المستطاب ذكركم الشجيرة  
عن الحاج المكي

(5)

عنه الله عن جبرائله وجرانم والديه + و قبل عذرهم يوم استنادوا  
لديه - كه چون در اين اوان كه ۱۳۰۲ كه كجهر او سيصد و دوي حس  
بنوي است عليه الاف الحجة درميان بعضي از مومنين سعاد  
ميرن + از اكنيس حيدرآباد كهين + ساهنا الله من الحدان  
والفن سئل امامت و نبوت مطرح نظر گرديده و بحث از  
افضليت مرتبة امامت بر مرتبة نبوت و مجلس درميان ايشان و  
گرديده است + و مكررا اين خادم شريعت از تفصيل و تحقيق +  
اين سئل سؤل مي نمايند و چون لقيتشان از موضوع نزاع +  
ايشان نمودم معلوم شد كه حقيقت امر بر ايشان مشتبّه شده مراد  
از امامت و نبوت سؤل امامت ائمه اهلدار است و نبوت بني مختار  
و حال آنكه اين توهم خطبي است عظيم + و خطايت بسيم بلكه  
مراد از سؤل در زدايل آن سؤل از مرتبة نبوت پيغمبر و مرتبة امامت  
خود آن سرور هست + كه آيا اين دو مرتبة كه در انحضرت هست كه  
فضل است از مرتبة ديگر + و بعضي مساوس و تساويات و ديگر  
شيطان لعين در او سم و خيالات بعضي از مومنين انداخته است

ان الصف النعمان  
الغناء قد تمس واجادوا  
وما فاني في  
ونوضح الطلاب والام  
سبيلك سلك الرشاو  
ين من السداد ان يتطاه  
بالقول وال...



از خداوند متعال بخلق واجبست باین مرتبه نایمده شده اند بر رسول  
یعنی رساننده اخبار و احکام الهی ببنده کان او این اسم مبارک  
نیز باعتبار این مرتبه بکثرت و تواتر در قرآن و غیر آن بر حضرت نبوی  
اطلاق شده است مرتبه سیم مرتبه ولایت است یعنی اولی بصرف  
و چون ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله اولی است بمؤمنین از  
خود مؤمنین بنص قرآن شریف چنانچه حضرت ابی طالب در سوره  
احزاب میفرماید البتة اولی بالمؤمنین من انفسهم و از واجه امها قسم  
یعنی این پیغمبر حق اولی است بمؤمنین از خود مؤمنین و از واج او  
صلی الله علیه و آله نمبره مادرهای ایشان است مقصود آنکه چنانچه  
آباء ولایت و اولویت تصرف بر اولاد خود دارند در صورتیکه  
آن اولاد صیغر و غیر بصیر بامورات خود باشند همین طور این  
رسول ولایت و اولویت تصرف بر شما دارد و نمبره پدر است بر  
شما که اصلاح امور دنیا و دین شما در قبضه اختیار و قدرت اوست  
و شما نمبره صغار غیر مختارید نسبت باو پس باعتبار این مرتبه و مقتضا  
این منصب نایمده شده اند بولی چنانچه خداوند علل و سوره

با اینکه  
بسیاری از  
نعمت و غیره که  
اینک بنی بعضی  
تعالی است  
آنکه مراد ایشان  
این بنی نبی است  
دارای نفسی رساله  
نیز باشد چنانچه  
از اهل نعمت مثل  
و غیر آن معنی میکند  
بنی را بانه انسا  
او  
الیه بشرع و از  
یوم تربت بلیغ  
امیرت بک فرستاد  
ایضا  
پسین نهاد ایما  
بامور بتبلیغ  
نشده است  
شونده است  
و حی و چون

مانده تصحیح باین اطلاق نیز فرموده میسر نماید + انما ولیکم الله و  
 رسولہ و الذین آمنوا الی اخر الایه یعنی این است و خبر این نیست  
 که ولی شما و صاحب اختیار شما خدا است و رسول خداست و  
 کسانی که ایمان آورده اند و این صفت دارند که پیامبر از دنیا  
 و در رکوع نماز تصدیق میدهند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام  
 موافق تفسیر متطافره + مرتبه چهارم + مرتبه امامت است  
 یعنی استحقاق پیشوائی خلق و مقتدا بر بودن کل انام و این  
 منصب مرتبه ایست که باعتبار این منصب و مرتبه اطلاق  
 میشود بر آن بزرگوار امام + و واجب است بر امت از جهت  
 همین منصب اقتدا به آن بزرگوار و متابعت نمودن آن  
 رسول مختار + و جمیع امور معاش و معاد و دین و دنیا را  
 و طریق وصول الی الله + و دلیل بر اثبات مرتبه امامت +  
 عنقریب در معرض بیان خواهد آمد پس چون این بزرگوار احسانا  
 این مرتب و مناصب را بعهده مذکوره است بعضی از  
 مؤمنین که عارف بتفصیل این مراتب از غایت تفضل و ترفع

مبلغ  
 شد خبر و پیوسته  
 نیر عبت با تبلیغ  
 و این هر دو معنی باب  
 خبرست پس با اعتبار  
 اول خبر شونده است  
 و باعتبار دوم خبر  
 دهنده است که  
 عبارت اخرای رسول  
 است و نیز منافات  
 ندارد با اینکه نبی را  
 بعضی مشتق از  
 نبوة یا از نباوة  
 گرفته اند بمعنی رفعة  
 بجهت رفعة مرتبه  
 بر غیر خود از خلق  
 از نبی بمعنی طریق  
 گرفته اند بجهت بودن  
 نبی وسیله کسب  
 حق و در این دو وجه  
 گفته اند

هر مرتبه از مرتبه دیگر نیستند سوال میکنند که اگر چه این مراتب از آن  
حضرت انکاک پذیر نیست که بتوان بر وجه حقیقه تصور هر یک علیحده  
نمود ولی در مقام فرض اگر نخواهیم یکبار این مراتب را قابل تمیز  
دیگر بر وجه قابل و تمیزی فرض کنیم کدام مرتبه افضل است از قیم  
خود پس اگر مرتبه امامت مطلقه آن حضرت را با مرتبه نبوت مطلقه آن  
سرور ملاحظه کنیم کدام مرتبه افضل است از یکدیگر جواب اینست که  
مرتبه امامت افضل است از مرتبه نبوت و همچنین از مرتبه رسالت نیز  
بجهت آنکه بیان شد که نبوت مطلق بشرط لا با اعتبار نباء و  
خبر است از جانب خداوند تعالی و رسالت بشرط لا با اعتبار  
رسانیدن این خبر است بخلق و این هر دو مقام مقام ظاهر و مقام  
قولست و مقام امامت بشرط لا با اعتبار این است که آن بزرگوار  
از جانب خداوند تعالی مقتدا بر خلق یعنی بر خلق واجب است که در  
جمع امور معاش و معاد خود متابعت آن بزرگوار نمایند و او را  
طریق و محل اقتدا و اتباع بنهند و در هیچ امر از حکم و فرمان او  
خارج نشوند حاصل آنکه امامت ایستادگی است بر جمیع مخلوق

نبوت  
بر اصل است  
مثل نبوت و دور او  
بقلب همه است  
و او - پس ادغام  
مثل مرده - و وجه  
عدم منافات است  
که هر کس وجود الله  
بیان کرده است  
مقام امکان وجهیه  
بیان کرده است  
مصنّف در مقام  
بیان تحقیق آنچه در  
نزد او ارجح است  
از وجه مذکور و  
بیان کرده است  
همین تحقیق استنباط  
میشود از اخبار اهل  
بیت مثل آنچه  
وارد شده است  
در اصول کافی و  
بصائر الدرجات  
و غیر آن کثرت  
معتبره در بیان فرق  
بین نبی و رسول و  
محدث که در همه

از جانب خالق چنانچه مقام و منصب ولایت بشرط لایزال اعتبار  
 او توتی است که خداوند متعال بجهت آن بزرگوار برقرار فرموده است  
 و او را ولی و صاحب اختیار فرموده است جمیع امت در جمیع امور  
 ایشان بطوری که حکم آن بزرگوار نافذ تر بود بر نفوس خلق از خود  
 خلق بنفوس خود و این دو مقام مقام باطن و مقام فعل است واضح  
 است که مقام باطن و فعل افضل است از مقام ظاهر و قول این بحسب  
 ملاحظه هر یک از این مرتب است بشرط ملاحظه عدم مرتبه دیگر با و اما  
 بحسب حقیقت پس مرتبه نبوت و رسالت با مرتبه امامت و ولایت  
 در آن حضرت لازم ملزوم یکدیگرند و انکار یکدیگر بر وجه حقیقه  
 متصور نیست و این ظاهر و باطن از یکدیگر جدا نمی شوند پس هر زمان  
 که اطلاق نبی یا رسول بر آن حضرت می شود بشرط لایست بلکه بشرط  
 شئی است یعنی بشرط مرتب دیگر است پس هر وقت که اطلاق  
 شود بر آن سرور لفظ نبی یا رسول پس سایر مراتب نیز با و منوی و  
 مقصود است و بعبارة اُخری و هب علی الاطلاق و تیت که  
 آن بزرگوار را به خلعت نبوت و رسالت مخلص فرمود آن نبوت

بنی  
 الله و منقسم  
 لعل و بالله صریحی فی  
 منامه و شیخ الصدوق  
 و لا یعیان الملک  
 شکلی نیست که این  
 از برای نبی صلی الله  
 علیه و آله ذکر شده است  
 از محقق و الله اعلم  
 منه

فائدة

تخصیص این حضرت  
 از جهت احترام او و صیغه  
 آن حضرت است  
 چه که ایشان در آن  
 همان مرتبه امامت  
 ولایتند و اخیر  
 پس این لازم ملزوم  
 در حق ایشان جاری  
 نیست نیز جز  
 از سایر مرتب است  
 که این سلسله در  
 حق ایشان کلیه  
 ندارد  
 منه

و رسالتی بود که جامع مرتبه امامت و ولایت نیز بود و زمانی نیست  
 که نبوت و رسالت این بزرگوار خالی از این دو مرتبه عالیّه علیّه باشد  
 ۴ و این دو مرتبه ظاهر خالی از این دو مرتبه باطن باشند  
 و از همین جهت است که اطلاق این دو اسم یعنی رسول و نبی بر آن  
 حضرت بکثرت شده است چه در تشران وجه و عنی سر آن  
 بلکه جمیع خطابات تشرافی که متعلقه بان جناب است تعبیر همین  
 دو لفظ مبارک شده است ۴ از جهت همین استلزام یعنی  
 استلزام مرتبه نبوت و رسالت مرتبه ولایت و امامت را  
 بخلاف عکس ۴ یعنی عدم استلزام امامت و ولایت نبوت  
 و رسالت را ۴ پس چون که نبوت و رسالت آن حضرت  
 اختصاص است از امامت و ولایت ۴ از این جهت است که لفظ  
 و رسول مختص شده است بان بزرگوار و در خطابات الهیه بان  
 دو خطاب مخاطب گردیده اند ۴ بخلاف امامت و ولایت  
 که چون از مراتب و مناصب اختصاصیه آن حضرت نیست  
 بلکه بعد از انتقال آن حضرت صلی الله علیه و آله از این عالم



فانی بعالَم بانی این دو مرتبه بطریق خلافت و وصایت منتقل  
 می شود بخلفا و اوصیاء بعد از ایشان واحد بعد واحد  
 و ناظر بهین است حدیث ابن جمهور حسامی در کتاب غوالی الله  
 از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «النَّاصِبُ شَرُّهُ  
 مِنَ الْيَهُودِ وَتَبِيلُ كَيْفَ ذَٰلِكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ الْيَهُودَ  
 مَنَعَ لُطْفُ النَّبَوَّةِ وَهُوَ خَاصٌّ وَالنَّاصِبُ مَنَعَ لُطْفُ الْأَمَانَةِ وَهُوَ  
 عَامٌّ ۖ» یعنی ناصبی بدتر و شر او کثرت است از یهود عرض کردند  
 چرا این رسول الله ۴ حضرت فرمودند بجهت اینکه یهودی منع کُلف  
 نبوت را و او خاص است ۵ و ناصب منع نمود لطف امامت  
 و او عام است ۶ مقصود آنکه امامت مختص لشخص خاص و زمان  
 خاص نیست ۷ بلکه نسبت بجهت و عام است ۸ پس ثمره  
 مترتبه بر آن نیز عموم دارد - بخلاف نبوت و این عموم که در امامت  
 ذکر شد - عموم بنسبی است - و بعبارة اخری امامت مطلقه  
 ساری در هر یک از ائمه است بطریق تناوب ۹ و این منافا  
 ندارد خصوصیت امامت را نسبت بجهت از ائمه با اعتبار -

شخص هر یک و زمان هر یک و از اینجا است که امامت در هر یک  
 از ائمه باین اعتبار خاص است و صفت و منصب خاصه  
 باوست و اشتراک با غیر خود در زمان خود ندارد و نمی شود در یک  
 زمان دو امام موجود باشند که هر دو قائم بامامت بمقتضای  
 این ریاست باشند چنانچه شاهد بر این صاحب کافی در کتاب  
 از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که + راوی یعنی حسین  
 ابی علا از آنحضرت پرسید که کیون الارض لیس فیها امام قال  
 لا قلت کیون امان قال لا الا واحد هما صامت + یعنی آیا  
 می شود که نبوده باشد در زمین امامی + حضرت فرمودند نمیشود  
 + عرض کرد که می شود و امام در یک زمان مجتمیع شوند  
 حضرت فرمودند نمی شود + مگر آنکه احدی صامت باشد  
 یعنی مباشر امامت نباشد + و از این جهت است که  
 اطلاق امام بر هر یک در زمان هر یک بکثرت شده است  
 + و منافی عموم مفهوم لفظ و اشتراک مصداق نیست این  
 بیان + اگر چه در حضرت خاتم + نیز جاری است + چه که امامت

باعتبار زمان آن حضرت نیز خاص بان سرور بوده است \*  
 ولی بیان شد که از جهت دیگر یعنی جهت مفهوم عام است و نبوت  
 و رسالت از جمیع جهات خاص است هم بحسب مفهوم و هم بحسب  
 مصداق با استلزام این دو مرتبه در آن حضرت \* مرتبه اول  
 ولایت را نیز چنانچه گذشت \* پس از این جهت اطلاق این دو اسم  
 بر آن حضرت اولی بخصیص شد است تمام شد آنچه مقصود از  
 مقدمه بود و بیان می شود مطلب مقصود و ضمن پنج مقصد  
 مقصد اول در اثبات مرتبه امامت از برای خاتم النبیا  
 مقصد دوم در افضلیت مرتبه امامت در آن حضرت  
 از مرتبه نبوت و رسالت مقصد سیم در اینکه همین امامت خاتم  
 انبیاست که منتقل شده است بطور خلافت و وصایت  
 بسوی اوصیاء آن بزرگوار بعد از آن عالی مقام  
 مقصد چهارم در عدم تساوی مرتبه اوصیاء خاتم  
 انبیاء با آن حضرت و افضلیت \* چنانچه بعضی توهم برده اند  
 بلکه سبب بر فضلند از حضرت امیر و سایر ائمه از مراتب شایسته

مقصد پنجم در فضیلت ائمه اطهار از همه پیغمبران اولوالعزم  
 غیر خاتم النبیا اما مقصد اول یعنی اثبات مرتبه امامت  
 از جهته خاتم انبیا صلی الله علیه و آله پس گانه مرتبه واضح است  
 که سزاوار نیست او یافتن شک و راو چنانچه از تعریف امامت  
 که علمای اعلام در مقام اثبات آن از برای اوصیای نام  
 کرده اند ظاهر و بین است علامه حلی اعلا الله مقامه و سایر  
 علما و متکلمین در بحث امامت می سرایند که الامامیه  
 ریاست عامه فی امور الدین والدنیا الشخص من الاشخاص  
 عن النبوی یعنی امامت ریاست و فرمان فرمائی است بطریق عموم  
 در امور دین و دنیا از برای شخص معینی از اشخاص بنیاده از نبی  
 و این ظاهر است که منسوب غنه دارای مرتبه این ریاست  
 نباشد بالا اصل تقدیمی نمیکند از او بسوی نایب بنیاده و تئیل  
 و دوم آیه شریفه است که در سورۃ بنی اسرائیل می فرماید  
 ۶ یوم ندعو اکل الناس با مبهم یعنی روزی خواهد آمد که خواهم  
 خواند در آن روز هر گروی از خلق را با امام زمان آن کرده و این

معلوم است که خلق زمان حضرت رسول را هم خواهند خوانند  
 و در روز قیامت و در آن زمان امامی و مقتدائی که صاحب  
 ریاسته عاتقه باشد نبوده است مگر آن حضرت و اگر مرتبه  
 امامت در ایشان ثابت نباشد و باعتبار این مرتبه مصداق  
 لفظ امام نباشند پس آیه شریفه نسبت بآن زمان بی مصلحت  
 می نازد و این مقتضای آیه شریفه باطل است قطعاً و دلیل  
 مستوم در کافی از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق  
 روایت کرده که فرمودند: یوم ندعو اهل ناس با ما هم ای  
 یا مصمم الذی بین نظم و هو قائم اهل زمانه یعنی مرا  
 از اما می که خداوند متعال در آیه شریفه فرموده است آن  
 امامیست که در هر زمان در میان آن قوم است و او قائم اهل  
 آن زمان است و این معلوم است که در زمان حضرت  
 رسول قائم اهل آن زمان وجود مبارک آن سرور بوده و غیر  
 آن بزرگوار کسی قائم اهل آن زمان نبوده و دلیل چهارم هم  
 از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در ذیل:

همین آیه شریفه که حضرت فرمودند ۴ کجی رسول الله فی قومه  
 و علی فی قومه و الحسن فی قومه و الحسین فی قومه و کل من مات  
 بین ظهرانی قوم جاو امه ۴ یعنی حضرت باقر علیه السلام فرمود  
 و تفسیر این آیه شریفه که خواهد آمد حضرت رسول در قوم خود و حضرت  
 امیر المؤمنین در قوم خود و حضرت امام حسن در قوم خود و حضرت  
 امام حسین در قوم خود و هر امام که بمیرد در میان گروهی و قومی  
 خواهند آمد آن گروه و قوم با آن امام و این حدیث ظهیر نام دارد  
 در اطلاق لفظ امام بر آن بزرگوار و دلیل سیم حدیثی است  
 که صاحب محاسن در محاسن آن حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده  
 که حضرت با صاحب خود فرمودند که انتم و الله علی دین الله یعنی  
 بخدا قسم که شما قائمید بر دین خدا ۴ پس تلاوت فرمودند این آیه  
 شریفه را ۴ یوم ندعو اکل الناس یا مہم ثم قال علی امامنا  
 و رسول الله امامنا و کم من امام کجی یوم القیمه یعنی اصحابه و غیره  
 یعنی حضرت پس از تلاوت آیه شریفه یوم ندعو اکل الناس یا مہم  
 فرمودند حضرت امیر المؤمنین علی امام ماست و حضرت رسول الله

امام ماست و چه بسیار از امامان که خواهند آمد در روز قیامت در  
 حالتی که لعن خواهد کرد و هر یک از آن امامان اصحاب خود را لعن  
 خواهند نمود و آن اصحاب آن امامان مقتضود اند که امام حق و امام ضلال هر دو  
 خواهند بود و درین حدیث تصریح شده است باطلاق لفظ امام بر رسول  
 خدا و لیل ششم آنکه مرتبه امامت عطا شد از جانب خداوند  
 متعال بحضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب خداوند منت گذاشت بر  
 ایشان ببطا کردن این مرتبه چنانچه در قرآن شریف می فرماید و اولیا  
 له اسحق و یعقوب نافله و کلاً جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بها  
 و اولادنا الیهیم فعل الخیرات و اقام الصلوة و اتیاء الزکاة و کما  
 لنا عابدین یعنی عطا فرمودیم بحضرت ابراهیم اسحق و یعقوب  
 از فضل خود و همه آنها را صالح گردانیدیم و تسبیح دادیم ایشانرا  
 آنما که اقتدا و متابعت کنند مردم ایشانرا در امور دین و دنیا  
 خود و هدایت کنند ایشان خلق ابراهیم و طریق مستقیم با بر حکم  
 و وحی سرمودیم بسوی ایشان فعل خیرات را و اقامه صلوٰة را  
 و دادن زکوة را و بودند ایشانرا برای ما عبادت کننده گان و در

جای دیگر می فرماید ۴ ولقد اتینا موسی الکتاب فذلک من فی مرتبه  
من لقائه وجعلناه هدی لنبی اسرائیل وجعلنا منهم ائمه یتهدون ۵  
بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون ۶ یعنی تحقیق که داویم حضرت  
موسی را کتاب پس مباحث ای معیت بر شک از لقای تو حضرت ۵  
موسی را در شبی که بالا بردیم تو را با آسمان و وجه دیگر نیز گفته اند در  
معنی این جزایه و گردانیدیم موسی را هدایت از برای بنی اسرائیل ۵  
قرار دادیم امام با از بنی اسرائیل که هدایت کنند خلق را با ما چونکه صبر  
کردند و بودند یقین کننده کان بآیات ما ۴ پس از این روایه معلوم  
شد که خداوند متعال مرتبه امامت را عطا فرمود بحضرت ابراهیم و  
بعض از اولاد او و در مقام ائمان بر ایشان اخبار امامت ایشان ۵  
فرموده و شک نیست که این مرتبه غیر از مرتبه نبوت و رسالت بود  
چنانچه توضیح از آن خواهد آمد ۴ پس اگر این مرتبه از برای خاتم النبیا  
ثابت نباشد لازم می آید که آن بزرگوار فاقد باشد مرتبه را که حضرت  
ابراهم و اولاد او واجد بودند آن مرتبه را و معلوم است که حساب  
مراتب متعدد و فضل است از فاقدان مراتب و هر چند بیک مرتبه



باشد سیما مرتبه امامت که افضل جمیع مرتب و مناصب الهیه است  
 و حال آنکه مسلم است که حضرت خاتم انبیا افضل از کل انبیا و رسل خاتم  
 استلال بر آن غفرتیب خواهد آمد و دلیل هشتم در بصایر الدرجات  
 ابن قضایری که از اجله اصحاب است از فضل بن بسیار روایت میکند  
 که از حضرت ابی جعفر سؤل شد از قول خدای متعال ۴ که فاسئلوا  
 اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ۴ یعنی سؤل کنید از اهل ذکر اگر خود  
 عالم نیستید ۴ قال علیه السلام رسول الله و اهل بیتهم اهل الذکر و هم الا  
 یعنی حضرت فرمودند که رسول خدا و اهل بیت آن بزرگوار ایشانند  
 اهل ذکر و ایشانند اما آن پس در این حدیث نیز تصریح شده است ۵  
 با امامت حضرت رسول و دلیل هشتم حدیث نورانیست  
 مشککی از جلد سابع بحار و جلد ثالث از عوالم که صاحب جواهر الاخبار  
 متوجه شده است و حدیث طولانی است و در آن حدیث است که  
 حضرت امیر خطاب بلمان و ابوذر فرموده منبرمودند که من لم  
 یقر بولایتی لم ینفعه الاستمرار بنبوة محمد الا انهما مقرونان و ذالک  
 ان البنی برسل و هو امام الخلق و علی من بعده امام الخلق و وصی محمد

یعنی حضرت امیر فرمودند سیکه اقرار بخدا بولایت من نفع نمی بخشد  
 اورا استر از نبوة محمد آگاه باشید که اقرار بولایت من نبوة  
 محمد مقرون بکید یکرند و این از جهت آن است که حضرت خاتم انبیا  
 نبی مرسل است و او امام خلق است و علی از بعد آن حضرت است  
 بر خلق و وصی محمد و دلیل پنجم روایت محمد بن حرب امیر مدینه است  
 که صدوق علیه الرحمه روایت کرده است و حدیث طویل است  
 و عنقریب در مقصد چهارم تمامه در معرض بیان خواهد آمد و آنچه متعلق  
 به تمام است از فقرات آن روایت اینست که حضرت امام جعفر فرمودند  
 بمحمد بن حرب پس از اقامه اذان چند بر اینکه چه حضرت امیر پارس و دش  
 پیغمبر نهادند از جهت شکستن اصنام نه عکس + که فالتبني +  
 رسول الله بنی امام و علی امام یس مبنی و لا رسول فهو غیر مطبق  
 بحال افعال النبوة + حضرت فرمودند پس مبنی که رسول خداست  
 هم مبنی است و هم امام است و علی امام است و نیست مبنی رسول  
 و از این جهت است که طاقت نداشت حل نمودن سیکه بنی نبوة  
 و در این مقام همین قدر از ادله کافی است و اثبات مرام و زاید

حاشه  
 مراد  
 از این نبوت است  
 جامع است  
 آن نبوت که دارا  
 سه مرتبه دیگر  
 هست  
 الله

از این و استقصا تام در این مقصد و سایر مقاصد خروج از وضع این  
 چیزه است که بنای آن بر اقتدار است و اما مقصد دوم بعینه  
 فضیلت مرتبه امامت نبی از مرتبه نبوت در رسالت آن حضرت پس از  
 بیان وجه تسمیه هر یک فهمیده شد و دلیل دیگر در اثبات این مطلب در  
 هشام بن سالم است در باب طبقات انبیاء و رسل از حضرت ابی عبد الله  
 علیه السلام در اصول کافی که حضرت فرمودند ۶ الانبیاء والمرسلون  
 علی اربع طبقات فبنی مبنی فی نفسه ولا یعدو غیر ما و بنی یری فی  
 النوم و یسمع الصوت و لا یعاینه فی البیظه و لم یبعث الی احد و علیه  
 امام مثل ما کان ابراهیم علی الوط و بنی یری فی منامه و یسمع الصوت  
 و یعاین الملک و قد ارسل الی طائفه قتلوا او کثروا و کینوا قال  
 تبارک و تعالی یوشس و ارسلناه الی ائمه الف و یریدون قال ۴  
 یریدون ثلثین الفا و علیه امام و الذی یری فی منامه و یسمع الصوت  
 و یعاین فی البیظه و هو امام مثل اولی العزم و قد کان ابراهیم  
 نبیا و یرى امام حتی قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما  
 قال ومن ذریتی فقال الله تعالی لا ینال عهدی الظالمین ۴

این است که  
 حضرت لوط  
 قوم بعد از او  
 شدن قوم  
 بودند  
 برین در زمان  
 منزل است

من عبد شما او دشمنای چون امانا یعنی انبیاء و رسولان بر شما  
 طبقا شد پس نبی است که اخبار شونده است در نفس خود و نبوت  
 او تعدی بغیر خودش نمیکند و نبی است که می بیند در خواب میشود  
 صوت را و معاینه در بیداری نمی بیند و مبعوث هم نشده است  
 بر احدی و بر اوست امامی مثل لوط که پیغمبر بود و مرسل نبود حضرت  
 ابراهیم بر ایشان امام بود و نبی است که در خواب می بیند و میشود  
 صوت را و ملک را هم می بیند و ارسال هم شده است بسوی  
 جماعتی کم باشند آن جماعت یا بسیار - باشند مثل یونس چنانچه  
 خداوند در تران فرموده است در امر یونس که ارسال نمودیم او را  
 بسوی صد هزار یا بیشتر حضرت ابی عبد الله فرمودند آن زیادتی  
 سی هزار بود و بر حضرت یونس هم امام بود و آن بستی که می بیند  
 در خواب میشود صوت و می بیند معاینه در بیداری او امام است  
 مثل او انعم و تحقیق که حضرت ابراهیم نبی بود و امام نبود تا آنکه  
 خداوند تعالی فرموده انی جاعلک للناس اماما یعنی قرار  
 دهنده هستم تو را برای مردمان امام حضرت ابراهیم بخداوند

وجود  
 قوم  
 مرسل  
 بودند بر قوم چنانچه  
 در تران می فرمود  
 و ان لوطا لمن  
 المرسلین و یحییاه  
 و اولاده اجمعین  
 و حضرت یونس  
 بعد از نجات از  
 بطن ماهی هم  
 نیز ارسال شدند  
 و ممکن است که حضرت  
 لوط مرسل بودند  
 از جانب حضرت  
 ابراهیم هم نبی شد  
 بر ظاهر خود است  
 مننه

عرض کرد که این امامت عطا فرما بذریعۀ من این خطاب رسید که  
عهد من بظالمین بنمیرد کسیکه عبادۀ و پیروی او کرده باشد صغیرا  
یا وثنی را نمی باشد امام تمام شد ترجمۀ حدیث و از این حدیث  
شریف از چند وجه ارتفاع درجۀ امامت بر سایر درجات مستفاد  
میشود ۱ اول اینکه امام درجات انبیاء و رسل را با اعتبار

تفاضل و تفاوت مراتب و مناصب پیغمبری بر چهار قرار فرمودند  
و مرتبۀ چهارم را که قضی المراتب و اعلا المراتب است او را مرتبۀ  
امامت مقرر فرمود که صاحب این مرتبۀ جامع مرتبۀ ششم است  
امامت مثل پیغمبران اولوالعزم پس معلوم شد که مرتبۀ نبوت و  
رسالت در ذیل و دون مرتبۀ امامت واقع و مرتبۀ امامت اعلی و  
افضل همه مراتب است ۲ وجه دوم ۳ آنکه فرمودند و هو  
امام مثل اولی العزم یعنی آن بنی که جامع این مراتب اربعه  
امامت است مثل معین بن اوی العزم و این وجه ناشی از تمثیل  
منویر است چه که این تمثیل صریح در آن است که امامت شأن  
مرتبۀ اولوالعزمیت را غیر ۴ یعنی امامت و اولوالعزمی در یک مرتبۀ

واقعه بجلالت نبوت و رسالت و وجه این بحسب اعتبار همان است  
 که ذکر شد که امامت ریاست عامه الهیه است \* و این ریاست  
 حاصل نمیشود مگر از قبل استحقاق و شایستگی ذات که در مراتب \*  
 عبودیت و بندگی و طی مقامات امتحانیه خدائی و حیط جمع مقصودات  
 لازمه بشری مترجیح او آمو و نو آبی الهی \* و مقام تعارض آن با  
 و خواهبهای شهوات نفسانی و سر و ج از هر نوع فتن صغیه فوق  
 طوق انسانی و صابرت بر بلا یا مصائب بایه الامتحان عالم ناشی  
 ترقیات متدرجه مستتر به حاصل کرده باشد تا برسد باین مقام  
 اعلی و سنا بجهت آنکه مراتب ترقیات متدرجه بر عبودیت و مدارج  
 متحصله از قبل قتل شهوات بشریه منحصر بنفوس ناقصه ناس نیست بلکه  
 در نفوس کامله انبیاء و اولیای نیر خاریست چه که ریاضات تکمیلی  
 الهیه و در نفوس ناقصه رفع نقص و افاده تکمیل میکنند و در نفوس کامله  
 انبیاء و اولیاء علیهم الصلوٰۃ و السلام افاده حصول علو و رجا  
 و ارتفاع مقامات عالیات میکنند که متبل از ان برای آن نفوس  
 طیبیه حاصل نبوده بجهت آنکه حد یقین در فیض قیاض علی الاطلاق

نیست که بتوان توهم نمود انقطاع فیض را بر فرض وصول بان حد و  
 مرتب نمود بر آن انقطاع تکمیل را بلکه چنانچه نفی و فیوضات منتهی  
 حقیقی نامناهی است مراتب تکمیل نیز نیستناهی است چه که بوصول  
 هر مرتبه از مراتب فیوضات کمالی حاصل میشود که قبل از آن حاصل  
 نیست و از آنچه ذکر شد رفع می شود منافاتی که بحسب ظاهر معلوم میشود بین  
 این حدیث شریف که امامت منحصر در اولو العزم است و بین دو آیه شریفه  
 که قبل از مقام استدلال بر مقصد اول در معرض بیان آید که مضمون آن  
 اولی آن بود که امامت با حق و یعقوب عطا فرمودیم و مضمون آن  
 دوم آن بود که از نبی اسرائیل مترادیم امامها و شکی نیست که با حق  
 و یعقوب و سایر نسبیا و نبی اسرائیل بعد از حضرت موسی علی نبینا  
 و علیهم السلام انبیاء اولو العزم نبودند و وجه عدم منافات است  
 که امامت مذکوره در حدیث همین امامت است که از قبل استحقاق  
 ذاتی بر پنج تقضیل مزبور حاصل شده باشد و این امامت امامت  
 اصیل است که بحسب موضوع خاص است با نبیاء اولو العزم و از این  
 جهت است که مابقی از مرتبه نسبیا اولو العزم شده است از غیر

ایشان و اما امامت مذکوره در اینین مرتبه است  
 که به نیابت و وصایت امام اصل حاصل شده است ازجهت حفظ  
 شریعت آن امام و هر چند که جعل آن نیز از جانب و باب علی الاطلاق  
 و مستحق تمام و شایسته تمام \* در موضع این امامت نیز جعل  
 نشود صاحب مرتبه این امامت نیز نمی شود و مزید تحقیق در این مطلب  
 بطور اوفی در مقصد سیم خواهد آمد \* وجه سیم \* از دلالت بیان حال  
 حضرت بر اینست که امام فرمودند بنی بود و امام نبود تا اینکه جعل  
 امامت در حق آن بزرگوار از خالق متعال صد دریافت و این با علما  
 صوت و دلالت بر تفصیل مرتبه امامت بر مرتبه نبوت میکند چه که از  
 از ادنی ترقی باعلامی شود و این واضح است \* وجه چهارم عظمت  
 و بزرگی است که از اعطای مرتبه امامت بآن حضرت در نظر آن حضرت  
 حصول پذیرفت که بحض خطاب بصد و جعل امامت ازجهت آن  
 حضرت فوراً آن مرتبه را از برای ذریه خود از خداوند متعال استعد  
 نمود \* دلیل سیم \* بر تفصیل مرتبه امامت این حدیث شریف  
 که در کافی از محمد بن سنان از زید شحام روایت میکند که زید

حاشیه  
 موضوع  
 امامت یعنی  
 یک امامت  
 امامت با  
 امامت  
 امامت



شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که می فرمود + ان الله  
 تبارک و تعالی اتخذ ابنیسم عبدا قبل ان يتخذ نبياً وان الله  
 اتخذ نبياً قبل ان يتخذ رسولا وان الله اتخذ خلیلاً قبل ان يجعله اماماً  
 فلما جمع که الاشياء قال فی جاعلک للناس اماماً قال من  
 عظمها فی عین بنیسم قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظاهر  
 قال لا یكون السیفه امام النقی + یعنی محمد بن سنان از زید شمام  
 روایت کرده است که او گفت از حضرت ابی عبد الله امام جعفر  
 صادق شنیدم که می فرمود خداوند تبارک و تعالی گرفت ابراهیم  
 عیسی از انکه بکیر و اورانی گرفت اورانی پیش از انکه بکیر و اورا  
 رسول گرفت اورا رسول پیش از انکه بکیر و اورا خلیل گرفت اورا  
 خلیل پیش از انکه قرار دهد اورا امام پس امام علیه السلام فرمود که از  
 عظمت و بزرگی امامت در نظر ابراهیم عرض نمود بدرگاه اله که  
 ومن ذریتی + یعنی این مرتبه امامت را بدو و اولاد من هم عطا  
 فرما خداوند متعال فرمود که منیر سد عهد من یعنی عهد امامت  
 بستمکاران و ظالمان امام فرمودند که نمی باشد سیفه امام مستحق

و پر سیز کار پس از این حدیث معلوم شد که منصب امامت محل  
 مناصب و مقامات است و اکمل همه مراتب است که هیچ مرتبه  
 حضرت خلیل از جهه ذریه خود خواستن نکرد مگر این مرتبه را و در جواب  
 از خالق متعال ارشاد شد که عهد امامت بظالمین نمی رسد و  
 مقصود امام علیه السلام از اینکه فرمودند سفیه نبی باشد امام  
 اشاره است بسوی بیان او فی مرتبه ظلم و آن سفاهت است زیرا  
 که سفیه سبب اطلاق مال خود که مایه تقیث اوست در دنیا ظالم است  
 و این او فی مرتبه ظلم است که باین نوع ظلم نیز قابلیت مرتبه امامت  
 ساقط می شود پس چه رسد بکسی که سبب فقر و جور تلف کند زیرا  
 عیش خود را در آخرت که بطریق اولی از شایسته مرتبه امامت  
 با بطنی شود چه که امام کسیست که واجبیت بر امت متابعت  
 او واقع شود و او پس اگر عاصی و ظالم امام باشد لازم خواهد آمد  
 اطاعت و متابعت او در معصیت و ظلم نیز و این محال است  
 اینست که علماء اعلام این آیه شریفه را دلیل بر عصمت امام  
 گرفته اند و باطل کرده اند باین آیه امامت غیر معصوم را دلیل

چهارم روایت مروی از ابن غضائری است در کافی از ابی عبد الله  
 علیه السلام قال سمعت یقول ان الله اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یخذه  
 نبیا واتخذ نوحا قبل ان یخذه خلیلا واتخذ خلیلا قبل ان یخذه رسولا و  
 اتخذ رسولا قبل ان یخذه اما فلما جمع له هذه الاشياء وفضل به قال  
 له یا ابراهیم اتنی جا علك للناس اما فمن عظمای عین ابراهیم قال  
 یارب من فریتی قال لانیال عهدی الطالمین ۶ و ترجمه حدیث موفقی  
 همین حدیثی است که در دلیل ششم ذکر شد و تقریب دلیل نیز بر سچی است  
 که در معرض بیان آمد و از اخبار مزبوره و آنچه شریفه معلوم گردید نیز  
 آنچه اشاره بان در سابق شد که مراتب تکمیل منحصر بنفوس اوساط ناس  
 نیست بلکه در نفوس کامله انبیا و اولیا نیز جاری است چه که این  
 اخبار ظهورات نام دارند و اینکه هر مرتبه که از جبهه حضرت ابراهیم حاصل  
 شد فوق مرتبه سابقه آن بود پس هر مرتبه که حاصل شد تکمیل در آن  
 مرتبه بود که در مرتبه قبل آن نبود و این ظاهر و بین است که ترتیب و  
 تدریج این مراتب از قبل ابتدا و امتحاناتی بود که در حق حضرت ابراهیم  
 علی نبینا و علیه السلام بعمل آمد و در همه آن مقامات آن حضرت در

العظم  
 کبر  
 العظیم  
 خلافت  
 صف  
 تی

کمال استقلال بجز توجه بذات ذوالجلال و مراعات امر معبود و پیشانی  
 چیزی از آن بزرگوار صادر نشد در کسر اسامی و در رضای ملک  
 علام و مقابله با یک عالم از خلق نمود و بر جان خود نیاندیشید  
 و در مقام باختن جان در وقت انداختن در کشتش از بخیل و استقامت  
 از هیچ ملک مقرب حتی جبرئیل امین نخواست با آنکه همه ملائکه موكله بر  
 زمین و غیر زمین حتی روح الامین مأمور با عانت و نجات او بودند  
 اگر میخواست نجات خود را از ایشان و مع ذلک چشم از همه منصرف  
 نمود و التفات به هیچ کدام نه نمود و بعد از خواهش ایشان بسؤال  
 حاجت را از ایشان فرمود حاجت من بخدای من است نه بشما  
 جبرئیل عرض کرد بخواجه حاجت خود را از خدای خود در همین وقت  
 که کمال اضطرار است فرمود کفی علمه عن السؤل یعنی علم او کما  
 از خواستن حاجت اشاره بجمال درجه رضا و تمام مصابرت  
 بر محن و بلا که در راه معبود و رُو پذیرفت و در مقام شاکر کردن  
 مال با آنکه اموال و منال آن حضرت از حد افرون بود آن ملک که  
 بصورت بشتر از همه امتحان حضرت تنزهی از معبود بر حق پروردگار

جاری نمود حضرت فرمود یک مرتبه دیگر بر زبان جاری نمائید نصف  
مال خود را بنا بر این تترتیه کرده بتوسلیم میکنم آن ملک آن تقدیس  
تترتیه را مژده نایب بر زبان جاری نمود حضرت نصف اموال خود را باو  
عطا فرمودند و بعد فرمودند دفعه دیگر آنچه بر زبان جاری نمود  
جاری نمائید اموال من هم از آن تو باشد آن ملک آن تترتیه و  
تقدیس را مژده نایب بر زبان جاری نمود حضرت ار کل اموال خود  
وست بردار شد و در مقام امتحان ولد که اصعب امتحانات  
بخصوص که خود بدست خودان ولد را فحج نماید و قتی که مأمور شدند  
تاخیر در حکم معبود جایز ندانسته بعمل آوردند آنچه را که مأمور شده بودند  
اینست که خداوند متعال هم بازای این بلا یا و محن بر مراتب علیّه  
آن حضرت مستدرجا افزود تا آنکه آن بزرگوار را بر مرتبه امامت  
که فضل و اکمل جمیع مراتب است سرفراز فرمود و این خیر  
مراتب تکمیلی آن جناب بود و از اینجا معلوم می شود برتری و  
بلندی مقام و مرتبه امامت بر سایر مراتب و مقامات و اول  
بر این مقصد زاید از آنچه ذکر شد بسیار است ولی همین قدر در مقام

اطمینان کا نیست و یا مقصدیم یعنی انتقال ہمیں امامت خاتم  
 انبیاء بسوی اوصیاء آن حضرت فکانه قابل استدلال نیست  
 از کثرت و ضوح مگر چون تشکیکی مسموع شده است از بعضی از  
 جهت رفع آن تشکیک میکنیم که خلافت و وصایت امیر المؤمنین  
 علیہ السلام مسلم اہل ایمان است و در آن هیچ خلائی نیست  
 بیان شد کہ از برای ہر پیغمبر اولی العزم چہا مرتبہ است کہ لازم  
 او او العزمی اوست مرتبہ نبوت و رسالت چون ہر پیغمبر خاتم  
 ختم شدہ است پس تعدی باوصیاء آن بزرگوار نمیکند و اما  
 مرتبہ ولایت یعنی اولی بتصرف چون این مرتبہ ہم در زمان  
 حیات خاتم انبیاء از برای سید اولیاء حاصل شدہ بود پس  
 این مرتبہ ہم نمی تواند محل و موضوع وراثت و وصایت واقع  
 شود چہ کہ وراثت و وصایت منوط بہ بعد الموت است  
 و بر عطا یا و تصرفات واقعہ در حال حیوۃ اطلاق ارث و وصیت  
 نمی شود و دلیل بر اینکہ حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام در زمان  
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین مرتبہ عالیہ از جانب

۷  
 ولایت  
 و امامت امام  
 نبوت و رسالت  
 صح

خالق متعال سرفراز شده بودند بسیار است از جمله آن اوله ائمه شریفه  
 دانی بدایه است که می فرماید ۴ اَمَّا وَلَيْكُمُ الدُّرُوسُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ  
 اٰمَنُوا الَّذِيْنَ لَعَمِيْرُ الصَّلٰوةِ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ ۝ تَحِيَّۃُ  
 ائمه شریفه گذشت و اینکه مراد از ولی و اولی بتصرف در آیه شریفه  
 موافق تفسیر فریقین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و از جمله  
 آن حدیث غدیر خم است که متفق علیه شیعه و سنی است که حضرت  
 رسول حضرت امیر را بلند فرموده فرمودند ۴ من كنت مولاه فهذا  
 علی مولاه ۴ یعنی هر کس که من ولی و صاحب اختیار او شوم ۴  
 پس علی ولی و صاحب اختیار اوست ۴ و از جمله آن این حدیث  
 مشهور است که حضرت رسول فرمودند ۴ انا و علی ابوا هذه الا  
 یعنی من و علی دو پدر امت هستیم پس این حدیث نیز اشاره بسو  
 ولایت است که از برای حضرت رسول و حضرت امیر بر است  
 ثابت است پس معنی آن است که همچنان که پدر را بر اولاد و اولاد را  
 در صورتیکه محقول ایشان کافی در اصلاح معاش و معاد و شین  
 نباشد همچنین من و علی را نیز ولایت است بر امت چه که محصول

است نیز کافی در امور اصلاح نفوس و معاش و معاد ایشان  
 نیست والا اگر غیر از این مراد باشد منافات پیدا خواهد کرد با آیه  
 شریفه که و ما محمد ابا احد من رجا لکم الی آخر الایه \* یعنی نیست محمد  
 پدر هیچ یک از شما و ادله بر ثبوت ولایت از جهة حضرت  
 امیر در زمان حضرت رسول از اخبار در کتب تفاسیر و احادیث  
 بکثرت وارد شده است پس باقی از جهة موضوع و صحت  
 و وراثت و خلافت مانند مکر مرتبه امامت که بعد از انتقال  
 حضرت رسول از عالم فانی به عالم باقی منتقل شد بسوی حضرت  
 امیر و همچنین از برای امام دیگر تا قائم آل محمد پس اگر در این مرتبه  
 تشکیک واقع شود پس کدام مرتبه موضوع واقع خواهد شد  
 از برای وصایت و وراثت آن حضرت علیه السلام و نیز  
 از آنچه مذکور شد در مقام ایضاح تعریفی است که علمای  
 امامیه مثل علامه حلی و غیران از برای امامت کرده اند که امامت  
 ریاست عامه الهیه است در امور دین و دنیا از برای \*  
 شخصی از اشخاص به نیابت از نبی چنانچه گذشت و این معلوم است



که نیابت مستلزم مقتضای اجرای امور نیابتیه است بان تسلط  
 و حکومتی که از منوب عنه بنایب رسیده است و الا نیابت  
 نخواهد بود و اگر رسول شود که علما از ثبوت ولایت از جهة حضرت  
 امیر باین اوله مزبوره و غیر آن استدلال بر امامت آن حضرت  
 می نمایند چه که اولویت بنفوس از نفوس لازم دارد و وجوب  
 متابعت مؤولی علیه ولی را و انفاذ و اجرای ولی احکام و لایه  
 بمقتضای حکم شرع انور بر مؤولی علیه و همین معنی امامت است  
 جواب این است که گذشت که بمقتضای اخبار متطافره مستفیضه  
 امام برد و قسمست امام ناطق و امام صامت و نمی شود که دو  
 امام ناطق یعنی دو متصدی امر ریاست و مباشر امور امامت  
 در یک زمان مجتمع شوند چه که مشیت و حکمت الهیه اقتضا نکرده  
 که دو رئیس و سلطان در یک زمان با بر ریاست شرعی الهیه  
 اصالة اشتغال و رزند پس آن ولایت که اثبات امام میکنند  
 با وجود امام ثابت من الله و قائم با بر امامت اثبات امام  
 صامت میکنند امام ناطق پس این ولایت اثبات

میکند اینکه این ولی صاحب شان امامت و منصب ریاست  
 حق الهیه است بعد از امام زمان خود نه انکه اثبات میکند امامت  
 فعلیه حاصل این بیان آنکه چون خداوند عالمیان عالم بود  
 بمعذرت اهل آن زمان با امیر مؤمنان پس از جهت اقامه  
 حجت بر معاندین دین در کتاب اعجاز آئین و لسان خاتم  
 المرسلین اثبات ولایت و اولوئیه تصرف از جهت آن حضرت  
 نمود که بآن اثبات فرماید استحقاق امامت آن سرور را بعد  
 حضرت خاتم انبیا + لیله کث من ملک عن بیته و یحیی من  
 حتی عن بیته و این منافی نیست استحقاق امامت را بخلاف  
 و وراثت و از جمله ادله مثبتة این مطلب آیه شریفه است در  
 سوره نسی که می فرماید + وکل شیء حصیناه فی امام مبین  
 یعنی هر چیزی را احصا نمودیم در امام مبین حضرت امیر المؤمنین  
 فرمودند چنانچه حدیث را فاضل فیض در تفسیر عسافی متعریف  
 که آنرا الله الامام البین این الحق من الباطل و ریشه حق من باطل  
 یعنی منم که اقسام این امام مبین که جدا میکنم حق را از باطل +

میراث یافتن این منصب امامت را از رسول خدا پس در این شیخ  
 تصحیح شده است بوارثت امامت تقریب دیگر آنکه چون این  
 دین و شریعت تا روز قیامت باقی است الیه حافظین شریعت  
 ضرور است که در هر زمان باشند تا آنکه حفظ نمایند این شریعت را  
 از آراء و اهواء مضلّه یا طایفه متمرّدین از شیاطین جن و انس و جاهل  
 فرمایند احکام آن را برای مالی هر زمان تا آنکه حجت الهیه بمقتضای  
 فَلَلهُ الْحُجَّةُ البالغة بر ایشان میرسان تمام باشد و این ثواب و  
 حافظین شریعت لازم است که صاحب مرتبه امامت باشند  
 از جانب صاحب شریعت که باعتبار این مرتبه محل اتباع و اقتداء  
 خلق باشند و نیز صاحب مرتبه ولایت باشند که باعتبار آن  
 نمایند نفوس متجاوزّه از حد و الهی را بسوی اصلاح و انقیاد  
 و تصرف نمایند در حقوق مالیه مقررّه بر وجه خاصّه شریعه  
 بر وجه صلح و سداد و معلوم است که تا این دو مرتبه در  
 حافظین شریعت نباشد حفظ شریعت صورت پذیرد نخواهد  
 شد و اگر این دو مرتبه اصالتاً باشد و از قبل خلافت دور است

نباشد لازم خواهد آمد که چنانچه نبوت و رسالت خاتم الانبیا بعد از حلت  
 آن بزرگوار منقطع شده است ولایت و امامت آن عالمقدار هم  
 که مقام متابعت و عمل بر مقتضیات شریعت آن جنابست و حکم نبوت  
 و رسالت آن جناب داردهم منقطع شده باشد و این باطل است  
 بالضرورة و البدهاتر من المذهب پس باید این امامت و ولایت  
 همان امامت و ولایت خاتم اکرم باشد که خلافت بجا نین  
 شریعت آن حضرت رسیده است تا آنکه صدق کند که دین  
 و شریعت اوست که در قضیه وارثین و اوصیاء شریعت او در  
 آمده است و دایر شده است و از این بیانات شافیه در  
 مقام واضح شد فساد آنچه القا کرده است شیطان لعین و در  
 قلوب بعضی از مؤمنین و از پیروان دین مبین و آن  
 این است که امامت مرتبه ایست مباین با مرتبه نبوت  
 و رسالت است و این مرتبه مختص بائمه اطهار است  
 و تا روز قیامت باقیست و زوال و قطع بر او طرأین نمینا  
 چنانچه بر نبوت و رسالت از جهت تکمیل مرتبه امامت

۷۱  
 رسالت  
 و فوق مرتبه  
 نبوت  
 حج

۷  
 و سیاحت  
 بیشتر دو مرتبه  
 رسالت  
 حج

آمده است و چون که تکمیل مرتبه امامت شد بمقتضای الیوم  
 آنکلمات لکم دینکم و نبوت و رسالت منقطع گردید و حضرت  
 خاتم النبیا بعالم تقارخال فرمودند چه که آنچه مقصود از وجود  
 مبارک ایشان بود که تکمیل این مرتبه عالییه باشد بعمل آید و و ختم  
 نبوت و رسالت بر سرور انبیا نیز آن بود که تکمیل مرتبه مزبوره  
 در زمان آن حضرت بوقوع انجامید پس مقصود از رسالت و  
 نبوت که محل نظیر حضرت رب العزة بود که اکمال این مرتبه علیه باشد  
 و همه انبیای سابق هم ازجهت مقدمه همین اکمال قدم.  
 بعرضه این عالم نهاده بودند با تمام رسید چه که جمیع ثمرات  
 نبوت و رسالت در امامت موجود است و سلسله امامت  
 تا روز قیامت برقرار است پس احتیاج بوجود نبی و رسول نیست  
 و غیر این از بیانات و تقریبات بخیفہ مخالفه از برای اصول دین  
 و مذہب و مغایره با اعتقادات کل علماء از مجتم و عرب  
 که ناشی نشده است پایه و اصل آن مکرار عدم معرفت بمراتب  
 نبوت و رسالت و از روی بصیرت و شریعت و شیطان هم

از طرف محبت با همه اظهار که در صید کردن عقاید خفه اختیار فرمود  
و کمین گاه آن لعین غذا است به مطالب و هیئت که خالی از  
شائبه غلو نیست بلکه عین خلوص است با نفع زینت آراسته بصورت  
معرفت عرفانی و قلوب مجربین و مخلصین ایمانی اذاعه و روزه  
بر خود و تراید آن حیل گوناگون آنگشته پذیرج ثمن صادق را گول زدن  
از طریق مستقیم هدایت منحرف نموده و مرتبه ضلالت و گمراهی داخل  
میسازد پس هر کس از مؤمنین که صاحب این عقاید فساد این  
شده است یا وسوسه در قلب او از این گونه اعتقادات افتاد  
باید بطالعه این اوراق و افیه و بیانات کافی که استنباط  
شده است از آیات و اخبار و آثار اهل بیت اظهار و موافقت  
با اعتقاد علماء ائمه را به این اوام و وسوس را از خود دور  
ببخشیم و طریق مستقیم رجوع نماید مقصد چهارم در دفع  
لزوم تساوی مرتبه امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین است  
یا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بسبب بیانی که مابین  
الاستیاء این تساوی می تواند واقع شود و در این مقصد هر

از مابه الاشقباه این توهم را ذکر کرده و بدفع آن می پردازیم و منه  
التوفیق و دلیل اول از آنکه مابه الاشقباه اشترک ولایت و امامت  
است بحسب منصب پس پیغمبر و اوصیای آن سر و چنانچه گذشت  
و جواب همانست که اشاره بان شده که این دو مرتبه نسبت بحضرت  
امیر و اولادان بزرگوار و اصیل و مباین نیست با ولایت و امامت  
رسول محار و تا آنکه بعد از تعارض و عدم هر چه حکم بمباد  
ترتیبین شود بلکه این ولایت و امامت همان ولایت و امامت  
که بخلافت ازجهت حفظ شریعت منقل شده است از پیغمبر باین بزرگوار  
و این معلوم است که مفایرت ترتیبین باعتبار تبدل موضوع  
در صورتیکه احد موضوعین اصل و دیگری فرع باشد موجب نیست  
تعارضی را که حکم بمبادی ترتیبین شود در آن تعارض و این  
منافی نیست آنچه را که ذکر شد که حضرت امیر و اوصیای ولایت  
شدند در زمان خود حضرت رسول بجهت آنچه ذکر شد که نزول  
ولایت از برای آن حضرت ازجهت تفصیل بر امامت آن حضرت  
بود در آن زمان ازجهت آنکه بعد از حضرت رسول حجت بر معاینین تمام شد

والا اثر ولایت که اقامه حد و الهیه و تولیت و مباشرت ریاست  
حقه است البته منوط به بعد از زمان خاتم انبیا بوده است از  
این جهت است که بیان شد که ولایت در زمان حضرت رسول  
اشبات امام صامت میکنند مطلق و دلیل دوم و مهم  
آیه مباهله است که در آن آیه خالق متعال حضرت امیر نفس  
پیغمبر خوانده است پس فرموده است و قل تعالوا نذعوا

ابنائنا و انباکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبهنا  
فجعل لعنة الله على الکاذبین یعنی ای پیغمبر بگو بنده را  
بخوان که اگر انکار و اری پیغمبری مرا پس بیایید که بخوانیم  
پسران خود را و شما هم بخوانید پسران خود را و بخوانیم نساء خود را  
و شما هم بخوانید نساء خود را و بخوانیم نفسهای خود را و شما هم  
بخوانید نفسهای خود را پس مباهله کنیم پس قرار دوم لعنة خدا  
بر دروغ گویان و حضرت رسول در مقام انباء حسنین را  
بروند و در مقام نساء صدیقه طاهره را و در مقام انفس  
حضرت امیر المؤمنین را بروند و مقرب دلیل این است که



چون اتحاد نفسین بر وجه حقیقت محال است و حال آنکه خداوند  
 اعلا در این آیه شریفه حضرت امیر را نفس بی غیر مقرر فرموده  
 پس مراد تساوی در جمیع مراتب است با آن حضرت و اتحاد  
 در جمیع منازل است با آن سرور کمر مرتبه نبوت و رسالت که  
 از مختصات حضرت نبوی است و بدلیل منفصل استلزام شدت  
 و مرتبه نبوت و رسالت مطلقه بشرط لا شئی یعنی معرأة از مرتبه ولایت  
 و امامت نمیتواند مرجع شود بجهت آنچه بیان شد که مقام این هر دو مقام  
 ظاهر قول است و کمال احوال آن موقوف بر مرتبه ولایت و امامت  
 که مقام باطن و فعلند و بدون این دو مقام اثر جمیع بر این مرتبه  
 نمی شود و جواب از این شبهه آنست که چون جناب ولایت با  
 در مقام اطاعت و فرمان برداری حضرت خیر البشر العطاء جمیع مقتضیات  
 نفسانی از خود نموده بنحی که هیچ فعلی از آنحضرت صادر نمی شد مگر از  
 حیث قهر آن فعل بارشاد و رضای آنحضرت و تابع فرموده بود  
 جمیع افعال و شئیته خود را بافعال و شئیته آن حضرت پس این مرتبه  
 و منزلت از جهه آن حضرت حاصل شد چه که ظاهر است که پس از

حاشیه

بشرط لا

یعنی بشرط آن لا

یعنی بکلیت معیاش

ممن الا امامه و

الولاية

منه

اینکه این مقام از جبهه آن امام انا هم حاصل شد نفس او و جمیع اعضا و جوارح  
 او بمنزله نفس و اعضا و جوارح آن سید و الامقام میشود چنانچه غایت  
 اینکه القافر موده بود حضرت در مقام فرمان برداری حضرت معبود  
 و تعمیل من این خداوند و در جمیع مقتضیات عالم بشریه را خط و  
 بود کل مشتهیات عالم نفسانیه را و قرار داده بود نفس خود را در مقام  
 عبودیت بمنزله آن تصرف اطلاق شده است بر آن بزرگوار نفس الله  
 نیز چنانچه در بعضی از فقرات بعضی از زیارات است که السلام علی  
 نفس الله القامه و همچنین بر آن بزرگوار همین اعتبار اطلاق میشود  
 وید الله و لسان الله و غیر ذلک و ناظر همین است حدیث  
 قدسی که عبد اطعی حتی اجمعک مثلی یعنی ای بنده من اطاعت  
 کن مرا تا آنکه قرار دهم تو را مثل خودم و همچنین حدیث بنوی که  
 العبودیه جوهره کفیهها الربوبیه یعنی عبودیت و بندگی جوهره  
 که گفته اور ربوبیت است مقصود آنکه عبد در مقام عبودیت هرگاه بدرجه  
 کمال رسید و آن درجه بها شئت که ذکر شد که القاندر خود آنچه از  
 مقتضیات عالم بشریه است بنوعیکه مترتب شود بر آن القاندر

حاشیه  
 در زیارت  
 هفتم حضرت  
 امیر  
 مسمی

حصول ملكه که باعتبار آن ملكه هیچ از آن مقتضیات محطو قلب  
 نکرود و نفس مطمئن گردد و نسبت جمیع جوارح از اینکه توجه کند یا توجه  
 در عضوی و التي از اعضا و آلات که در تصرف اوست از عین و لسان  
 وید و جل و غیر آن بغیر ضای خالق و مشیت خالق و کبر و  
 نفس و آلات و افعاله در تحت تصرف و سلطنت نفس نسبت  
 بمعبود است فعل معبود و محل ضا و مشیت معبود پس این نفس بعد  
 و حصول باین مقام البته بمنزله نفس اقدس میشود وید و عین و لسان  
 و افعاله در تحت تصرف اوید الله و عین الله و لسان الله میگرد  
 و همچنین سایر آلات نفس و تاثیر ربوبیه و خلافت در این نفس واقع  
 میشود نظیر حدیث محمات یعنی این تأیید شده درش که از کثرت  
 تأثیر باثر ناز و نکت ناز و اثر ناز در او پیدا میشود و هیچیکه هرگز بر  
 او مطلع نشود و عارف نشود بکنه او مشیت میشود و در نزد او بنا  
 و هر چند که در واقع ناز نیست و از این بیان واضح میشود  
 تاویل حدیثی که از امام روایت میکنند که فرمودند لا مع الله  
 حالات سخن فیها هو الا سخن سخن و هو هو یعنی از برای ما با خداوند

حالات است که مادر آن حالات او هستیم مگر در همان حالات ماییم  
 و او دوست مراد آنکه مظهر آثار خداییم و از آثار خدائی ظهور میکند که غیر  
 عارف بحقیقه گمان الوهیت بر مای بر دگر در همان حالت ماییم یعنی  
 بنده و عبد سرمان بر داریم و او خالق و اله و معبود ماست حاصل  
 آنکه این مقام عبودیت بر وجه اکتیة و اعلا درجه اتمیة در سرور اولیا  
 و ائمه هدی چنان تکمیل یافته بود که در مقام فنای فی الله نظیر همان  
 حدیده هجامة شده بودند که آثار الوهیت از ایشان بطهور می رسید  
 این بود که ملاحظه و وقوع این آثار جماعتی از منس در حق ایشان  
 کمره شده بخدائی ایشان قائل شدند چنانچه در تذکرة الائمة  
 مجلسی و غیر آن از کتب بتفصیل مذکور است پس از آنچه بیان شد  
 بطهور پیوست که حصول نزول منزله نفس سبعین مرتبه از جهت جناب  
 ولایت مآب که صریح آیه شریفه است از جهت اطاعت و متابعت  
 آن حضرت بود حضرت رسالت مآب را که باقصی مرتبه  
 کمال رسانیده بودند تا آنکه این مرتبه و منزله حاصل شد و ظاهر  
 و بین است افضلیت مرتبه مبتوع و مطاع از تابع و مطیع

و شایسته این حدیث احمد بن محمد بن ابی نصر است از ابی الحسن  
 موسی از ابی عبد الله در اصول کافی ۴ قال جاء جبر من الاحبا  
 الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین متی کان ربک فقال -  
 تکلیک امک متی لم یکن حتی یقال متی کان کان ربی قبل القبل  
 بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا خایه و لا منتهی لغایه انقطعت ۴  
 الغایات عنده فهو منتهی کل غایه فقال یا امیر المؤمنین انصب  
 انت فقال و یکت انما انا عبد من عبید محمد ۴ ترجمه حدیث  
 آنکه حضرت ابی عبد الله فرمودند که عالمی از علمای یهود حدیث  
 امیر المؤمنین پس عرض کرد یا امیر المؤمنین از کدام زمان ۴  
 پروردگار تو بوده است حضرت فرمودند ما ورت بعزایت  
 بنشیند کدام زمان بوده است که پروردگار من نبوده است  
 در آن زمان تا آنکه گفته شود که از چه زمان بوده است پروردگار ۴  
 من بوده است پیش از هر پیش بدون آنکه پیشی باشد و بعد  
 از هر بعد بدون آنکه بعدی باشد و آخر و منتهای نیست  
 از برای آخر او منقطع میشود آخر تا در نزد او پس او منتهای هر

اخبریت پس آن عالم بهود گفت آیا تو بنی هستی یا امیر المؤمنین <sup>ع</sup>  
 پس حضرت فرمودند وای بر تو اینست و جز این نیست که من  
 بنده هستم از بندهای محمد پس در این حدیث که از احادیث معتبره <sup>است</sup>  
 تصریح خود حضرت است که من بنده از بندهای محمدم گاه حضرت  
 در جواب سؤال عالم بهود میفرماید که مقام من مقام استقلال است  
 نیست بلکه مطیع و تابع صاحب بنوتم چنانچه عبد تابع مولای  
 خود است پس مراد تشبیه نمودن آن بزرگوار است خود را در  
 این مقام بعد فرمان بردار و این تمثیل اشاره به همان است  
 که ذکر شد یعنی کمال و تمامیت مرتبه متابعت بحیثیکه ارتقاء جست  
 شود بمقام نزول منزله نفس سفیری پس اول مقام منزله عبد است  
 و چون این مقام تکمیل پذیرفت منزله نفس بر او مترتب می شود  
 و توجیه دیگر در حدیث شریف آنکه چون اطاعت و متابعت  
 حضرت نبوی عین اطاعت و متابعت خالق متعال است  
 چه که قول سفیر قول الله است چنانچه آیه شریفه ناطق بان است  
 که یا نطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی نطق نمیکند حضرت

رسول از سیل نفسی و نیست لطف او مکر از وحی الهی و یکی نیست در تطابق  
 افعال آن بزرگوار با قول آن عالی مقدار پس هر چه از علی واقع می شد  
 بود که از پیغمبر واقع می شد و هر چه از پیغمبر واقع میشد همان بود که از خا  
 متعال صادر می شد مگر آنچه از حضرت امیر واقع میشد از تعلیم رسول  
 بود و از حیث اسوه و متابعت بآن حضرت بود و مقام آن سرور  
 این افعال مقام معلم بود نسبت بعالم پس از این حیثیت اطاعت و  
 عبودیت آن حضرت سرور کائنات اعیان عبودیت و بندگی و  
 خالق متعال است پس اثبات عبودیت از برای محمد عین اثبات  
 عبودیت است از برای خالق متعال و عبارت اخرا می آن است  
 و می تواند اویل حدیث مزبور منزل بر مرتبه تعلیمیه باشد چنانچه نشا  
 بر این است آنچه از خود حضرت امیر مشهور است که فرمودند من  
 علمنی حرفه صیغری عبدا یعنی کسیکه تعلیم کند مرا یک حرف از علم پس  
 تحقیق که گردانیده است مرانده خود و این مبرهن و مبتنی است که  
 آن حضرت تعلیم نموده اند از هیچکس مگر از خاتم انبیا حاصل کلام تا اینها  
 بیان این بود که این تساوی منزله حضرت امیر با حضرت رسول که

صریح آیه شریفه مباهله است از حیث اطاعت و متابعت بوده است  
 و حاصل منیش و از این مکر اثبات نفیض مدعی متوهم بی در صورتیکه  
 شود که مراتب ارتقاء درجات امیر اکرم و یابنی خاتم در نظر  
 هم از واهب علی الاطلاق بمقتضای اصالة استحقاق تحقیق و  
 محصل پیدا کرده است و تقرب و ترقع این دین مکرمتین بصورت  
 طولی و ترفع ترتیبی و ترتیبی نبوده است اثبات مطلب متوهم می  
 ولی این باب و دش مخالف قواعد مذہب و دین و خلاف اعتقاد  
 کل اهل اسلام و ایمان هیچ دلیلی بر آن قائم است و آیه شریفه  
 دلالتی ندارد بر آن چنانچه ذکر شد و دلیل سیم از دلیل متوهم اخبار  
 طینت است که از بعضی از آن اخبار اتحاد طینت ائمه اطهار  
 با رسول مختار استفاد می شود از جمله آنها اخباریست که در بعضی  
 از کتب معتبره شیعه است ذکر شده است که از جمله  
 آن خبر ابی الحجاج است و قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابی الحجاج  
 ان الله خلق محمد اوال محمد من طینة علیین و خلق قلوبهم من  
 طینة فوق ذاک و خلق شیعتنا من طینة دون علیین

قائم  
 نیست بلکه  
 اولی و بسیار  
 برخلاف  
 صحیح



وخلق قلوبهم من طینته علیین فقلوب شیعتنا من ابدان آل محمد و آل الله  
 خلق عدد و آل محمد من طین سحچین و خلق قلوبهم من طین اخبث من ذلک  
 و خلق شیعتهم من طین دون طین سحچین و خلق قلوبهم من طین سحچین فقلوبهم  
 من ابدان اولئک و کل قلب یحیی الی بدنه \* ترجمه حدیث سیر  
 آن است که ابو الجحّاج گفت که فرمود از برای من حضرت ابی جعفر  
 ای ابوالجحّاج خداوند خلق کرد محمد و آل محمد از طینته علیین و خلق  
 کرد قلوب ایشان از طینتی که فوق طینت خلقت ایشان بود  
 خلق کرد شیعیان را از طینتی که پست بود از طینت علیین و خلق  
 کرد و لهای ایشان از طینت علیین پس دلهای شیعیان با از ابدان  
 آل محمد است و خلق کرد خداوند متعال دشمنان آل محمد را از طین سحچین  
 و خلق کرد و لهای ایشان از طینی که خبیث تر بود از طین سحچین و خلق  
 کرد شیعیان اعدای را از طینی که پست تر بود از طین سحچین و خلق  
 کرد و لهای ایشان از طین سحچین پس دلهای ایشان از طین ابدان  
 امان ایشان است و هر قلبی میل میکند بسوی بدن خود و از جهت آن  
 اخبار روایت ابو حمزه ثمالی است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام

حدیث مکرور آن تبدیل شده است لفظ علیین با علا علیین  
 و از جمله آنهاست نیز سده حدیث دیگر همین مضمون در روایت مروی  
 از ابی عبد الله و دیگر روایت مروی از علی بن الحسین و از جمله آنهاست  
 روایات معتبره من تغیضه دیگر که مروی است در اصول کافی و  
 غیر آن از کتب معتبره حاصل استدلال متواتر آن است که از این اخبار  
 کثیره معتبره استنباط می شود اتحاد طینة طیبة امیر المؤمنین و سادات  
 ائمة دین و بار رسول این و در مخلوق بودن از علیین و اتحاد  
 اصل دال است بر تساوی مراتب بحسب ترفع و تفاضل  
 و جواب از این شبهه آن است که اتحاد طینت در این بزرگواران  
 منافی فضیلت و زیادتی مرتبت حضرت خاتم الانبیاء نیست  
 چنانچه بسیاری از اخبار طینت دلالت بر اتحاد طینت شیعیان  
 با اهل بیت اطهار نیز میکند مثل روایت علی بن حمزه عن ابی بصیر  
 عن ابی جعفر و قال انما شیعتنا خلقنا من طینة واحدة  
 و خلق عدونا من طینة خبال من حماء سنون و حضرت  
 ابی جعفر فرمودند ما و شیعیان ما خلق شده ایم از طینت واحد

و خلق شده اند دشمنان با اطمینان فاسد که آن کل سیاه است  
 بود که بصورت درآمد \* و در معنی همین روایت است روایت  
 محمد بن مروان از ابی عبد الله و غیر این دو روایت از روایت  
 مستعد و واضح و مبهرین است عدم تساوی مرتبه شیعیان با  
 ائمه هدی خود \* همچنین هیچکس مترنم نشده است بجا  
 مرتبه شیعیان مطلقا با انبیاء و رسل \* با آنکه روایت مستعد است  
 با تخاصمیت شیعیان با این بزرگواران نیز مثل روایت صلح \*  
 ابن سهل در بصائر الدرجات از ابی عبد الله \* که المؤمنین  
 طینة الانبیاء قال نعم \* یعنی راوی سؤال کرد که مؤمن از طینة  
 انبیاست یعنی طینت انبیاء مخلوق شده است فرمودند بلی  
 روایات در این باب نیز متعدد است پس همچنانکه این اجاب  
 نمی تواند محل استدلال شود از برای تساوی مرتبه شیعیان  
 ابرار با ائمه اطهار و انبیاء و الاتبار همچنین است اخبار او  
 در آنچه محل کلام و استدلال است علاوه آنکه خلقت از طینت  
 نعلین اعم از آن است که از فاضل بالاضحی طینت نبی باشد

یا اتصال باشد پس حمل خواهد شد عموم اطلاقی اخبار وارده در محل تراعی  
برقیقتیکه در بعضی از اخبار طینت است که دال است بر اینکه  
طینت اوصیاء از فاضل و یا نفع طینت حضرت خاتم النبیین  
خلقت شده است و این اخبار در بصایر الدرجات و غیر آن  
از کتب معتبره موجود است و این مطلب واضح است \* بع  
بلی مطلبی که لازم است شقیح آن در این مقام اگر چه خارج است از خصوص  
کلام و از آنچه در صدد استدلال اینم از مقصد و مرام \* ولی  
چون از مشکلات صعبه انام محل لغزش اقدام خاص و عام است  
لازم است که ذکر شود و آن آنست که از اخبار طینت چنانچه  
بعضی از آن در معرض بیان در آمدست فادمی شود که طینت مؤمنین  
از طین علیین که طین خلوتیه مبارکه است در اعلام مکان از  
جنت خلق شده است طینت معاندین دین و دشمنان  
ظاہرین از طین سحیین که طین شور خبیثه متعفه است در اسفل نار  
مخلوق شده است و هر طینت میل میکند بآنچه از او خلق شده است  
و معلوم است که مقتضای طینت علیین طاعت و عبادت و مقصد

طینت سنجین کفر و فجور و معصیت است ؛ پس هر چه از ایشان ؛  
 صادر میشود بمقتضای همان چیزی است که از آن خلق شده اند  
 پس کایه مفطور و مجبولند بر افعال خود ؛ پس چه تصور خواهد بود  
 بر معاذین دین و چه فضیلت خواهد بود از برای مؤمنین و مجتبین و  
 بیان دفع این ایراد ؛ و شقیح مطلب و مراد ؛ آنست که خداوند  
 عالم چون افاضه فیض وجود بر موجودات عالم امکان فرمود ؛  
 چنین مشیت او تعلق گرفت که ایصال فیوضات نعمیه ؛ و از  
 تدریج و ارتفاعات شائیه ؛ بر قدر قابلیت موجودات تقریر  
 و قابلیت موجودات را موقوف بر تعینات اختیاریه  
 خود زوات موجوده فرماید تا آنکه هر کس را با اندازه آنچه قابلیت  
 اوست که از قبل اختیارات او حاصل شده است افاضه فیض  
 فرماید پس اسباب امتحانیه فراهم آورد تا آنکه از آن اسباب ؛  
 مخلوق خود را امتحان و خستبار نموده در حق هر کس بمقتضیت  
 مراتب قبولیه او فیض بخشی فرماید ؛ و لو تمسک نشود در این مقام که  
 خداوند عالم که عالم علی الاطلاق است و علم هر شیئی الی ابد الابد

در ازل الازل از برای او حاصل بود مخفی نبوده است بر او علم و پدید آمدن  
 پس اختیار و امتحان و جنت و نارجه تحصیل علم الهی نیست بلکه از جهت  
 آن است که اگر خالق متعال این امتحان نمی نمود بقضای علم خود مراتب مخلوقات  
 پست و بلند مقرر نمی فرمود و زبان همه موجودات عالم امکانی با اعتراض  
 بر خالق متعال کشوده می شد و اگر ولهمه و خوف الوهیت مانع بود از ظهور  
 باعتراض لا اقل در قلوب خود این اعتراضات را تقصیری نمودند پس  
 لازم شد که عمل بر علم صرف نه نماید بلکه علم را از برای خلق معلوم فعلی فرماید  
 تا آنکه قدر و منزلت هر کس از قبیل اختیارات خودش بر او معلوم و معین  
 گردد و تا آنکه توهم اعتراض از هر کس مندرج گردد و دیگر آنکه اگر با  
 نفرویده بود و منازل و مراتب خلق از حیث افعال اختیاریه خود ایشا  
 معلوم نشده بود البته هر کس تنبائی مقام پیغمبران او را انحراف می نمود  
 و زبان اعتراض میکشود که چرا ما منزلت پست و ایشان منزلت بلند یافتند  
 پس اثر اختیار و امتحان نسبت بمخلوقات عالم امکان الازل نفاق و  
 وفاق است نه نسبت بخداوند عالمیان است که عالم علی الاطلاق  
 است پس اول موجودی را که خالق و دودار عالم عدم بعرضه خود

۲  
 در این مقام چه می  
 دارد بجهت آنکه میگوید  
 که این امتحان

و در معرض تقرب مقصود + در آورد عقل اول ممکنات + قلم  
 کتب و فرکاینات + واسطه وجود جمیع مخلوقات + شخص اول  
 عالم امکان + روح پیغمبر آخر الزمان + بود پس خداوند عالم بآن  
 روح مکرم + و ذات معظم عرصه عالم ایجاد را رونق افروز و آن +  
 مقصود و عالم وجود بمرتبه مقام شایسته و منزلت تقرب و بندگی را  
 ظاهر نمود که مقرب بارگاه قدس و جلال + محبوب خداوند لایزال  
 گردید و خداوند متعال از نور مبارک او اوصیاء او را بنظهور آورد  
 و آن ارواح و انوار طیبیه مبارکه نیز تاسی بآن روح طیب و طاهر  
 نموده در جمیع طرق فرمان برداری + و امتحانات عالم بشری +  
 پازمراتب بندگی و عبودیت + و رضای حضرت احدیت +  
 پیرون نهاده قدم بر قدم حضرت خاتم مشی نموده الهای جمیع ارباب  
 و جنب رضای خالق متعال فرمودند تا آنکه بمثل خاتم انبیا مقرب  
 بارگاه کبریا گردیدند + پس این انوار مقدسه و سایر انوار و ارواح  
 طیبیه انبیا و اولیا علیهم الصلوٰه و السلام و شیعیان ایشان که تاسی باین  
 انوار ظاهره نموده و طی همه مقامات امتحانیه الهیه نمودند و در سلک

سابقین و مقررین درگاه اله منسلک گردیدند پس خداوند متعال هم در  
 این عالم اجسام که تعبیر بعالم خلق می شود و قلوب و ابدان ایشان را  
 بمقتضای همان استحقاق در عالم ارواح که تعبیر بعالم امری شود  
 از طینت علیین که طینت طیبه بهشته است مخلوق فرمود چه که ابدان و آلات  
 جسمیه بدنیّه ایشان نسبت به ارواح و نفوس مبرزه لباسی است که این نفوس  
 و ارواح بآن لباس اخیث استحقاق از و اهب علی الاطلاق مخلق میگردند  
 و واضح است که خلعت سلطان بر رجال دولت بمقتضای مراتب  
 تقرب و عزت منبغه از تکمیل مراتب طاعت و عبودیت عطا  
 می شود پس البته باید خلعت خلعت جسمیه سابقین درگاه به و مقررین  
 بارگاه اله بخصوصیت تام و اتمیه تمام به از جانب ملک علام  
 ممتاز باشد پس این طاعت و عبودیت قبولیه اختیاریه و  
 خلعت علت شده است از برای تگدن ابدان مقررین از طینت  
 بهشت برین و در این نشاء ناسوتی نه انیکه طینت علیین علت  
 شده است از برای تکمیل مراتب عبودیه در این عالم تا انیکه عتر  
 شود که هر کس که طینت علیین باشد باز دایره عبودیت و اطاعت



بیرون نخواهد گذاشت و بجز علم فوز و فلاح و سداد و صلاح نخواهد  
 افراشت و حاصل آنکه اختیار است خود ایشان در عالم فرد و عالم  
 ارواح علت شده است از برای خلقت ابدان ایشان از علیین  
 در عالم خلق و جسم پس این خلقت خلقت جزایه اختیاریه خود ایشان است  
 لا غیر و همچنین است امر در سایر مخلوقات بجهت آنکه متسیکه خداوند اعلا  
 ارواح و نفوس ایشان را مخلوق و ابداع فرمود و گرفت از ایشان  
 عهد و میثاق بندگی و جمیع مراتب اطاعت و عبودیت خود را  
 از او امر و نواهی و تخلق بجمیع اخلاق حسنه و تجنب از جمیع اخلاق رزیه  
 و گرفت عهد و میثاق محبت و ولایت جمیع اینها و اولیا خود را  
 از ایشان سیمای عهد و میثاق ولایت و محبت سرور انبیا و پیغمبران  
 و اوصیاء طاهرین آن بزرگوار از خلق جمیع عالم ابداع حتی از جمیع انبیا  
 و اوصیاء و اولیاء پس هر کس قبول جمیع این عهد و موافقت نمود در  
 همان عالم سعید شد و استحقاق خلقت علیین پیدا کرد در این عالم  
 اجسام و هر کس قبول نکرد و شقی شد و استحقاق خلقت سحیین پیدا کرد و  
 همین است سرحدی که فرمودند **الْكَافِرُ سَجِيدٌ فِي بَطْنٍ أَمَةٍ**

والشقی شقی فی لطن امه یعنی سعید در لطن مادر سعید است و شقی در لطن  
مادر شقی است چه که این سعادت و شقاوت در همان عالم  
بمقتضای اختیارات این نفوس حاصل شد و خلقت اجسام ایشان  
بر وفق استحقاق ایشان بعمل آمد چنانچه ذکر شد این است که در  
این عالم کسانی را می بینیم از سعادت که اگر جمیع عالم کافر شوند جمیع دله  
تبیسیه طبیعیه کفر را در محال ترین بر ایشان القا کنند و در دله  
بنیان ایمان ایشان بهم نمی رسد و کسانی دیگر می بینیم از شقیاء که اگر  
معجزات یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر امشاهده کنند هیچ تنزل  
در اساس کفر و شقاوت ایشان نمی باید و خیالات و همینه سفسطیه  
خود را در ابطال مذهب حق از اوله قویه می شمارند حاصل آنکه  
آن عالم عالم بذر است و اختیار و این عالم عالم ثمر است و در  
فعل چنانچه این عالم عالم بذر است در فعل و عالم آخرت عالم  
ثمر است در مجازات اعمال پس نسبت آن عالم مابین عالم مثل  
نسبت این عالم است به عالم آخرت پس هر بذر و تخم تقوی  
و عبادت و وندگی و سعادت و یا تخم کفر و معصیت و

و ظلم و شقاوت و کاشته اند بحسب قبول و اختیار در آن عالم  
 مژگان بر می دارند بر وفق همان در این عالم بحسب فعل و عمل چنانچه  
 در این عالم نیز هر بذری که ریخته شود بحسب فعل و عمل مژگان برداشته  
 خواهد شد در آخرت بحسب نعمه و نعمة و پس اگر در این عالم بذر  
 طاعت و عبادت کشت شود و در عالم آخرت مژگان  
 و نعمت و فرمان فرمائی و عزت و حکم رانی و سلطنت بر اندازد  
 عمل نصیب خواهد شد و اگر بذر کفر و شقاوت و فجور و معصیت  
 کشت شود و در آن عالم مژگان فقر و ذلت و عذاب الیم  
 و خلو و حسیم عاید حال او خواهد گردید و مقصود آنکه این عالم  
 نیز مثل عالم دوزخ عالم اختیار است و مخلوق شب و روز دنیا  
 و قبولند یکی اختیار و طریق جهنم و نار و یکی طریق جنت و منازل  
 ابرار چه که تکمیل اختیارات عالم در در این عالم میشود با اختیار  
 پس در آخرت در حق اهل جنت خواهند گفت که خود ایشان  
 اختیار کرده اند جنت را و با بیل نار خواهند گفت که خود ایشان  
 اختیار کرده اند نار را و اگر آید و شود که موافق این بیانات جمیع

بذر  
 بمعنی  
 تخم

و شرمستند بفعل خود عباد خواهد شد پس تفضلات و عنایات الهیه  
در کدام مورد ظهور پیدا خواهد کرد ؟ جواب اینست که اثر ظهور تفضل  
الهی در ترتیب بذور عملیه عباد است که بر بحرانی عملیکه در این قلیل<sup>الیه</sup>  
محدوده عمر ابر عبد صاد می شود که اگر در میزان اجاره و استجاره  
عرفیه زمان عامل در آید قلیل اجری زیاده بر او مترتب نخواهد شد  
پروردگار کریم این عمل جزئی را در کشت زار رحمت خود و تربیت  
فرموده تا آنکه مترتب می شود بر قیمت و بهای ثمرات حیات ابدی  
و سلطنت سرمدی و مقامات عالیّه بهشتی که همیشه باقی<sup>است</sup>  
و فنا و زوال بر او غیر طاری است ؟ حاصل بیان این است که  
مخلوق عالم ابداع چنانچه صریح کتاب الله است بر سه قسمند  
اول سابقونند که سبقت گرفته است رحمت خداوند بر ایشان در  
عالم ارواح و عالم امر مقتضای قبول و اختیارات ایشان که  
موجب شده است رحمت کامله الهیه را بر وجه اتم و سلسله عطیّه<sup>سن</sup>  
موجودات سابقه طولی و ترتیبی است و ابداع و ایجاد چه که خالق  
متعال اول روح طیب معصوم آخر الزمان را بر عرصه وجود آورد و عالم

بذور  
یعنی  
تخمها

بذر  
یعنی  
تخم

که بذل<sup>۷</sup>  
شعور و حق  
ایشان شد  
طبع

امکان را بوجو و مسعود و منور فرمود و مقرب بارگاه جلال خود  
 گردانید پس از این روح مبارک سرور اولیا و صدیقه کبری و  
 اولاد طاهرین این دو بزرگوار را خلق فرمود و از بزرگواران  
 سایر انبیا و اولیا و شیعیان خلص را خلق فرمود و امتحان همه  
 انوار مقدسه در همان عالم بعمل آمد و همه آنها بر ترتیب مراتب از مقربین  
 و رگاه ایزد متعال گردیدند و طینت همگی این انوار در عالم جسمان  
 مستحق خلقت از طین علیین گردید و نیامدند در عالم خلق و جسمان  
 مکر از جهته ارشاد انام و و انیکه حج خداوند باشند بر عباد و در  
 امصار و بلاد و آنچه واقع می شود بر ایشان در این عالم از بلا یا و  
 فتن و مصدمات و محن و از استخوانات ابتلائی از جهته زبا  
 ارتفاع درجات ایشان است چنانچه در سابق نیز اشاره بن  
 دویم و سیم از اقسام ثلثه اصحاب یمین و صحاب شمالند  
 این دو صنف نیز در عالم ارواح آنچه لازمه امتحان ایشان بود  
 بعمل آمده است پس صحاب شمال که شقاوت تام اختیار نمودند  
 یعنی ایمان بنبیا و اولیا نیاروند و انکار نبوت و ولایت نمودند

و بسبب این از دین و از ایمان منصرف گردید پس جزای ایشان  
 این شد که اجسام بدیهه ایشان از طین بچین صرف مخلوق شود که  
 اقتضای آن شقاوت صرف است مثل کفار بدین و معاذین دین  
 مبین و ثمن آن طین در دهان او دایم مذایب حق و در هر مکان هر  
 زمان پهل و هزبان و اما اصحاب مبین اگر چه در مقام ایمان مبدع  
 و اصول دین مذایب بر وجه عقدا و متابعت سابقین بودند و همه عقدا  
 حقه را قبول فرمودند و همین جهت از اصحاب مبین گردیدند ولی در مقام فعل  
 عمل قبول سعادت صرف از ایشان بوقوع نیامید مگر قلیل از ایشان بلکه  
 بقدر اعداد و نفوس اختلاف در اختیارات ایشان از حیث کیفیت  
 کثرت و قلت واقع شد و بر مقتضیات همان مراتب شئی و اختیارات  
 لا تخصی خلعت خلقت جسمی باین نفوس در این عالم حجاب عنایت گردید  
 این است که در این عالم دیده می شود از حالات نام اختلافات  
 نهایت و در مراتب سعادت و شقاوت ایشان در مقام عمل  
 پس تحقیق در جمیع احکام شریعت تابع شرح انوار است مگر وقتی که  
 فرج در میان آید و دیگری در همه احکام بر منهای شریعت است مگر

و قتی که شهوت مال در میان آید و دیگری بر متابعت طریقه حق است مگر  
 قتی که شهوت منصب و حکمرانی در میان آید و دیگری در هر چه مستقیم  
 مگر قتی که شهوت قرب سلطانی و امن گیر شود و دیگری در همه مراتب  
 دین عامل و بصیر است مگر قتی که شهوت پیرو مریدی در میان آید و  
 بکذا الی غیر النهایه این است که خداوند متعال هم در این عالم که از  
 جهت تکمیل اختیارات عالم ذر و ارواح خلق شده است امتحان  
 هر کس در همان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای شهوت  
 طبیعی است و مخالف شرع انور است و اگر سؤال شود  
 که چون امتحانات نفوس در عالم ذر با تمام رسیده است و بر  
 طبق این طینت بنحاص و عام عنایت شده است پس چه حکمت  
 و مژده را و امر و نواهی شرع مطهر جواب میگوییم اولاً  
 حکمت بهمان است که ذکر شد که عالم ذر عالم قبول صرف است  
 و یا فعل است بوجه اجمال و این عالم عالم فعل و عالم تفصیل است  
 بوجه اتمام و اکمال پس در مقام تکمیل حجت بر انانیت اکمال و اتمام  
 ضرور است و ثانیاً چنانچه نفوس در ارواح در آن عالم قابل فحار

قوله  
 که یا فعل است  
 بوجه اجمال است  
 بان است که بعضی  
 است  
 اخبار وارد شده  
 که در عالم قدس  
 افروخته شد و حکم  
 شد بذرات ارواح  
 که بودند در آن  
 پس بعضی فحش  
 و سعید شدند و  
 بعضی ابا کردند  
 و شقی گردیدند  
 منته

بودند و بجز او مقتضای قبول آن عالم طبیعت جسمیه یافتند و در این عالم  
در این عالم نیز فاعل مختارند و بجز او مقتضای فعل در این عالم حظ و لذت  
و تدبیب و ضحیت خواهند یافت در عالم آخرت <sup>مقصود</sup>

آنکه بعضی قبول سعادت و شقاوت یا بین بین در عالم قبول واجب  
و مستحکم نشده است که فاعل مضطر شوند بر مقتضای آن در این عالم  
فعل پس باز اگر نخواهند رجوع کنند بحضرت و اهب العطا یا و توبه  
و انابه نمایند از آنچه واقع شده است از ایشان در هر عالم از ذنوب  
و خطایا و مواظب شوند بر عمل کردن بر خلاف مقتضای جبلت و  
طبیعت از روی ریاضت و خلاف نفس نمایند بقوه عقلیه و  
هر چه بلکه نفس شده است از اخلاق رویه و صفات رفیقه الهیه  
خداوند رحمن نیز قلم عفو بر جرائم ایشان میکشد و طینت و ملکات  
نفسانیه ایشان را تغییر میدهد آنرا علی کل شیء قدیر و بعباده رحیم قال الله

تعالی الله ولی الدین آمنو بحیرتهم من الظلمات الی النور و خالق  
متعال می فرماید که خداوند ولی یعنی ناصر و معین امور کسانی است  
که دست از مقتضیات جبلتیه غیر ایمانیه خود برداشته و پادروا بر



ایمان گذارند بیرون می آورند ایشانرا بسبب هدایت و توفیق و اذن  
 از ظلمات و تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان و همچنین می شود که مقتضای  
 طینت علیین در شخص باشد و بسوء فعل و عمل از قبل مقتضیات خارجیه  
 از طینت تغیر دهان قصار او تبدل کند با مقتضای سنجین و این غالباً  
 مجاورت و مجالست با اغویا و اشقیاء واقع میشود پس بسوء مجاورت  
 با ایشان نور ایمانی طینت سلب و ظلمت کفر قائم مقام او میشود  
 و قال الله تعالی والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من  
 الی الظلمات یعنی کسانیکه کافر شدند اولیاء و نصرت کنندگان  
 از حدود الهی هستند بیرون میکنند ایشانرا از نور فطره و مقتضای  
 طینت بسوی ظلمات فساد استعداد و انحراف از جهات هدایت  
 و سداد حاصل آنکه تمیز اصحاب بین از شمال بر وجه انفصال در  
 این نشاء اجسام است که از جهه اتمام امتحان و تمیز فریقین از  
 یکدیگر خلق شده است خداوند متعال در سوره عنکبوت میفرماید  
 و الهم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون  
 و نقد قضا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیسکن الکاذبین

ایشان  
 طواغیت  
 یعنی طغیان  
 کننده گان  
 صحیح

یعنی ای کسان کرده اند مردمان که ترک می‌شوند و دست برداشته می‌شوند محض  
 اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان و آزمائش نشده اند و هر آنکه  
 امتحان و آزمائش نمودیم کسانی را که پیش از ایشان بودند از جهت اینکه خدا  
 عالم شود و بداند که کیست صادق و راست کور ایمان و کیست کاذب  
 و دروغ کور این ادعا و بیان این معنی موافق قرآن مشهور است که  
 لِيَعْلَمَنَّ الرَّاسُخُونَ فِي الدِّينِ أَنَّكَ بِمَا نَسُفُونَ مِنْهَا خَبِيرٌ مُبِينٌ  
 و در او است بر این قرآن و آن این است که لازم می‌آید که خداوند  
 عالمیان قبل از امتحان بندگان عالم نباشد بصدق و کذب ایشان  
 مدفوع است باینکه علم الله بر دو قسم است علم ذاتی که عین است و علم  
 و تبدل نیست و علم فعلی و آن علم با افعال مخلوقات است از حیث  
 وقوع و صدور آن افعال از ایشان و تطابق علم با معلوم فعلاً و معلوماً  
 که این علم از این حیث متوقف بر وقوع و صدور فعل است پس  
 تا فعل واقع نشود علم با آن حاصل نمی‌شود و علم واقع در آیه شریفه  
 این علم فعلی است نه علم ذاتی و در جمیع از امیر المؤمنین و حضرت  
 امام جعفر روایت کرده است که این دو بزرگوار قرآن فرمودند

و لیکن کسب لام از باب افعال پس معنی این میشود که آزمائش و امتحان  
نمودیم کسانی که قبل از شما بودند چنانچه شما را امتحان میکنیم از جهت آنکه  
اعلام کنیم و امتیاز فرماییم صادقین و ایمان را از کافران و کفار ایشان  
پس مراد این خواهد شد که امتحان از جهت تمیز و معلومیت صادقین است  
از کافران در نزد خود ایشان و الا همه کس ادعای صدق و ادعای  
مراتب صادقین خواهد نمود و بنا بر این مصدق خواهد شد همان  
بیانی را که در سابق از همین باب تفصیل گذشت و هیچ اعتراض هم  
دارد و نخواهد آمد و نیز در سوره مائده می فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لَسَبَلَكُمْ فَمِنْهَا الَّذِينَ هُمْ فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى  
مَرْجِعِكُمْ جَمِيعًا فَمِنْكُمْ مَنِ ابْتِغَىٰ تَحَلُّفُونَ ﴿۱۰﴾ یعنی و اگر نخواهد خداوند  
هر آینه قرار میداد شمار را یک گروه و متفقین در یکدین و لکن میخواهد امتحان  
و آزمائش نماید شمار را در آنچه داده است بشما از شرایع مختلفه بنابر  
هر عصری و هر قری پس سبقت گیرید بسوی خیرات رجوع شما جمیعاً  
بسوی خداوند است پس آگاه خواهد کرد شمار خداوند با سخنچیرگی  
در ادعای اختلاف کردید در دنیا و در سوره ﴿۱۱﴾ که گفت میفرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْاٰمِلِیْنَ

ما علی الارض زینة لها لنبلوكم انتم حسن عملا \* یعنی قرار دادیم که  
در زمین زینت آرایش زمین تا آنکه امتحان و آزمایش کنیم اهل زمین را  
که کدام یک از ایشان نیکوتر هستند از حیثیت عمل و در سوره تبارک

می فرماید \* تبارک الذی بیده السموات وهو علی کل شیء قدير

الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو العزيز الغفور  
یعنی باخیر و برکت است آن کسیکه در دست اوست ملک و سلطنت  
و او بر هر شیئی قادر و توانا است و آن کسی است که خلق کرده است  
موت را و حیوة را از حیثه آنکه امتحان کند شما را که کدام یک از شما  
بهتر هستید از حیث عمل کردن و آیات و اخبار بر این مضمون  
بسرحد توانا تر است بدانکه آنچه بیان شد که بعضی در عالم ذر قبول کرد

نکر و مذکور غیر توحید و اعتراف بوجود صانع و مربی موجودات بود  
و اما در اذعان و اعتراف بوجود صانع پس چون تکلیف ایجاد

و اعتراف بحجت و اخذ مواثیق رسالت و امامت و مودت  
اهل ولایت و غیر ذلک از مکلفین عباد و موقوف بر معرفت خالق است  
پس اول در عالم ذر باوله و بر این وجه حجج مفیده یقین اثبات بود

والو هیته خود نمود بر خلق عالم امکان و عهد اعتراف و شهادت گرفت  
 از ایشان و بعد ایشان را در معرض تکلیف و امتحان در آور و چنانچه در سوره  
 اعراف می فرماید **واذا اخذ ربکم من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم**  
**واشهدهم علی أنفسهم السب** برکمم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القيمة انما  
 کننا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشکرت اباؤنا من قبل و کننا ذریعته من  
 بعدهم **افتهلکنا بما فعل المبطلون** یعنی یا و کن ای پیغمبر مانی را که  
 پیرون آور و پروردگار تو را ظهور و اصلا ب بنی آدم ذریه و اولاد  
 بنی آدم را و شاهد گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستیم من  
 و پروردگار شما گفتند بلی شهادت میدیم که تو پروردگار ما هستی و این  
 اشهاد و اقرار از جهت آن بود که گراهست داشتیم از آنکه بگویند در روز  
 قیامت که ما غافل بودیم از الو هیته در بوثیه پروردگار و یا بگویند که  
 اینست و جز این نیست که پدرهای ما کافر و مشرک شده بودند  
 قبل از ما و اولاد آنها بودیم که بعد از آنها بوجود آمده بودیم پس  
 کردیم آنها را پس آیا را هلاک میکنی بسبب آنچه کردند اهل بطالت یعنی  
 پدرهای ما که ما را همراه کردند **مراد آنکه خالق متعال در عالم**

چنان نصب دلائل و برایین بر الوهیت و ربوبیت خود نمود که مجال انکار از  
 برای ایشان نماند و مقام علم ایشان بمرتبه رسید که شاید شدند  
 بر نفسهای خود که نتوانند انکار نمایند چه که شهادت بعد از مرتبه علم و <sup>است</sup> <sup>است</sup>  
 پس عذر ایشان در روز قیامت مسموع نخواهد شد که ما غافل بودیم باید  
 ما مشرک و کافر شدیم پس با هم تقلید آباء خود کردیم و گمراه شدیم از جهت  
 آنکه کسی که علم بچیزی حاصل نمود از روی بران علمی بقبولنی جایز نیست  
 که تقلید کند غیر ا پس از آیه شریفه مستفا و شد که در عالم ذر معرفت  
 از جهت عباد برائی و علم حلی شده است و بر همان جبلت و علم محسوس  
 بحشر انسانی و مخلوق بخلق ناسوتی گردیده اند که اگر نخواهند تقلید  
 آباء هم انکار نمایند عذر ایشان در قیامت مسموع نخواهد شد این است  
 که جمیع ادیان تشنه و مذاهب مختلفه از اقسام کفار و غیر کفار  
 قائل بخالق قادر و صانع مدبر هستند و هیچ کس صانع را نکر  
 نیست و جهان است که همان آثار صنع که در عالم ذر نمایانند  
 از برای ذرات موجودات که عارف شدند بر وجه یقین بخالق  
 خود در این عالم نیز موجود است بجهتیکه هر کس ادنی شعوری که

باعتبار او مکلف تواند شد داشته باشد علم جزیم حاصل میکند و چنانچه  
 هرگاه نظر بر خود را مهمل نگذاشته فکر در آثار قدرت الهی و مصنوعات  
 ناقصای حضرت سبحانی نماید و پدید آید که کلام بر وفق حکمت خلق شده است  
 پس نمی شود که بی صنایع مدبر حکیم مخلوق شده باشد و اگر بخوای التفات  
 کنی با آنچه ذکر شد از تحصیل معرفت نظری پس نظر کن بعین اعتبار و  
 آثار صنایع پروردگار مثل اختلاف لیل و نهار و صبریان  
 عیون و انهار و نزول سلوج و طرار و اوضاع حکم براری و  
 بکار و منافع مودعه در هر یک از معادن و اشجار و شمار و نژاد  
 و مرجان و غیر آن از تفایس بشمار و حرکت سماء و اضطراب  
 هواء و تغییر اشیاء و اجابت دعاء و آنچه نازل میشود بر اهل  
 طغیان و فساد از بلاء و آنچه صرف می شود از بلا و دواهی از اهل طاعت  
 و رجا و ایجاد موجودات و صنایع مصنوعات و تکوین ابدان  
 و تقصی زمان و استقامت نظام و صطکات غمام و کفایت  
 میکند از حیث برهان فکر در صنایع خود انسان فضلا از سایر  
 انواع حیوان بجهت آنکه مصنوعات مبدعه در انسان دلیلی هست بر

مصطفا  
 بهم بر خور  
 حاشیه

وجود صانع قاطع و برهانی است بر الوهیه اوساط خلق کرده است  
 او را از تراب و بودیعه گذاشته است در اصطاب مستق  
 کرد او را در رحم و کردانید علقه بعد از آن مضغه بعد از آن عظام  
 پس پوشانید بر او لحم پس گردانید او را خلقی بنوی پس مپیا  
 فرمود از برای اولین صافی و گردانید او را غذائی وانی که هرگاه  
 مص کند جاری می شود لبن و محبتش میشود هرگاه بردارد خون  
 بودیعه گذاشت محبت او در قلب ام تا تحمل نماید آنچه لازمه تربیت  
 اوست از کلفت و تکلیف بردار شود زحمات شاقه او را  
 بوجه مهربانی و رافت تا منتقل شود از حال بسوی حال تا بر  
 بجد کمال و عطامی کند در خلال این احوال آنچه لازمه تکمیل  
 مراتب اوست در مقام استکمال از نطق فیض و فکر صحیح  
 و سایر قوای ظاهریه و باطنیه و اعضا و جوارح بدینه که اگر  
 در معرض تحریک برآید بوجه مفصل بر هر عضوی تحریک میشود گمانی  
 مطول تا آنکه کامل شود از جهت اوستعداد و تحصیل امور معاش  
 و معاد و شناسد خالق خود را از روی بصیرت و معرفت و

عام  
 گوشت  
 حاجه



و مشی کند در سلوک بنده کی و اطاعت تا آنکه مستعد شود از چهره  
 تنعم بنعمه ابدی و قابل شود از چهره جلوس بر او زنگ سلطنت  
 سرمدی ولی بین حالت این بی الضاف انسانی را که چشم از همه  
 اسباب بصارت پوشیده نسبت میداد این همه آثار قدرت ناشی  
 که کلاً بوجه حکمت خلقت شده است بسوی و هر بلا شعور و خود را قرا  
 میداد اعمی و کور و من لم یجعل الله لک نوراً فإِنَّه من نور علی  
 چون چشم از نور هدایت منصرف کرده است و شهوات  
 نفسانی را که مایه الاستحسان عالم انسانیست بر خود امیر نموده است  
 و عزت و دولت اعتباری چهار روزه عالم فانی را بر عزت  
 و سلطنت باقی ترجیح داده است و احکام تکلیفیه الهیه را  
 در پس پشت انداخته است و زمان خود را بدام در اجرا  
 احکام نفسانی آلوده میشود صرف فرموده است البته باعث شده  
 که نور فطرت اولیه الهیه که بآن راه طریق حق می شود و سلب شود  
 و در تیه ضلالت گمراه گردد و این خبرای کفران خود عبادت  
 که از قبل سوء و تبیح اختیار او حاصل گردیده است و الا اگر بآن

اشاره است  
 بسوی جماعت  
 دستری و  
 نیچری که در این  
 زمان طلوع و  
 بروز کرده اند  
 منته

بر طریق هدایت می نمود آن نور فطرت بجزای مشکران این  
 بهمت مرتبه تر اید حاصل می نمود تا با علی مرتبه هدایت میرسید که ایضا  
 بسوی مطلوب است که دیگر ضلالت و گمراهی امکان ندارد پس چون خالق  
 و دود بسوء اختیار این انسان نمود سلب این نور از او نمود  
 این کمبخت گمراه منکر آله گردید و الا سبب انکار الوهیت می نماید  
 و بکدام دلیل متک میجویند اگر یکی از مصنوعات فرنگی که مشتمل شد  
 بر اسباب و آلات بسیار و همه آن آلات را بفهمند که هر کدام از جهت  
 چه چیز نصب شده است مگر چند آله که حکمت آنها مخفی بماند البته میگویند  
 ما نفهمیدیم و حمل بر عدم حذاقت فرنگی نمی کنند و نمی گویند این فرنگی  
 لغو و عبث را مرکب شده است در مصنوع خود بجهت آنکه غلبه او را  
 بر وجه حکمت و حذاقت می یابند و یا نمیگویند که این مصنوع خود  
 بخود و بی صانع پیدا شده است پس چه شده است ایشان را  
 که هزاران حکمت خلقت مصنوعات بدیع الهیه را که عقل بر فهم آنها  
 مستقل است و محل انکار نیست و خود نیز از عان بر حکمت آنها  
 دارند هیچ تاثیر نمی بخشد در آنها و محض چند چیز که نمی فهمند

حکمت آنها را بهری مذہب می‌شوند و حال آنکه حکمت آنها نیز  
در نزد حافظین شریعت ظاهر و مبہین است و هر چند جمال ارجح  
قدم استعداد و بصارت باطن از فهم آن عاجزاند مثل آنکه  
رنگ سرخ و زرد و غیر آن از الوان مرتبہ بر صاحبان البصار ظاهر  
ظاهر است و همچنین الوان غنی مرتبہ را بر قیاس مریضات می‌توان  
بایشان فهماند ولی اگر نخواهیم کمبود را در او بفهمانیم الوان را که  
باین صورتند و هر کدام از دیگری متمیز باین تمیز نیست هرگز  
نخواهد فهمید و اما اگر با الصاف و در فطرت صاف باشد  
انکار اسم نخواهد کرد و این قدر قیاس عقلی جاری خواهد نمود  
که در صورتیکه جمیع ذوی البصار بر وجود الوان متفقند پس  
جای انکار نیست و اذعان بآن واجب است پس در اینجا  
می‌گوییم که جمیع عقلاء ذوی البصار جمیع مذہب و ادیان متفقند  
بر وجود صانع با قطع نظر از آنکه کیصند نسبت چهار هزار پیغمبر  
معجزات ظاہرہ باہرہ آمدند و خبر دادند بوجود واجب الوجود  
پس بجهت اہل الصاف ہمین قدر کافی است در اذعان بوجود

مانع فرض نمیکند ظلمت جهالت و خست فطرت و سلب  
 سعادت دامن گیر شد بر این انکار و تحصیل عزت و اقبال و  
 اندوختن مال و منال او را در ضلالت انکار پروردگار گرفتار نمود  
 معلوم نیست که چه داعی در وجود ایشان در اضلال دیگران پدید آمده  
 و قصد تقرب بکدام اله میجویند که این مسکینان وادی جهالت را  
 بدار البوار کفر و ضلالت دعوت نمایند و ترنزل در ارکان ایمان  
 این کمبختان می اندازند مسوع می شود که این جماعت خدا را  
 شناس انسان رقیس بر مثل اشجار و گیاه است اساس  
 بنمایند که چنان چه از تربیت دهر سبزی شوند و خشک میگرد  
 و خاک می شوند و اثری از آثار ایشان باقی نمی ماند همچنین  
 انسان پیرین چه قدر از طریق عقل گمراه شده اند چه که عقل سلیم و  
 و حاکم است که اشرف مخلوقات این عالم بحسب صورت و سیر  
 و عقل و تدبیر امور و تحصیل معاش و قوه لطق و سایر قوای ظاهریه و  
 باطنیه و استعداد فهم و ترقیات کلیه و ملکات علمیّه و غیر ذلک از این  
 از تعداد خارج است انسانیت بسیج موجودی از موجودات این عالم

میتواند همی کند با انسان پس چگونه عقل حکم میکند که بچیز  
 مخلوق اشرافی قیاس شود بر مثل شش و کیا بهجه آنکه معین است که  
 مقصود از وجود این اجسام نامیه حصول منفعتی است که عاید شود بمخلوق  
 دیگر از حیوان و غییر حیوان بخلاف انسان که معین است که وجود و خلقت  
 او مقصود الایغیر نیست بلکه عقل و نقل مستقل است که آنچه مخلوقات است  
 از ذوات ممکنات این عالم همه آنها را انسان قله غائی است  
 پس خلق شده اند یا ازجه منفعت و اصله بسببوی ایشان و لو بوسایل  
 میثمار و یا ازجه آنکه اسباب و محل اعتبار شوند از برای معرفت  
 پروردگار و یا منشا کردند ازجه انتزاع تصور تعذیب و تنم  
 در آخرت و فهم حوالم حببت و نار و یا محل شوند از برای امتحان  
 و آزمایش ایشان در این دارنا پایدار و غیر ذلک از آنچه بر  
 عقول ذوی الالباب پوشیده نیست پس از روی عقل قطع نظر  
 از تصریح شرعی فهمیم که چون ایجاد هر چیز در این دنیا ازجه وجود  
 انسان شده است پس باید غرض برزکی از وجود انسان که  
 نمونه عالم امکان است نیز مختص نظر خالق منان بوده باشد تا آنکه

از جمله  
 اوله نقله  
 این آیه شریفه  
 است و  
 خلقی که نامان  
 الارض  
 جمیع  
 عاقبه  
 منته

یکجا دین لغو و مفایده نباشد و چون از حال آن غرض تعلیقش نمائیم  
 از روی عقل و شریع خواهیم فهمید که آن غرض نیست مگر عبادت  
 و حصول معرفت و بندگی معبود و در این عالم و  
 وصول به جسم و فیوضات نامتناهی او بر وجهی که در آن عالم  
 حاصل آنکه ظهور خالق و مصالح بر تبه نیست که اگر کسی انکار او نماید  
 باید دلائل اقامه کند بر آن و هرگز اقامه نخواهد کرد و اما بر وجود او پس  
 جمیع مصنوعات دلیل بر صلاح قادر متعالست هر سبزه که  
 از زمین برآید بروحدت او زبان کشاید و در کافی و  
 توحید چنانچه محدث فیض در صافی نیز متعرض است از حضرت  
 باقر روایت کرده اند که آن حضرت سؤال شدند از این آیه شریفه  
 سابقه و اذا خذ ربك من بني آدم الا اخرها حضرت فرمود  
 اخرج من طهمود ذریته الی یوم القيمة فخرجوا کالذقر فنهضتم  
 و اراهم صنعه و لولا ذلک لم یعرف احد ربّه یعنی پرون آورد  
 خالق عالم از پشت آدم اولاد او را تا روز قیامت پس پرون  
 آندند مثل مورچه های بسیار کوچک پس شناساند خودش را بایشان

و نمایانید ایشان را صنعتهای خود که دال بر وجود صانع بود و  
 اگر نشا ساینده بود خود را بایشان و عارف فقرموده بود ایشان  
 بمصنوعات خود هیچ کس نمی شناخت پروردگار خود را  
 پس این حدیث شریف نیز مثل آیه شریفه سابقه دلالت میکند  
 که در عالم فرخداوند لم یزل آثار صنع خود را بایشان نمود و  
 ایشان را بر بویته خود عارف فرمود بطوریکه مجال انکار از برای  
 ایشان باقی نماند پس هر کس انکار کند نیست انکار او مکرار و  
 عناد و لجاج شیطانی و اغراض فاسده نفسانی و عذرهای  
 در عالم قیامت که عالم مظاهر ثمرات اعتقاد و اعمالست مسموع  
 نخواهد شد و از جمله اخباریکه دلالت میکند بر امتحان اصحاب  
 یمین و شمال قبل از خلقت ایشان در این عالم جسمانی  
 حدیث شریف است در اصول کافی مروی از حضرت  
 صادق پس حضرت بعد از سؤال شدن از تفسیر آیه شریفه وَإِذَا  
رَبَّتْ مِنْ نَبِيِّ آدَمَ إِلَى آخِرِ الْأَيَّةِ فَسَمِعُوا نَذْرَهُ که ان الله عز وجل  
قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تَرَابِ الثَّرْبَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ فَضَبَّ عَلَيْهَا

لعذب الفرات ثم تركها اربعين صباحا ثم صب عليها الماء

الاجاج فتركها اربعين صباحا فلما اختمرت الطينة اخذها

بانعر كما شديدا فخرجوا كالزمن ميينه وشماله وامرهم جميعا ان

يعدوا في النار فدخل اصحاب اليمين فصار عليهم بردا وسلاما واول

اصحاب الشمال ان يدخلوا يعني حضرت فرمودند که خداوند

عالم گرفت قبیضه از آن خاک که طینت آدم را خلق کرد و از آن

پس ریخت بر آن خاک آب شیرین خوشکوار پس گذاشت او را

تا چهل صباح بعد از آن ریخت بر آن آب شور تلخی را پس

گذاشت او را تا چهل صباح پس چونکه تکمیل شد تخمیر آن تراب

از این دو آب گرفت آن طینت را پس الید او را مالیدن شدید

پس خارج شدند مثل مورچه های بسیار کوچک از طرف مین

و از طرف شمال و امر کرد خداوند متعال ایشان را که بروند و

آتش پس داخل شدند اصحاب مین در آتش پس گردید آتش برایشان

سرد و سلامت و اما کردند اصحاب شمال اینکه داخل شوند

پس از این حدیث استنباط میشود آنچه ذکر شد در سابق که در پیش



بنی آدم غیب از ساقین در عالم فراموشان شدند و بسبب این امتحان  
 اصحاب یمن شمال از یکدیگر ممتاز گردیدند و مقتضای آن در این  
 عالم طینت خلقت یافتند پس در این حدیث شریف صورت  
 امتحان بیان شده است که بدو اطمینت همه را از دو مقتضی تشاو  
 متضاد خلق فرمود و بصورت مورچهای که چکات ظاهر نمود  
 کمال قوه شعور را ایشان عنایت فرمود چنانچه صاحب صافی در  
 تفسیر خود از حضرت صادق روایت میکند که آنه مثل کیف اجاب  
 و هم در فقال جعل فیهم ما اذا شکه لهم اجابوه یعنی حضرت سوالی  
 شدند که چگونه جواب دادند مخلوق و حال آنکه بودند بصورت مورچ  
 پس حضرت فرمودند که خداوند متعال قرار داد و ایشان از عقل و  
 شعور چیزی که هرگاه سوال می فرمود ایشان را جواب میدادند  
 او را پس ایشان را مختار نمود که میخواهند اختیار نمایند طریقی  
 یمن را که طریقی حبت است بکذاشتن خواستهای نفسانی  
 عاجله و نیوی و قیام بر احکام شریعت حبه آئینه و  
 میوه لیسید اختیار نمایند طرف شمال را که طریقی لبوی دارالبور است

با اختیار کردن شهوات حیوانیه و لذات و تمیّه لغتیه این دار فانی پس  
 هر کس بطرف اول مشی نمود از اصحاب یمین و مستحق عنایت  
 رب العالمین گردید و هر کس بطرف ثانی میل کرد از اصحاب  
 شمال و خود را محروم از رحمت خالق لایزال نمود و در بیان آنچه  
 غیبیهائی است که لازم است در معرض بیان درآید تا آنکه دفع  
 بعض اشکالات بر آن مترتب گردد و تمیّه اول آنکه مراد از یمین  
 ارواح سابقینند از نسبیا و اولیاء دائمه هدی و شیعیه ان خلق  
 ایشان که از جهه ارشاد خلق و داخل نمودن مردم را بدین حق قدم در  
 دایره عالم تکلیف نهاده اند و از جهه اصحاب خود بائین و پرکت واقع  
 شده اند و طرف ایشان طریق نبوی جنت است پس هر کس بطرف  
 ایشان مشی نمود یعنی اسلام و ایمان با ایشان آورد و مستحق سبقت  
 و طریقۀ ایشان گردید و جمیع احکام وارده من الله را از ایشان  
 طوعاً و رغبتاً قبول نمود از اصحاب یمین شد و هر کس برخلاف  
 ایشان مشی نمود و دخل و ضلال و از اصحاب شمال گردید و مردم  
 از شمال نیز نفوس شیطنیه ضالّه اضلالیه ایست که در مقابل ایشان

عظیم ضلال و اضلال برپا نموده خلق را از ایشان منحرف می نمایند و بدان  
 حیل و غرور شهوات نفسانی و حمیه و عصبیه جاهلیه و عنیت و ریاسته  
 اعتباریه این دار فانیه خلق را صید نمایند و آتش در ضمن عقاید و  
 اعمال ایشان انداخته داخل در صحاب خود میگردانند و این نفوس  
 شریکه نفوس البسیه است که در قبال نفوس سابقین مخلوق شدند  
 و چون باین نفوس طیبه در مقام عبودیت و بندگی ارتقا  
 مکان و رفعت شان در نزد خالق منان نتوانستند برابری  
 کنند و منزله ایشان پست شد پس باین نفوس علیّه  
 حسد و کبر و ورزیدند و بسبب آن ملعون و مطرود خالق گردیدند  
 پس در مقام عداوت و تلافی برآمدند و چون ید امکان تصرف  
 و ساوس ایشان در این نفوس سابقین که از خاصین حضرت رب  
 العالمین اند کوتاه بود همت بر وسوسه اولاد و اصحاب ایشان  
 گذاشتند که اثر حسد خود را بر ایشان ظاهر سازند و ایشان را  
 از منشی بطرف زمین منحرف ساخته و رسالت اصحاب خود و ملک  
 داشته با خود و کجبینم و اصل سازند و کام خود را برارند و خداوند

۷  
 که  
 لازمه  
 آن  
 می  
 باشد  
 بر این قول  
 خدای متعال  
 است از قول  
 البسیه که لا غنیم  
 جمعین الاعباد  
 منهم المخلصون  
 یعنی اغوا خواهم  
 گردانم و بندگان  
 جمیعاً الا مخلصین  
 از بندگان تو را  
 مخلص  
 حاشیه

متعال هم بمقتضای حکمت و مصالح چند که عمده ان احکام  
 عباد است و امتیاز صالح از طالح و اهل عدا و است ایشان را تا روز  
 و اسم ایشان را صاحب شمال گذاشت تیمه دوم آنکه  
 قبول هر یک از صاحب بیدین و صاحب شمال در عالم ذر بود و  
 پنج واقع شده است اول در مقام اعتقاد که اصل است دوم  
 در مقام عمل که فرع است پس اصل در قبول صاحب بیدین حصول عقاید  
 حق است که شهادت است باو تیمه بروج اذعان مع جمع  
 توابع آن از اعتقاد بثبوت صفات ثبوتیه جمالیه آنکه که تعبیری  
 شود و صفات جمال و سلب جمیع صفات سلویه از آن ساحت  
 بارگاه که تعبیری شود و صفات جلال و همچنین شهادت  
 بر سالت و نبوت رسل و انبیا و ولایت امامت اوصیاء و  
 ائمه الهی و جمیع توابع آن از اذعان و اعتقاد بحقیقه آنچه نازل شده است  
 از احکام متعلق باشد بامر عبادت مثل احکام خمس و تکلیف و چه منقطع  
 بود بامر معاش مثل سایر احکام از حقوق و ایقاعات شرعیه بایه  
 مثل حلیت مجلات و حرمت محرمات و احکامات ارث و حدود

۷  
 قیامت  
 مهلت داد  
 و پیروان  
 ایشان را  
 بایشان  
 ملحق ختم  
 صح

۷  
 حصول  
 و تسبیح  
 بسوی ایشان  
 چه آن احکام  
 صح

و غیب آن از احکام منزله از جانب خداوند و در وجه  
 متعلق باشد با مرعاثل و قایع بعد الموت الی یوم المعاد از شوال  
 و منکر و حشر جمیع ارباب عباد در عرضة حشر و نشر صحایف اعمال و توفیق آن  
 بر وجه کمال اگر خیر است خیر و اگر شر است شر و غیر ذلک از آنچه حق تعالی را در عالم  
 نمودند و اعتقاد ثابت جازم با و در زیند مسلم و مؤمن شدند  
 و از اصحاب میین گردیدند و بطرف میین میل نمودند چنانچه  
 هر کس انکار کرد شئی از این عقاید را از اسلام و ایمان محروم شد  
 و از اصحاب شمال گردید و بطرف شمال میل نمود چه که همین انکار  
 نیز اصل در اصحاب شمال است پس معیار و ملاک در اصحاب  
 میین و شمال این دو اصل است یعنی ایمان آوردن بر وجه مزبور  
 بسابقین و عدم ایمان بایشان بر وجه اعتقاد و یقین و  
 هر چند بر دگردون یک حکم باشد از احکام مندرجه برایشان از  
 جانب رب العالمین پس هر کس داخل در اصل اول شد پس  
 در اسلام و ایمان و اعتقاد حق خود سعید ابدی شد که ثمره آن خلود  
 در جنت بحسب عاقبت و منعم شدن بنعمت و ائمه آخرت است

شرعیست بر  
 آن قائم است  
 پس کسایکه  
 جمیع این  
 عقاید  
 صحیح

و هر کس داخل در اصل دوم و از اصحاب شمال گردید حققت  
 ابدی شد که مژده آن نیز مخلود در نار بعد از این دار و همیشه بعد  
 بودن بعد از درکات دار البوار است و خداوند متعال  
 طینت قلوب صنف اول را بجزای قبولشان از فاضل طینت  
 سابقین که از علیین است در این عالم خلق مخلوق فرمود و چنانچه  
 گذشت این است که مومن موحدا که عالم کافر شوند در  
 اعتقادات او خللی واقع نمی شود و بر طریقه توحید و رسالت  
 و امامت مستقیم است و طینت صنف دوم را بشومی و شیخ  
 اختیار او از طینت سچین مخلوق فرمود اینست که بسیار کسان  
 دیده میشوند که حقیقه دین و مذهب و هر چند بدیهی شود و به  
 بر این یقینیه بمنزله رسد که تشکیک در آن محال شود این  
 کسخت شوم بمقتضای خبث طینت از قبول آن ابا میکنند و  
 امتناع می ورزد و این جزای قبول اوست در آن عالم  
 و هر چند خداوند متعال بوسعت رحمت خود او را مجبور و مفطور  
 بر این اقتضا فرموده که اگر بخواهد رجوع کند بدین حق نتواند بلکه

هر وقت بخواهد رجوع کند میتواند و مسنور ما در این دار است  
اختیار باقی است و میتواند بجایهات و ریاضات شرعیه این  
مقتضیات را با اضداد آنها تبدیل نماید چنانچه اشاره بآن در  
سابق نیز شد و اما قبول در مقام عمل که فرع است مثل عمل بواجبات  
از صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر  
و غیر آن از مقدمات و اجزاء و شرایط و همچنین ترک منیات از محرکات  
کبیره و غیر آن از صفایر و خلاف مروت پس قبول این  
فروع نسبت باصحاب شمال معدوم المصدق است چه که هر فرع  
تابع اصل خود است و این صنف از فیض اصل محروم شده اند این در  
صورتی است که هیچ از عقاید اصول حقه را قبول نکرده باشند مثل  
کفار و هری و وثنی و غیر آن و اما نسبت کسانیکه قبول اصول  
ایشان بر پنج صحت یعنی جامع جمیع شرایط و اجزاء که از هر جهت  
مطلوب شرعیت باشد واقع نشده است بلکه واقع شده است  
بر وجه فساد مثل آنکه واقع شده باشد با انکار شیئی از ضروریات  
دین و یا مذہب پس جمیع اعمال فرعیه ایشان نیز

منظور است چه که صحت فروع مترتب بر صحت اصول است  
 بلی در منہیات هر قدر تجربتی نمایند عذاب ایشان در آخرت  
 زیاد خواهد بود و چنانچه هر کس از ایشان اعمالی را از او صادر شود  
 و صفاتی ملکه او کرد و که آن اعمال و صفات فی حد نفسه محبوب  
 خداوند متعال باشد مثل اخلاص مستغنیث که دفع ظلم از مظلوم  
 و اعانت محتاجین و عدل و سخاوت و خفض جراح و تسویتی  
 از برای مومنین و علمای دین و غیر این اوصاف و اعمال  
 محمود و پس چون سینه خالق متعال جل ذکره بر آن تعلق گرفته  
 است که عمل پس نیکوکاری را ضایع نفرماید جزای عمل این  
 اشخاص را غالباً در دنیا بر وجه اکل و اونی بایشان ایصال میفرماید  
 و احقاق حقوق ایشان بنماید این است که می بینی غالب  
 کفار را و معاندین دین مسین و مذہب حق را که در کمال عزت و  
 جلال و ثروت و اقبال بسر میسرنند و اگر چیزی از  
 اجور و ثواب ایشان باخترت افتد باعث تحقیر عذاب  
 ایشان خواهد شد ولی باعث نجات از جهنم نخواهد گردید و از



و از اینجاست که خلاق عالم در قسم مبارک شیم اشاره بهمین بیان  
 فرموده می نماید و لولا ان يكون الناس امة واحدة  
 لجلنا من بكم بالرحمن لبیوهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهر  
 و لبیوهم ابوابا و سورا علیها یتكئون و زخرفا و ان كل ذلک  
 لما متاع الدنیا و الآخرة عند ربك للمتقین ترجمه آیه شریفه  
 آنکه و اگر نه این بود که ناس گروه واحد پس در کفر رغبت  
 میکردند هرگاه کفار را در نعمت و وسعت میدیدند بجهت حب  
 ایشان دنیا را هر آینه قرار میدادیم از برای کسانی که کافر میشو  
 بجزاوند رحمن از برای خانه های ایشان سقفها و بام باز نقره  
 و درجات قرار میدادیم از برای آن بیوت و سقف که بسبب  
 آن عروج نمایند و مشرف شوند بر منظره های آن سطوح  
 و از برای بیوت ایشان ابواب مقرر می نمودیم و تختها قرار  
 میدادیم کلاً از نقره که گنجینه گسترده بر آن تختها و عطا میکردیم انواع  
 چیزهای زینت داده شده بطلا و نسیج کل اینها مگر مطاع دنیا  
 و آخرت در نزد پروردگار تو از برای متقیان و پرهمیز کاران

تمام شد ترجمه آیه شریفه پس مراد از آیه شریفه والله اعلم  
 آنست که چون از کفّار کاہی اعمالی صادر می شود که آن اعمال  
 فی حد ذاتہ محبوب خالق لایزال است که باید ثمره جزا بر آن  
 مترتب شود پس در همین دار که محل مقصایر است کفّار  
 بمقتضای قصدشان که مستبها مرتبه عنت این دار فانی است  
 توفیہ اعمال و حق ایشان می شود و بجهت عدم حکمت در توفیہ  
 کل اعمال ایشان در این نشاء حال بر فرض زیادتی آن اعمال  
 آنچه باقی می ماند از مراتب جزائیہ ایشان حواله بہ نشاء آخرت و قیامت  
 میگرد و چون بواسطه کفر در آخرت از نعمت جنت محرومند  
 و سلم تقدیر اقبل تدبیر ایشان بمقتضای العبدید بر والله یقدر  
 بر تعذیب ایشان در درکات حجیم بر این پایه است در تحفیف  
 عذاب ایشان ثمری بخشد و اینکه خالق متعال در آیه شریفه اسم  
 مبارک خود را بر حمان بیان نموده و لمن یحیر بالرحمن فرموده است  
 نیز اشاره بهین نکته است که خداوند رحمن بسبب کفر اصرار کافر  
 ضایع نمی فرماید و اعمال خیریه او را در همین دنیا بروجه کمال

با و ایفای منسراید از جهت آنکه رحمت رحمانیه مقصور بر دنیا است  
 و آن عام است که شامل کافر و مؤمن هر دو می شود بخلاف  
 صفة رحیمیت که آن مقصور بر آخرت است و خاص مؤمن است  
 و غیر مؤمن در او شریک نیست و اینکه خداوند تبارک و تعالی در  
 مقام اعطاء جزای کفار بیوت را و آنچه متعلق بتکبیرات است  
 تخصیص بذكر فرموده است آن است که عمده تجمل دنیا تجمل بیوت  
 و متعلقات بیوت است و وقتی تجمل بیوت و زخارف آن پرداخته  
 می شود که سایر تجملات و زخارف نیز بر وجه اکل صورت پذیر  
 شده باشد پس فردا چه در آنکه مستلزم و حاوی سایر  
 افسار و تجملیه و نیویه است مخصوص بذكر فرموده است و نکته  
 دیگر در این تخصیص اشاره بسوی نهایت آرزو و هم اهل کفارت است  
 که بجزای اعمال خود مترصد آتند با آنکه در نظر اولوالالباب و  
 صاحبان بصیرت غیر قابل آن است که عمر کران بهرادر  
 تحصیل آن مصروف دارند و چشم اعطیات باقیه اخرویّه  
 پوشیده گردانند و نکته دیگر اشاره بسوی اسراف است که

و جهت همت این دون مهتان وادی صلاکت واقع شده است  
 که در امر اخروی و دار باقیه خود مقصود میورزند و در امور دنیوی چهار  
 روز و نیم عمری همت بار این دار فانیه اسراف و تبذیر می نمایند  
 و خود را در زمره اخوان اشیاطین بنص آیه شریفه ان المبدین  
کانوا اخوان اشیاطین داخل می سازند و این اسراف  
 و تبذیر اگر چه با سباب خدائی و عطیه رحمانی است بر فرض ایضا  
 آن ولی مسبب از اراده و خواهشهای خود این سرقه ضلالت  
 شیطانی است که در عوض اعمال خیریه خود خواهان تنجیح این را  
 حضرت خالق سبحانی در آیات قرآنی فرموده می فرماید  
من کان یرید حرث الاخره نزوله فی حرثه و من کان یرید  
حرث الدنیا نوله منها و ماله فی الاخره من بضییب ترجمه  
 آیه شریفه وافی باین است که کسی که اراده کند کشت و  
 زراعت آخرت را می افزایم و زیاده کنیم بر کشت او و کسی که  
 اراده کند کشت دنیا را میگیریم او را بضییب از دنیا و نیست او  
 برای او بضییب در آخرت تمام شد ترجمه آیه شریفه و در حدیث

قدسی است چنانچه صاحب علل در علل از حضرت صادق ع  
روایت فرموده است که خداوند متعال در حدیث قدسی  
میفرماید: **لَا اِنَّ يَجِدُ عَبْدِي الْمَوْمِنُ فِي نَفْسِهِ لِعَصَبَةٍ الْكَافِرِ**  
**بِعَصَابَةِ مَنْ ذَهَبَ يَعْنِي اَلْكَرْبُ** و در قلب بنده  
مؤمن من چیزی هر آینه می بستم بر سر کفار و استمالهای از <sup>طلا</sup>  
و اما قبول در مقام اعمال از اصحاب مبین پس در سابق گذشت  
که بقدر اعداد نفوس اختلاف در مراتب قبول ایشان واقع  
شده است و خداوند متعال هم جل شأنه مقتضیات قبول  
ایشان را از سعادت و شقاوت بحسب عمل و طینت ایشان  
تخمین فرموده است چنانچه آثار و مقتضای آن در این عالم از  
کیفیت اعمال و اختلاف رفتار خلق واضح و لایح است \*  
و آنچه در این حدیث شریف ذکر شده است از امتحان  
امتحان در مقام اعتقادات است نه اعمال بجهت آنکه ذکر  
شد که معیار گردیدن از اصحاب مبین با اعتقاد است نه بعمل  
پس هر کس اسلام و ایمان آورد و بسا بقین با اعتقاد ثابت جازم

از اصحاب همین شد و هر چند در اعمال مخالفت ورزد و طریق اشتباه  
 و اغویا پیماید بلی آنچه قصور ورزند در اعمال منسرح و منکب  
 شوند از منهیات شرع مؤاخذة و تعدیب خواهند شد بقدر آن  
 چه در دنیا بابتلای بمصائب از فقر و مرض و بلیات و غیر آن چه  
 در شایدموت و صعوبات آن و چه در دواهی قبر و سؤال سنجیر  
 و منکر و طغنه و فشار قبر و عیسر آن و چه در عالم برزخ تا  
 قیامت و چه در عرصه محشر تا فراغ خلق از حساب که ابتدا  
 آن پنجاه هزار سال است و چه در دوزخ و درکات  
 حجیم بر نفس زیادتی اعمال شر و معاصی که بجز جهنم کافی در  
 تخلیص و توفیه آن اعمال نشود ولی عاقبت بعد از چیدن  
 ثمرات و بال اعمال ستخلص از عذاب و مستحق دخول جنت و خلوت  
 عوالم قدس که از ثمرات و لوازم اعتقادات اصحاب همین است  
 خواهند شد تبصره ایست متعلق باین مقام که لازم است  
 که ذکر شود و آن این است که بیان شد که مراد از همین انبیاء و  
 اولیاء هستند از سابقین و ذکر خواهد شد در مقام خود شش

که نبوت و ولایت جمیع انبیا و اولیا مأخوذ از نبوت و ولایت  
حضرت خاتم النبیین و امیر المؤمنین است پس اصل در جمیع  
نبوتها و ولایتها این نبوت و ولایت کامله متاصله است  
و این نیز معین است که جمیع ثمرات نبوت حضرت خاتم النبیین  
در ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین منطوقی است چنانچه  
گذشت و تحقیق شد که امامت و ولایت حضرت امیر عین  
امامت و ولایت پیغمبر است و باطن نبوت و رسالت آن  
سرور است و خود حضرت امیر نیز بمنزله نفس پیغمبر است  
پس ثمرات نبوت و ولایت و امامت جمیع انبیا و اولیا و  
ائمه هدی در حضرت امیر جمیع و آن بزرگوار جمیع و منبع جمیع  
این فیوضات و ثمرات است و امامت و ولایت آن  
حضرت نیز حاوی جمیع عقاید جمیع انبیای و اولیای  
ابرار است پس اعتقاد بولایت و امامت آنحضرت  
جزء اخیر علت تامه کل عقاید حق است و مستلزم اعتقاد بحقیقه  
جمیع انبیا و رسل ماضیه و ائمه قرون خالیه است و صورتیکه

مراد  
آنکه اعتقاد  
بامامت و ولایت  
آنحضرت در صورتیکه  
میشود ثمرات که  
اعتقاد بجمیع انبیا  
و رسل و اوصیاء  
ایشان داشته باشد  
و الا اگر کفر از این  
انبیا یا اعتقاد  
حقه ایشان را نکرده  
نماید کانه انکار  
امامت و ولایت  
حضرت امیر را  
نموده است  
و همچنین اوصیاء  
ایشان و عقاید  
حقه اوصیاء  
منته  
حاشیه

حقیقه ایشان بر وجه یقین ثبوت و غیر آن ثابت شده باشد  
 پس همین کامل جامع آن بزرگوار است پس در هر کجا از قرآن  
 و اخبار که لفظ همین ذکر می شود منصرف به همین کامل است  
 که ذات بامین و برکت آن حضرت باشد و قرینه قوی بر  
 این مطلب تطابق لفظ همین است با لفظ علی در اعداد و صو  
 پس همین نیز در عدد یکصد و ده است مثل علی پس هر قدر از  
 نفوس که در عالم ذر قائل با امامت همین کامل یعنی حضرت  
 امیر المؤمنین و امامت یازده فرزندش که عین امامت  
 اوست شدند و طوق اطاعت و اعتقادات آن سیر  
 که حاوی اطاعت و اعتقادات جمیع انبیای سابقین  
 در گردن انداختند از اهل همین شدند بحسب عاقبت مستحق  
 خلوت و جنت گردیدند و هر چند معاصی پیشمار از ایشان صا  
 شود پس این ایمان ایشان با آن حضرت حقه است  
 که هیچ معصیت ضرر با و نمیرساند و صاحب او را ایمان  
 خارج نمیکرد و اندوهر چند آن معاصی فجده ذات خود موجب



موجب تقدیب صاحب خود خواهد کرد و اگر مقبوه و آناه و اعمال  
 جیره نگروه باشد چنانچه ذکر شد و از این بیان واضح شد  
 معنی حدیث شریف مشهور که حب علی خسته لا یضر معها سئیه  
 یعنی حب علی خسته ایست که ضرر نمیرساند باو پس سئیه و گناه  
 پس مراد از خسته در این حدیث و امثال این حدیث ایمان  
 بآن حضرت و قبول ولایت آن عالم مرتب است که هیچ معصیه  
 از معاصی جوارحیه غفل در این ایمان نمی اندازد و این ایمان را  
 سلب نمیکند در صورتیکه جامع جمیع شرایط باشد و هر چند  
 در این سلسله از منتهی تمامه از دنیا تا صفی قیامت بجزای  
 وزر و وبال خود خواهد رسید و غالب معاصی در عرصه قیامت  
 بشفاعت ارباب شفاعت یعنی پیغمبر خدا و ائمه هدی و علمای  
 دین مبین معفو و مغفور خواهد کرد و در محک پس از اصحاب مبین  
 در کرد و اعمال خود باقی نخواهد ماند چنانچه نفس آیه شریفه است  
 که کل نفس اکیسبت سئیه الا اصحاب الیمین ترجمه آیه وافی  
 هدایه آن است که هر نفسی در روز قیامت در کرد و اعمال

خواست که صاحب مین یعنی شیعیان و پیروان حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 موافق بسیار از اخبار کسانی هم خواهند بود از اهل معاصی از صاحب  
 ولایت که در حجت بنم داخل خواهند شد بسبب یاقی معاصی خود و سالها  
 در جهنم خواهند ماند از سالهای آخرت که هر روزی از آن بقدر هزار سال  
 دنیا است پس بعد از انقضای زمان عذاب آنها جبرئیل از  
 جحتم عبور خواهد نمود و بر حال ایشان مطلع خواهد شد و بنجام  
 انبیاء اخبار خواهد داد و آن حضرت ایشان را شفاعت خواهند  
 فرمود و از عذاب مستخلص خواهند نمود و این جماعت نیز  
 قطعاً از اهل مین خواهند بود چه که اهل شمال در حجت بنم محکوم خواهند بود  
 و نجات و استخلاص از برای ایشان نخواهد بود پس این جماعت  
 مستثنایند از تحت آیه شریفه سابقه بدلیل منفصل و وجه  
 آنکه در حدیث شریف اخذ بولایت و ایمان بحضرت امیر القیوم  
 بلفظ حب شده است بعلاقمه لزوم اشاره یلیحه است یا نیکه  
 ولایت سایر ائمه نیز در این حب و ولایت مأخوذ است  
 چه که لفظ حب باعتبار بنیه و زبر یعنی حروف اصلی و تولیدی

حب  
 آیه کل نفس  
 بما کسبت  
 راجعه  
 آیه کل نفس  
 بما کسبت  
 حاشیه

و واژه است پس اشاره بدوازه حب است و چون  
 اصل در ائمه حضرت امیر است که ابو الائمّه است و نسبت سایر  
 ائمه بان حضرت مثل نسبت آن حضرت است بحضرت رسول  
 که منزله نفس و منزله اتحاد است از اینجهت گفتا بلفظ مبارک آن  
 سرور شده است و از این بیان رفع میشود منافاتیکه بین  
 این حدیث است و امثال این حدیث و بین اخبار متواتره و یا  
 متضافره که دلالت میکند بر اینکه هر کس عمل که از او صادر شود  
 جزای عمل خود را خواهد یافت اگر خیر است خیر و اگر شر است شر  
 و دیگر آنکه اگر حب علی کافی در دفع کنا بان باشد لازم می آید  
 که رفع همه تکالیف شود از عباد و محض اضممار و اطهار حب آنحضرت  
 و این بضرورت از مذنب باطل است و دیگر آنکه آن  
 حضرت حافظ شریعت خاتم انبیاء بودند و حفظ احکام شریعت  
 و مراد از احکام امر بطاعات و زجر از منہیات است و اگر  
 گفته شود که این احکام ظاهر و قشر است و حب آن حضرت  
 باطن و لب است و محط نظر صاحب شریعت باطن و لب است

۷  
 شریعت  
 حفظ

نه ظاهر و قشر جواب این است که هیچ لب بدون قشر و  
 هیچ باطن بدون حفظ ظاهری نمی ماند و شرع مقدس  
 هم مأمور و مبعوث بر حفظ ظاهر شده است و ناس هم مأمور بر ظاهر  
 و دیگر آنکه در اخبار علایحیه وارده از اصحاب عصمت در تعارض  
 اخبار آنچه وارده شده است و عمل علما و اصحاب بر آن است  
 این است که هر حدیث که وارد شود و مخالف قرآن باشد یا  
 مرفوض یا مؤول است و عمل بر اخباری می شود که مطابق قرآن است  
 و شکی نیست که اخباریکه دلالت میکنند بر آنیکه هر کس در دنیا  
 معصیت از او صادر شود جزای خود را بمقتضای آن در آخرت  
 خواهد یافت اگر تدارک بتوبه و عمل صالح نکند مطابق آیات قرآن است  
 پس اخباریکه معارض این اخبار و آیات است مؤول خواهد شد بحمل  
 اجماع علما و اصول مذہب و آن همانست که ذکر شد تنسیخ  
 آنکه گذشت در بیان اخبار طینت که معصوم فرمودند که خداوند  
 متعال قلوب شیعیان را از طینت علیین خلقت فرمود همان طینت  
 که ابدان ائمه را از آن طینت مخلوق نمود و ابدان شیعیان را از طینتی

خلق فرمود که بپست تر بود از طینت علیین تا آخر حدیث که گذشت  
 پس این حدیث دلالت میکند بر تفاوت خلقت بین قلوب  
 شیعیان و ابدان ایشان بر وجه مزبور و این تفاوت از جهت  
 همانست که ذکر شد که اصحاب عین که مراد از شیعیان ایشانند  
 چون در جمیع اعتقادات حقه که مورد آن قلب است مشی بطرف  
 همین نمودند و جمیع آن اعتقادات را از سابقین قبول کردند  
 بجزای این قبول خداوند متعال هم قلوب ایشان از طینت  
 علیین مخلوق فرمود و این است که در اعتقاد مقتضای همان  
 طینت چنان جازم و ثابتند که بوساوس غارت کننده کان  
 مذاهب و ادیان و تلبیسات ایشان شکست در ارکان اعتقاد  
 ایشان واقع نمی شود ولی چون در مقام عمل لطافات  
 و عبادات و انزجار از محرمات که محل آن ابدان است از عیب  
 سابقین و مشی بطرف همین قصور ورزیدند و بقدر اعدا و نفوس  
 اختلاف در قبول ایشان از حیث خصوصیات اعمال که سبب  
 آن تفاوت در مقام تقرب و انحطاط ایشان واقع می شود

واقع شد پس خداوند متعال هم هر چه مقتضای قبول ایشان  
 در مقام اعمال بود طبعیت خلقت در این عالم بایشان عنایت  
 فرمود و بسبب همین تصور بر نور این ابدان را از صیقل  
 علیتین مخلوق فرمود و طبعیت است از علیتین مخصوص نمود چنانچه  
 در سابق بتفصیل گذشت پس این حدیث هم دلیل تام است  
 بر اینکه این امتحان وارد در این حدیث شریف و امتیاز اصحاب  
 شمال از همین بحسب اعتقاد واقع شده است نه بحسب عمل  
 یا تشریک چه که اگر چنین بود باید فرق در خلقت طبعیت  
 قلوب و ابدان ایشان واقع نشود از جهت آنکه مقتضای این  
 حدیث همه بطرف یمن میل کردند و از اصحاب یمن گردیدند  
 و در مژه شیعیان و مجتبیان محسوب شدند تقریب دیگر  
 آنکه حضرت ابی جعفر در این حدیث ابی الحجاج فرمودند  
 که پس دل‌های شیعیان ما از ابدان آل محمد است  
 و هر تپه میل میکند بسوی بدن خود یعنی دل‌های شیعیان  
 میل میکند بسوی ائمه خود پس در مقام میل بسوی ائمه

قلب را تخصیص دادند اشاره بآنکه بحسب ابدان در متابعت این  
 برزگواران تصور خواهند ورزید تنه چهارم انگبین  
 شد که اصحاب یحیی مجبض قبول مراتب میان بحسب اعتقاد و از  
 اهل نجات شدند و هر چند بحسب اعمال از اهل معاصی باشند  
 این بیان اگر چه حق است ولی مؤمن نباید اعتماد بر اعتقاد  
 نموده از عاقبت خود خاطر جمع شود و بهمین طمینان خود را در  
 مهالکت و معارک معاصی اندازد چه که خاصیت تجربه  
 بر معاصی آن است که بتدریج سرایت در سلب اعتقاد نیز  
 میکنند و انسان را بوادعی کفر و الحاد می اندازد پس اولاً  
 بسبب کثرت معصیت قبح شرعی آن برداشته می شود چه  
 هر چه کثرت پیدا کرد ملکه و خصلت نفس می شود و نفس باو  
 انس پیدا میکند و هر چه محل انس و ملکه نفس گردد در نظر نفس  
 حسن می نماید چنانچه دیده می شود در بعضی اشخاص انواع  
 صفات ذمیه و مع ذلک در نظر ایشان تحسین و نیک  
 مینماید و خلاف او را در هر کس می بینند انکار میکنند

پس و تکیه قیچ برداشته شد از تسبیح و آن قیچ نیکو حسن نمود  
 پس هر چیز که تقیض است قیچ می شود چنانچه حکم تقیضین است  
 و این معین است که عبادت تقیض معصیت است و همینکه  
 عبادت مغبوض شد اعتقاد نیز سلب می شود و این عین کفر است  
 این است که کسانی را می بینی از خلق که بواسطه کثرت مجالست با  
 معاصی و کفر و مانوس شدن با افعال تسبیح آن جلساء جهان عادات  
 و محاسنات شرع انور در نظر ایشان قیچ می شود که اگر در مجالس  
 آنها ذکر از عبادت و تجنب از معصیت و عادات  
 از عادات شریعت مثل نماز و طهارت و زکوة و روزه  
 ایست میخیزند و صاحب انرا در عادات جماعه محسوب میدارند  
 و بیکدیگر در حماقت او چشمک میزنند و همز و لمز مینمایند و هر  
 کس منہمک است در شیطنت و نکروی و جان عزیز صرف  
 کردن در اخذ اموال دنیا و مباح داشتن مجرمات الهیه  
 و بی پروا بودن در عواقب امور اخروی و حفظ عزت و ریاست  
 در این دور و زده عمر بی اعتبار و هر چند حاصل شود



بهر قضیحت و رسوائی و عار اورا ذکی و زیرک و دانا و  
 خیر و بصیر و بینا میدانند سیئات سیئات وسیع  
 الدین ظلموا ای منقلب یقلبون خالق متعال در کتاب اعجاز  
 خطاب بجناب ختمی مآب میفرماید که ای پیغمبر قل ای نبی که با او  
 اعمالا الدین ضل ستمیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون  
 صنعوا اولئک الذین کفرو باایات ربهم و لقائه محبطت اعمالهم  
 فلا یستقیم لهم یوم القيمة و زنا یعنی ای حبیب و مقام اعلام  
 و ارشاد بکوبه بندگان ماکه آیا خبر دهم شمارا بزبان کارترین  
 مردمان از حیث اعمال بدانند که ایشان کسانی هستند که  
 ضایع و نابود است سعیها و عملهای ایشان در حیات دنیا  
 و حال آنکه گمان میکنند که عملهای خود را نیک و مستحسن میدانند  
 این جماعت کسانی هستند که کافر شده اند باایات پروردگار  
 شان و کافر شده اند بملاقات رحمت پروردگار پس حبط  
 و باطل شده است عملهای ایشان پس بپایان خود میسر است  
 از برای ایشان میرانی که اعمال ایشان موازنه نشود بان میرا

خوب  
 از ایشان  
 صادر میشود  
 یعنی عملها  
 ی  
 صحیح

که اعمال ایشان موازنه شود بان میزان چه که اعمال ایشان باطل  
 شده است پس در محبت هم داخل خواهند شد بدون حساب تمام  
 شد ترجمه آیه شریفه پس این اشخاص با من مبالغت نفس اماره  
 شوم گرفتار نمی شوند مگر از بهین طریق تجربی و معاصی پس  
 شیطان اول وسوسه میکند که اعتقاد تو درست است و بجا  
 تو بخیر است چند روزی کام نفس برآر بعد توبه خواهی کرد  
 این بچاره اسیر نفس هم مغرور باین وسوسه گردیده در دام شیطان  
 گرفتار می شود تا می رساند او را بمقامیکه توبه در حق او امکان  
 ندارد و بهمان قضیه که گذشت بجهت آنکه از جمله ارکان تو  
 یکی پشیمانی بریافت است از طاعات و برماوقع است  
 از محرمات و غم بر فعل اول و جزم بر عدم ایقاع ثانی و جمیع عمر  
 و این پشیمانی و غم باید حالت نفس شود و محض با  
 پس کی واقع خواهد شد این حالت از برای این بچاره مسکین است  
 الا اعتقاد و قیاس از این هم ذکر شد که این عالم از جهت تکمیل عالم  
 در خلق شده است و مردم در این عالم فاعل محنت اند

چنانچه در آن عالم قابل مختار بودند پس گاه است که قبول  
 آن عالم را بحسب اختیار فعلی یا تسبیح اختیار فعلی تغییر و تبدیل میدهند  
 مثل بلعم بن باعور که از بنی اسرائیل بود و شایسته آن شده  
 بود که خداوند متعال اسمی از اسماء اعظم خود را باو عنایت فرمود  
 بود که بسبب آن مستجاب الدعوه شده بود و هر مطلب که  
 میخواست و خدا را با آن اسم در آن مطلب میخواند استجاب  
 میدیافت و در زمان نمرعون واقع شده بود و مایل  
 شد بسوی نمرعون پس وقتی که حرکت کرد فرعون  
 و طلب موسی و اصحاب موسی پس خواهش کرد فرعون  
 از بلعم که دعا کند بر موسی و اصحاب موسی که خداوند جس کند  
 ایشان را از برای نمرعون پس سوار شد بلعم بر حمار  
 خود و بجهت آنکه برود و در طلب موسی پس آن حمار امتناع کرد از رفتن  
 پس شروع کرد در زدن حمار پس خداوند متعال آن حمار  
 بتنطق در آورده گفت وای بر تو آیا مرا میرانی که مشی  
 کنم یا تو از جهت آنکه نفرین کنی بر من پس خدا و جماعتی از مؤمنین

پس متنبه نشد و بقدر بر آن چهار زد که آن چهار مرد پس خداوند  
 متعال هم او را مطهر و در گاه خود فرمود و آن اسم اعظم را  
 از زبان او منسج نمود و از یاد او محو نمود و او را در زمره اغویا و  
 ضالین داخل گردانید چنانچه خالق متعال در تکران مخرج خلقت  
 از حال او اخبار می فرماید که ای پیغمبر و اهل علیهم نباء الذ

استیناه ایاتنا فانسج منها فاتبعه الشیطان فکان من الغایون  
 و لو شئنا لرفعناه و لکنه اخذ الی الارض و اتبع هواه فمشه کمثل

الکلب ان تحمل علیہ لیلث و تترک یلث ذالک مثل القوم الذین  
 کذبوا بایاتنا فانقص القصص لعلهم یتفکرون ترجمه

آیه وافی هدایه آن است که تلاوت کن ای پیغمبر ایشان خبر  
 کسی را یعنی بلعم بن باعور را که دادیم باو آیات خود را یعنی

علوم اسم اعظم خود را پس منتزع و منقطع کرد خود را  
 از آن آیات و اسم اعظم یعنی عملی نمود که باعث شد که شکیخ کنیم

و بکیریم از او آن اسم را پس ملحق شد او را و ردیف و قرین او  
 گردید شیطان پس گردید از کرامان و اگر میخواستیم هر آینه

مرفوع و بلند میگردد و این مقام او را در نزد خود و لکن بسوی  
 خستیا و خود میل کرد بسوی دنیا مثل کسیکه همیشه مغلّه خواهد بود  
 در دنیا و متابعت کرد خواهشهای نفسانی خود را و مقتضای  
 آیات ما رفتار نکرد پس از این چته ضبط نمودیم عمل او را پس  
 مثل او در صفت مثل کلب است که اگر حمله کنی بر او هلاک میکند  
 یعنی خراج زبان میکند بتنفسش دید و اگر او را بحال خود بگذاری  
 نیز هلاک میکند یعنی حالت او بر یک طریقه است که حمله و عدم  
 حمله تغییری در حالت و صفت او ایجاد نمیکند مثل بلغم و امثال  
 او که وعظ و ارشاد تاثير در ضلالت و کراهی او نمیکند این مثل  
 قومی است که نگذیب کردند آیات ما را پس بخوان بر  
 ایشان این قصص را شاید ایشان در عواقب امور خود فکر  
 کنند و براه مستقیم هدایت رجوع نمایند و در ورطه گمراهی  
 آیات الهی گرفتار نگردند تمام شد ترجمه آیه پس باید  
 احتیاط عاقبت از دست نداد و بسوسه نفس مار و شایطان  
 مکاره از طریق مستقیم عمل انحراف نورزید و بحسرت دائمی

روز قیامت که قرار شد خداوند تبارک و تعالی می فرماید  
 و آنذر هم یوم الحسرة اذا قضی الامر یعنی تیرسان ایشان را  
 ای پیغمبر از روز حسرت و ندامت یعنی روز قیامت زمانیکه  
 گذشته باشد امر و مدار خبر منحصر گردد و بر آنچه واقع شده است در  
 این دنیا از خیر و شر علاوه بر فرضیکه عمل معاصی اعتقاد  
 او را تبدیل ندهد و بر صحت اعتقاد بعد از شنیدن سنای اعمال  
 و مغفرت در مال ملاقات پروردگار نماید ولی چقدر انفعالی  
 در حضور سلطان حقیقی از برای او حاصل خواهد بود اگر گناه به  
 بخشش شرمشاری هست و در جنت نیز درجه او از کسانیکه  
 موفق با اعمال بوده اند سست خواهد بود و بجهت آنکه در آخرت نیز مثل  
 دنیا درجات خلق تفاوت و تفاضل است و هر کس بقدر  
 اعمال خود اخراجات ترفع درجات و حظ و لذات خواهد یافت  
 و بهمان نسبت در تأکل و مشرب و مناکح و مراکب و غیر آن  
 بهره مند خواهد گردید چنانچه خالق متعال جل اسم و دست بزرگوار  
 مجید می فرماید انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض و لاخرة اجمع

۱۱۷  
 درجات و اکبر تقصیدا یعنی به بین ای سیمپهر که چه کونه تقصیر  
 دادیم در دنیا بعضی ایشان را بر بعضی و هر آینه آخرت بزرگتر است  
 از حیث درجات و بزرگتر است از حیث تقصیل معصوم فرمودند  
 چنانچه حدیث در جمیع است که مابین اعدا درجات جنت و اهل  
 آن مثل مابین آسمان و زمین است پس زهی کم بجای و کم نصیب که بجهت  
 لذت چند روزه دنیای بی اعتبار از علو درجات دائمی  
 بیشتر و اتمیه لذات و سلطنت جنتی دست بردار شده و  
 بادی درجات و لذات آن دنیوی گردد و ابد الابد در همان درج  
 و اینیه سبیه قیام و رزق و قضا الله المرصیه و جنبان  
 معاصیه تنجسیم بلکه این تجمیر طینت باب شور  
 و شیرین که در این حدیث شریف است از جهت حدوث و  
 حصول دو اقتضای متضادی است در نفس که داعی شود  
 قبول خیر و شر را در مقام امتحان که پس میل بطرف خیر  
 حاصل شود از اقتضای آب شیرین و میل بطرف شر از قضا  
 آب شور و میل هم که در ضمن بیان اخبار طینت ذکر امتحان در

میان آنکه و بیان شد که در بدو امر و خلق از هر کس قبول خاصی  
 بعمل آمد و بر وفق آن قبول در این عالم بحسب طینت  
 خلعت خلقت یافت نیز مقصود همین بود که خداوند متعال  
 جل اسماء خلق را واجد و اقتضای خیر و شر بر وجه مساوات نمود  
 و بعد مکلف قبول نمود و الا قبول عمل بدون اقتضای آن  
 صورت پذیر نمیشود پس آنچه در این حدیث است از تفصیل  
 سبب اجمال سابق است و این طینت طینت خلقت فرمی است  
 که از جهت امتحان در عالم ذر عنایت گردید و این غیر از طینت  
 خلقت این عالم است که بجزای قبول آن عالم عنایت میشود  
 چنانچه صاحب کافی از ابی عبد الله روایت کرده است  
 که حضرت فرمودند ان فی الجنة شجرة تسمى المزن فاذا  
 اراد الله ان یخلق مؤمنا اقطر منها قطرة فلا تصیب بقلبة  
 ولا ثمرة اکل منها مؤمن او کافر الا اخرج الله عز وجل من  
 صلبه مؤمنا ترجمه حدیث آنکه بدستیکه در بهشت  
 هر آینه درختیست که نامیده میشود مزن پس هرگاه



۱۱۶  
 اراده کند خداوند متعال که خلق کند مؤمنی را میریزد از آن حوض  
 قطره پس نمیرسد آن قطره هیچ سبزی یا گولی را و  
 هیچ شجره و میوه را چه بخورد او را مؤمنی و چه کافری مگر آنکه میریزد  
 می آورد خداوند عزوجل از صلب او مؤمنی را حاصل مطلب  
 آنکه آنچه از اخبار که دلالت میکند بر اختلاط و استخراج میاه  
 و تراب طینت از دو مقصود متضاد پس مراد تراب و  
 طینت در عین عالم ذر است که از جهت امتحان مخلوق عنایت  
 شده است و آنچه دلالت میکند بر خلقت طینت بعضی از  
 طین علیین مثل طینت قلوب مؤمنین از اصحاب یسین و  
 شیعیان ائمه دین و بعضی از یحییٰ مثل معاذین دین یسین  
 و دشمنان ائمه معصومین پس مراد از آن خلقت و  
 طینت خلقت طینت این عالم خلق و اختیار است که  
 بجزای آنچه قبول شده است در عالم ذر برترتیب و تدرج  
 مراتب بر وفق استحقاق از خالق علی الاطلاق عنایت  
 شده است و در سابق هم اشاره بآن کرده دیدیم <sup>تنبیه</sup>

آنکه چون اصحاب یمن و شمال در این عالم ناسوت بیکدیگر مختلط گردیدند  
 پس بعضی از اصحاب یمن از اثر مجاورت و اغوای اصحاب شمال  
 بحسب عمل در سلک فساق و فجار شلک گردید که مستحق تادیب و عقاب  
 خالی گردیدند و بعضی از اصحاب شمال از ارشاد و هدایت اصحاب  
 یمن در اعمال حسنه میل نموده عامل بعضی از طاعات و مبرات و  
 متعلق با خلاق نیک گردیدند ولی چون اصل در عمل اعتقاد و  
 و هر عمل تابع اصل خود و راجع باصل خود است در ترتیب ثواب  
 و عدم آن پس جمیع اعمال خیریه اهل شمال چون از اثر اصل و اعتقاد  
 اهل یمن ناشی شده است و بتادیب و ارشاد قولیه یا عملیه  
 ایشان حصول پذیرفته است پس ثواب آن اعمال کلاً راجع  
 بایشانست و در نامه عمل ایشان ثبت خواهد شد و خود اصحاب  
 شمال بسبب تصنیف اعتقادات حقه شرعیه که اصل در صحت  
 اعمال است از ثواب آن اعمال محروم خواهند ماند و همچنین جمیع اعمال  
 شرکه از اصحاب یمن بلغوی اصحاب شمال واقع شده است چه آن  
 اغواء قولاً واقع شده باشد و چه فعلاً کلاً راجع

بسوی اصحاب شمال خواهد شد و در نامه عمل آنها ثبت خواهد گردید  
 چه که جمیع شر و غمیه نیز از اجب بسوی اصل خود است و آن  
 عدم اعتقاد بمراتب حقه شرعیه است اگر چه عامل این شر و راز  
 اصحاب میمن نیز بقدر عمل شر تعدیب خواهد کشید و از این بی  
 واضح شد معنی اخباریکه از معصوم وارد شده است که در روز قیامت  
 جمیع اعمال حسنہ معاذین مذنب حق را بمؤمنین خواهند داد  
 و اعمال سیئه مؤمنین را بمعاذین حق خواهند داد حاصل مراد  
 آنکه اثر ارشاد اهل حق اهل ضلال را اگر چه نسبت بابل ضلال بدرست  
 از جهت فقد اعتقاد که شرط صحت اعمال است ولی آن اثر نسبت  
 بهادین و مرشدین اهل ضلال باقی و برقرار است و همچنین اثر  
 اغوای اهل شمال و معاذین ضلال اهل حق را اگر چه نسبت بابل  
 حق بعد از تعدیب و چشیدن وبال آن اعمال یا حقیقه  
 آن اعمال بتوجه در حال و یا بشقاعت شافعین در مال  
 هبائے منشور خواهد شد و ایشان بفیوضات رحمتیه حق از  
 جهنم بقای سرمایه ایمان که آن اعتقاد است فایض خواهند

کردید ولی آن اثر نسبت با غویا و ضلالت طریق بهمی برقرار خواهد  
 ماند و وبال جمیع معاصی و شرور حاصله از اغویا  
 ایشان در نامه عمل ایشان ثبت و منشأ تعذیب دائمی ایشان  
 خواهد گردید این بیان و ترتیب آثار از طرفین در صورت  
 که هدایت و غوایت و اعتقاد و مؤثر نکر دو واقعاً در قلب  
 نکر داند و الا قضیه منعکس و اصحاب مین شمال و صحاب شمال  
 مین خواهند گردید و اثر هر کدام بر واقع خود مترتب خواهد شد و در  
 سابق گذشت که این عالم ازجهت تکمیل عالم ذر ابداع شده است  
 و ممکن است که در این عالم سعید عالم ذر بصبح افعال خوشی  
 شود و شقی عالم ذر بحس افعال خود سعید شود چه که سلسله اختیار  
 هنوز باقی است تا روز قیامت **تنبیه مهمم** آنکه  
 اشکی که فروخته شد ازجهت اتمام تکمیل مرتبه امتحان بقیه است  
 براتب تکالیف عباد و احکام شرعیّه متعلقه بامر مبدء  
 و معاد که اگر چه در واقع نور محض و سلامتی صرف است  
 ولی بحسب ظاهر آنکس که بعید و وحشی است از حقیقه این نور

بسبب حجاب شهوات نفسانی و بعد از ساختن حجاب  
 رحمانی آن نور را بصورت ناری بیندواز دخول آن آب  
 و امتناع میوزد این است که در این عالم تکلیف معین  
 صالح که داخل در مصداق اصحاب مبین است جمیع تکالیف  
 شرعی را که بمنزله همان آتش افروخته است بقدر طاقت  
 بشریه تحمل می شود و در کمال شوق و خالق کرد کار چنان آن نار را  
 در حق او بنور تبدیل می نمایند که از این تکالیف و عبادات  
 حظ و لذتی حاصل میکند فوق جمیع حظوظ و لذات چنانچه  
 اگر کشید بتجدیل از او فوت شود متالم و متحسر میشود فوق  
 جمیع الآام و حسرات و همچنین است حال او نسبت  
 بسایر عبادات و طاعات و آنکه داخل در مصداق اصحاب  
 شمال است این نور در نظرش نار و هر یک از او امر  
 الهیه مانند نیت آتش شریار است و حال آنکه منهدک است  
 و مثل او یا اصعب از او از او امر نفسانیه شوم و شیطان  
 چشم می شود خائف و قاعد است از سفر حج که حکم

حاکم حقیقی است و فرمان برنده است بجان و ذهاب ایمان  
 و سفر کسبوی معارک و مہالکت کہ حکم حاکم مجازی است اسراف  
 کزاف میکند و در انجام شہوت نفس در این چہار روزہ عمر بی ثبات  
 و ہزار چیلہ می انگیزد و در سروج از تحمیل حقوق الہی مانند خمس و زکوٰۃ  
 از صبح تا بشام بطبع خام در خدمت امراء عظام بجلوس  
 و قیام افتخاری و رزد و از خدمت خالق بسنیاز باقامہ  
 چند رکعت نماز کہ کفر و ایمان باو ہستیار می یابد  
 و نایہ فخر سردی و حیات ابدی است انحراف میوز  
 متفر است از مجلس و عطر و نصیحت و ذکر احکام شریعت  
 کہ نایہ حیات روح و خلو و نعیم است و جان فشان است  
 در جلوس محافل فسق و معصیت و قص و سر و دقوائ  
 بد عاقبت کہ موجب سوء آخرت و عذاب الیم  
 و تحلل قبول امر بمعروف و نہی از منکر کہ از واجبات شرع الوری  
 چون حمار جیح الظلم تاروف مینہند و از حکم مالک الملک انحراف  
 و رزیدہ بر سالکین طریق شریعت عضبناک میگرد

و در مقام اعراض از معروف و ارتکاب منکر که از مبغوضات  
خالق اکبر است چون حاله الخطب حبل السطاعت هر کس  
روی هوا و هوس در گردن انداخته مثل اصحاب فیل از خیل  
اباپل فخر خدا و جلیل نیاندیشیده جمله بر تخریب کعبه ملت و دین  
می آورد و بآن فخر میکنند و فرحناک میگرد و همچنین است قبایل  
در سایر افعال منس نفوذ بالله من شرور افشا و در حد  
دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت

فرمودند لما اراد الله ان يخلق الخلق شرسم بين

يديه فقال لهم من ربكم فاول من نطق رسول الله و امير المؤمنين

والائمة فقالوا انت ربنا فحمد لهم العلم والدين ثم قال للملائكة تشهدوا

حكمه ديني و علمي و امنائي و هم يسئلون ثم قال لبني آدم قروا الله

تعالى بالبر و التوحيه و لهتموا لواء النفر بالولاء و الطاعة ففتوا انهم ربنا

اثرنا فقال الله للملائكة تشهدوا فاقوال الملائكة شهدنا

قال على ان لا تقولوا غدا انا كنا عن هذا غافلين

و قتيك اراوه كره خالق متعال اينكه خلق كند خلق را رحمت

ارواح را پیش روی خود پس گفت از برای ایشان که کیست  
 پروردگار شما پس اول کسیکه تنطق کرد رسول خدا و سرور  
 اولیاء ائمه هدی بودند پس گفتند که تویی پروردگار ما پس  
 تحمل فرمود ایشان را علم و دین پس مبلانکه فرمود ایشان حاملان  
 دین و علم منند و این های منند و خلق سؤال کرده خواهند شد  
 در روز قیامت که با ایشان چه کردند پس فرمود  
 بنی آدم که اترار کنید از برای خداوند بر بوتیه و از برای این  
 چند نفر بولایت و اطاعت پس گفتند بلی ای  
 پروردگار ما اقرار کردیم پس فرمود خداوند از برای ملائکه که شاه  
 باشید پس ملائکه عرض کردند شاهد شدیم پس خداوند فرمود  
 این شهادت از جهت آن است که بخوید فردای قیامت که ما غافل  
 بودیم از ربوتیه خداوند متعال و ولایت رسول مختار و ائمه  
 اطهار را و این حدیث توهم نشود و خلاف آنچه  
 شده در سابق از اینکه روح طیب و طاهر همیشه با خیر الزمان و  
 اوصیاء آن بزرگوار قبل از نموده ارواح خلق شدند و وجه



عدم توهم آن است که در این حدیث این است که وقتی که  
 اراده کرد خداوند که خلق کند ایشان را بخت ایشان را پیش رو  
 خود معلوم است که بخت ایشان قبل از خلقت ایشان صورت  
 پذیر نیست مگر نسبت به ارواح ایشان پس مراد آنست  
 که وقتی که اراده کرد که ارواح را در عالم اجسام خلق فرماید  
 بخلقت جسمی جمیع فرمود ایشان را در موضع معینی از جهت  
 اخذ میثاق و گرفتن عهد و حاصل آنکه خلقت دو  
 خلقت است خلقت ارواح و در آن خلقت خالق متعال  
 روح خاتم النبیا و سرور اوصیاء و ائمه هدی را از همه ارواح  
 مقدم خلق فرمود چنانچه در سابق گذشت و خلقت  
 اجسام و در این خلقت این بزرگواران را مؤخر از همه اجسام  
 و اوصیاء ایشان زمینیت افرازی عالم جسمان گردانید از  
 جهت حکمتهایی که این رساله کفایش پان انهار ندارد  
 بی آنکه از این حدیث استنباط می شود آن است که در میثاق  
 ملائکه را شاهد گرفت خداوند بر اقرار بنی آدم بر توبه خود

آنچه از حدیث سابق مفهوم میشود وایه شریفه هم بر همین ساقیه  
 دار و آشت که نفسهای خود بنی آدم را شاهد گرفت بر اقرار ایشان  
 میشود و حکم بعد از منافات نمود باینکه چه ضرر دارد که هر دو  
 اشهاد واقع شده باشد      اول بدلول علیه است  
 باین حدیث شریفه      دوم بدلول علیه است  
 بطاهر آیه شریفه و الله العالم      دلیل چهارم متواتر اخبار  
 نور است که دلالت میکند بر اینکه حضرت رسول و حضرت  
 امیر از نیک نور مخلوق شده اند پس تفاضل معنی ندارد و بعد  
 تسادوی نور خلقت که مابه الارتفاع هر مخلوقیت از مخلوقات  
 اشرف      و اخباریکه که دلالت میکند بر اتحاد نورین  
 از طرف خاصه و عامه در کمال کثرت است که متفرقا هم  
 حدیث و اخبار رنیب کتب خود فرموده اند که از جمله آنها  
 اخباری است که صاحب غایت المرام که از اجله اصحاب است  
 کتاب خود را بآن اخبار رنیت داده است و ما بعضی از آن  
 اخبار را که از طرق خاصه روایت کرده است در شته تحریر

درمی آوریم و از جهت عدم تطویل در مطولات آن ترجمه آن کتاب  
می نماییم و هر کس بخواهد بر اصل آن مطلع شود رجوع کند به اصل  
آن کتاب از جمله آن اخبار خبری است که از

محمد بن علی بن بابویه طاب ثراه روایت میکند و طرقی آن را  
میرساند بسوی علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرت از  
طریق آباء خود بسوی علی بن ابیطالب که حضرت فرمودند که

رسول خدا ص فرمود خلقت انا و علی من نور واحد

یعنی من و علی خلق شدیم از یک نور و از جمله آنها خبری است

که نیز از ابن بابویه روایت میکند و میرسد طریق آن بسوی ابی

پس ابی در گفت شنیدم از رسول خدا که می فرمود که خلق

شدم من و علی بن ابی طالب از یک نور تبیج میکردیم خدا

تعالی را در نزد عرشش پس از آنکه خلق کند آدم را بدو هزار سال

پس وقتی که خلق کرد آدم را استمرار داد این نور را در صلب آدم

و تحقیق که آدم ساکن شد بهشت را و مادر صلب او بودیم و تحقیق

که همت کما شت آدم بر خطیئه و مادر صلب او بودیم و تحقیق

که سوار شد فوج بر سفینه و مادر صلب او بودیم و افتاد حضرت  
 ابراهیم در تشش و مادر صلب او بودیم پس بودیم که خداوند  
 متعال لعل میداد و ما را از اصلاط طاهره و ایضاً  
 تا آنکه رسانید مادر ابوسوی عبدالمطلب پس منقسم گردید و ما را بدو نصف  
 پس قرار داد و مادر صلب عبد الله و قرار داد علی را در صلب  
 ابيطالب و قرار داد و من نبوت و برکت را قرار  
 داد و در علی فصاحت و شجاعت را و شوق نمود از برای  
 مادر و اسم از اسماء خود پس صاحب عرش محمود است  
 و من محمد و خداوند اعلی است و علی بن ابی طالب  
 علی است و از جمله آنها روایتی است که از شیخ طوسی علیه السلام  
 روایت کرده است و شیخ بسطه واسطه از امام علی النقی روات  
 کرده است و آن حضرت از آباء خود از حضرت امیر المؤمنین  
 علی بن ابیطالب روایت فرمودند که حضرت رسول فرمود  
 یا علی خلق من نور خداوند متعال و نور از نور خود چنانکه  
 خلق گرداوم را پس گذاشت این نور را در صلب

اوم پس رسانید این نور را بسوی عبدالمطلب پس  
 منقسم شدیم از عبدالمطلب بن بسوی عبد الله و تو فرایستی  
 در ابطال صلاحیت ندارد نبوت مکرار برای من  
 و صلاحیت ندارد وصیت مکرار برای تو پس کسیکه انکار کند  
 وصیت تو را انکار کرده است نبوت مرا و کسیکه انکار  
 نبوت مرا بر دمی اندازد خداوند متعال او را در آتش و از  
 انجمله حدیثی است که بچند واسطه از حضرت امام موسی کاظم  
 روایت کرده است که حضرت فرمودند که خداوند متعال  
 و تعالی خلق کرد نور محمد را از نور یکم اختر اع فرمود آن نور را  
 نور عظمت و جلال خود و آن نوری بود از عالم لا هو تیه الهیه  
 که سبقت نکرفته بود بر آن نور هیچ نوری و همان نور بود که  
 تجلی کرد در کوه طور بر موسی در وقتیکه طلب رؤیت نمود از  
 خداوند متعال پس موسی تاب دیدن آن نور را  
 نیاورد پس بهوش شد و افتاد و این نور نور محمد صلی الله علیه  
 و آله بود پس چونکه اراده کرد و اینکه خلق کند محمد را

از این نور قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس خلق کرد از  
جزء اول مجتراء از جزء دیگر علی بن ابی طالب را و خلق  
نکرده است از این نور عنبر این و دبزر کو را را خلق کرد ایشان  
خداوند اعلا جل و علا بدست خود و مید روح در ایشان بنفش  
خود از چته خود و مصور نشود ایشان را بر صورت ایشان و قمر  
داد ایشان را این از برای خود و شاید های بر خلق خود و خلیفه  
خود بر بندگان خود تا آخر حدیث و چون باقی حدیث از شما  
خارج بود گفتا بهمین قدر شد و از جمله آن اخبار  
خبری است که اسناد آن را میرساند بانی جعفر محمد بن علی  
الباقر علیه السلام که حضرت فرمودند که بود خداوند متعال  
و بنود عنبر او هیچ شیئی نه معلوم و نه مجهول پس قل  
چیزیکه ابتدا کرد از خلق مخلوقات این بود که خلق فرمود محمد  
و خلق کرد اهل بیت را با او از نور عطمت خود پس گفت  
فرمود ما را در اطله خضره در حضور خود تا آخر حدیث  
و از جمله آن اخبار حدیثی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه در

مصباح الانوار روایت کرده است و آن حدیث طویل است  
 و آنچه متعلق بمقام است این است که حضرت رسول بعم خود  
 عباس فرمودند ای عیسم و قدتیکه اراده کرد خداوند اینکه خلق  
 کند ما را تکلم فرمود بکلمه پس خلق کرد و نوری پس تکلم کرد بکلمه  
 پس خلق فرمود و از آن کلمه روحی پس مخرج  
 فرمود آن نور را بآن روح پس خلق فرمود مرا و برادر  
 علی را و فاطمه حسن و حسین را پس او دیدیم که تسبیح میگردیم  
 خداوند اعلا را در وقتیکه تسبیحی نبود و تقدیس میکردیم او را  
 در وقتیکه تقدیس نبود تا آخر حدیث و از جمله اینها  
 اخباریست که از جمله اثبات مقصد پنجم در  
 معرض بیان خواهد آمد و بیان شد که اخبار در این باب  
 کثیر الورد است از طرفین که محل انکار نیست  
 و جواب آنست که مضمون این اخبار تلقی بقبول است و  
 هیچ شک نیست که همه این انوار از یک نور خلق شده اند و از  
 اصل نشو نموده اند ولی اصالت اصل و اتحاد انوار

بحسب بدو دلالت نمیکند بر تساوی مرتبه خاتم و اوصیا  
 آن سرور اکرم نسبت به جمیع مراتب تفضیل چه که اسباب  
 ارتفاع شئون و تفاضل مراتب منحصر در انوار خلقت و علو  
 طینت نیست بلکه میشود که از یک جهت و دو جهت تساوی حاصل  
 باشد و از جهات دیگر تفاضل واقع شود مثلاً مندرج در انسان  
 و شریعت با یکدیگر در مرتبه مساواتند و نمی توان از این مساوات  
 استدلال نمود بر تساوی مراتب ایشان از جمیع جهات  
 بلکه خاتم نسبتاً نیز در این مرتبه مقتضای آیه شریفه

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ بِأَجْمَعٍ أَفْرَادٍ هُمْ هُمُ الْمُسَوَّاتُ  
 دارند و نمی توان دلیل بر اتحاد مراتب امت با آن حضرت  
 و فضیلت و امت پس میگویم این انوار مقدسه و  
 این اشباح مطهره مقتضای احادیث طینت و اخبار نور  
 در یک مرتبه واقعند از حیث فضیلت و شرف مرتبت  
 نسبت باین دو اصل و هر چند ذات اقدس نبوی مرتبه  
 افضلیت دارند بر این انوار از جهات دیگر غیر از این وجه



پس افضلند ازجهت منصب نبوت افضلند ازجهت منصب  
رسالت افضلند ازجهت منصب خاتمیت افضلند ازجهت <sup>امت</sup>صدا  
منصب امامت و ولایت افضلند ازجهت مرتبه اسبقیت  
در علمیت چه که هیچ علمی باوصیای آن حضرت نرسید  
و صاحب هیچ علمی از علوم نشدند مگر توسط آن حضرت و  
گذشت که باعتبار این مرتبه حضرت امیر فرمودند

اما عبد من عبد محمد و همچنین افضل بودند ازجهت <sup>نبوت</sup>رسالت  
بودن و مطاع بودن بر یاسته حقه الهیه و میتواند که این حدیث  
مشکل بر این نیز باشد و افضل بودند بجهت افتخار و مبارک  
منودن این انوار باین نور مجسم و روح متور که از عترت طاهر  
او واقع شده اند علاوه بر این بیانات و تقریبات

این توهم تنویر جسم اجتهاد و در مقابل اجماع و نفس صریح است  
چه که تصریح کل علمای اسلام است بر فضیلت مرتبه خاتم  
انبیاء بر امیر المؤمنین و سایر اوصیاء و همچنین اختلاف  
نکرده است مگر کسی که در زمره غلات واقع شده اند و از دین

متین خارج کرده اند که اقوال ایشان از خیر و قابلیت استماع  
خارج است و از جمله نصوصیکه دلالت

بر فضیلت مرتبه حضرت نبوی میکند حدیثی است که صدوق علیه الرحمه  
بسه واسطه از عبد الجبار بن کشیر تمیمی میانی روایت میکند که گفت

شنیدم از محمد بن حرب ایمر مدینه که گفت سؤال کردم از جعفر بن محمد  
فقلت له یا بن رسول الله فی نفسی مسئله اريد ان اسئلك عنها

یعنی گفت بحضرت که یا بن رسول الله در قلب مسئله ایست که اراؤ  
دارم سؤال کنم آن مسئله را از تو فقال ان شئت اخبرتك

بمسئلتك قبل ان تسئني وان شئت فسل پس حضرت امام جعفر  
فرمودند که اگر میخواهی خبر میدهم من تو را بمسئله تو پیش از آنکه سؤال

کنی از من و اگر میخواهی سؤال کن قال فقلت له یا بن

رسول الله وبأی شیئی تعرف ما فی نفسی قبل سؤالی عنه قال  
بالتوسم والتقرئس أما سمعت قول الله عز وجل ان فی ذلك

لآیات للمتوهمين وقول رسول الله اتقوا فراسة المؤمن فانه یظهر  
بنور الله عز وجل ابن حرب گفت که گفتیم یا بن رسول الله

به چپین می رفتی آنچه در نفس من است پیش از آنکه سؤال کنم آن  
 چیز را از تو حضرت فرمودند بعلامت و فرستی که خداوند از برای  
 مؤمن قرار داده است آیا نشیندی قول خداوند عزوجل که می فرماید  
 که بدستیکه در این ارسال عذاب بر قوم لوط آیت تذکر و اعتبار است  
 از برای مؤمنین یعنی از برای کسانی که ایمان می آورند  
 حقایق اشیاء و ابلاجات آن اشیاء و همچنین قول رسول خدا  
 که فرمودند القوام نسته المؤمن الی آخره یعنی بهیچ  
 از فراسته مؤمن پس بدستیکه مؤمن نظر میکند بنور خداوند متعال  
 قال قلت له یا بن رسول الله فاخبرنی بمسئله قال اردت  
 ان تسئله عن رسول الله لم یطق حمله علی بن ابی طالب عند  
 حط الاصنام من سطح الکعبه مع قوته و شدته و ما طهره  
 فی قلع باب القموص بحیره الرمی به و راثة الرعین ذراعا و کان لا  
 یطیق حمله الرعین رجلا و قد کان رسول الله یرکب الفرس  
 و البغلة و الحمار و یرکب البراق لیلۃ المعراج و کل ذلک دون  
 علی فی القوة و الشدة یعنی این حرب گفت

که پس گفتم یابن رسول الله پس خبر بده مرا بمسئله من حضرت  
فرمودند ای ابن حرب اراده کرده که سؤال کنی از رسول خدا که چرا  
طاقت نیاورد حمل او را علی بن ابی طالب در وقت انداختن صفا  
و شبهای قریش از پشت بام کعبه با آن شده و قوتیکه حضرت را  
و بطهور آمد آن قوه از آن حضرت در کندن باب تموص از قلعه  
خبر که محکم ترین آن قلاع بود و انداختن حضرت اندر چاه  
و نزع پشت سر خود و حال آنکه طاقت نمی آورد حمل آن در چاه  
نفر با آنکه رسول خدا بودند که سوار می شدند اسب را و قاطر را  
و حمار را و سوار شدند حضرت براق را در شب معراج و کل اینها  
در قوه و شدة کمتر بودند از حضرت مرتضی علی قال

فقلت له عن هذا والله اريد ان اسلك يابن رسول الله  
فاخبرني فقال ان علياً برَسُول الله شرف و به ارتفع و به  
وصل الى اطفاء نار الشك و ابطال كل معبود و دون الله  
عز وجل ولو علاه السب لخط الاصنام لكان بعلي مرتفعاً  
و شريفاً و اصلاً الى خط الاصنام فلو كان ذاك

لکان افضل منه الا ترى ان عليا قال لما علوت ظهر رسول الله

شرف و ارتفعت حتی لو شئت انال السماء لملتها  
یعنی ابن حرب گفت که پس کفتم از برای امام علیه السلام که  
بخدا قسم همین سوال را اراده داشتم پس خبریده مرا پس  
حضرت فرمود که بدستی و تحقیق که حضرت امیر المومنین بسبب  
رسول خدا شرافت پیدا کرد و بر رسول خدا ارتفاع حاصل  
نمود و بآن بزرگوار تو متصل هست بسبب اطفا و خواموش  
کردن آتش شرک و باطل کردن هر معبودی غیر خدای  
متعال و اگر بر حضرت امیر المومنین بالا رفته بود  
حضرت ختمی باب از جهت انداختن اسنام هر آینه لازم  
می آمد بسبب علی ارتفاع و شرف حاصل نموده باشد  
و بسبب آن بزرگوار تو متصل هسته باشد بسبب انداختن  
اسنام و اگر این طور شده بود لازم می آمد که علی  
افضل باشد از آن حضرت ایامی بین اینک علی فرمود  
پس از آنکه زدوش حضرت سوار شدم شرافت و ارتقا

حاصل نمودم که اگر میخواستم با شمان برسم هراینه میرسیم  
 اما علمت آن المصباح هو یستدی به فی الظلمة و انبعاث  
 فرعه من اصله و قال علی انما من احمد کما لضوء عن الضوء اما  
 علمت ان محمدا و علیا کانا نوراً بین یدی اللہ تعالی قبل  
 خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما ریت ذالک النور رات  
 له اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقال الہنا و سیدنا ما ہذا  
 النور فادھی اللہ عزوجل الیہم ہذا نور من نور یدی اصلہ نبوة و  
 سرعہ امامتہ اما النبوة فلم یجد عبدی و رسولی و اما الامامتہ  
 لعلی حجتی و ولی و لولا ہما ما خلقت خلقتی اما علمت ان  
 رسول اللہ رفیع یدی علی بغیر حرم حتی نظر الناس الی  
 بایض ابیطیہ فجبہ مولی المسلمین و اما محکم و قد احتمل الحسن  
 و الحسین یوم حنین بنی النجار فلما قال لہ بعض اصحابہ  
 ناولنی احدہما یا رسول اللہ قال نعم الحامدان و نعم الرکبان و  
 ابوہما خیر منہما و کان یصلی باصحابہ فاطال سجدہ  
 من سجدة فلما سلم قبل لہ یا رسول اللہ لقد اظلمت

هذه السجدة فقال عليه السلام ان ابني ارغطني فكريست ان  
 اعجله حتى ينزل وانما اراد بذلك فخرهم وتثريتهم فالسجدة  
 رسول الله بنبي امام وعلی امام ليس بنبي ولا رسول فهو غير  
 مطبق بحسب افعال النبوة حضرت فرمودند  
 يابن حرب آياني داني که چراغ هدایه جسته می شود با و  
 در ظلمت و ابتعاث فرج او از اصل اوست و  
 حضرت امیر المؤمنین فرمودند که نسبت من با محمد  
 مثل نور و روشنی است که حاصل شده باشد از روشن  
 و نور دیگر مرا و این است که نور من حاصل شده است  
 از نور احمد پس حضرت فرمودند یابن حرب آیا  
 نمیدانی اینکه محمد و علی نوری بودند پیش روی خدای  
 تعالی پیش از آنکه خلق شوند مخلوق بدو هزار سال بدو تنگ  
 ملائکه و قنطیکه دیدند این نور را دیدند که از برای آن  
 صلیست که شعبهای شعاع و نور از آن لایح و طاهر است  
 پس ملائکه عرض کردند ای پروردگار ما وای سید ما این

نور چه نور است پس وحی فرستاد خداوند عز و جل بسوی ایشان  
 که این نور است از نور من که اصل آن نبوت است و فرع آن امامت  
 اما نبوت پس از برای عبد من و رسول من محمد است و امامت  
 پس از برای حجت من و ولی من علی است و اگر نبودند ایشان خلق نمیکرد  
 خلق خود مرا ایانداستی ای سپهر حرب که رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله بلند کرد و باز وی علی را در غدیر خم تا آنکه دیدند مردمان  
 سفیدی زیر بغل آن حضرت را پس قرار داد علی را مولای  
 مسلمین و امام ایشان و تحقیق که برداشت حسن ۴۰  
 حسین علیه السلام را به دوش خود در روز خطبه نبی  
 بخار پس چو تکیه بعضی از اصحاب آن حضرت خواش کردند  
 که کی از آن دو بزرگوار را با ایشان بدیدار چته حل حضرت فرمود  
 این دو دوش من خوب دو حامل هستند و این دو فرزند  
 من خوب دو را کب هستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است  
 و بود آن خست می آید که نماز نمیکرد با اصحاب پس طول داد سجده  
 از سجدهات خود را پس بعد از سلام سؤال کردند که یا رسول الله



بحقیق که طول دادی این سجده را پس آن بزرگوار فرمود  
 بدستیکه این من سوار شده بود بر پشت من پس فرموده  
 داشتم که تعجیل کنم او را از چته پائین آمدن و این است و  
 جز این نیست که اراده می فرمود با آنچه ذکر شد بلبندی مقام  
 ایشان را و اظهار شرف ایشان را پس بنی رسول خداست  
 و بنی است و امام است و علی امام است و نیست بنی و نه  
 هم رسول پس نبود طاقت آوردن ده کج و بر داشتن افعال  
 نبوت قال محمد بن حرب الکاملی البهالی فقلت  
 زدنی یا بن رسول الله فقال انک اهل للراویة ان رسول الله  
 حمل علیک علی طهره یرید بذلک انہ ابو ولده و امام الائمة  
 من صلبه کما حوّل رداہ فی صلوٰۃ الاستسقاء و اراد ان یعلم  
 اصحابہ بذلک انہ قد تحول الجرب خصبا قال فقلت له زدنی  
 یا بن رسول الله فقال حمل رسول الله علیا یرید بذلک ان  
 یعلم قومہ انہ هو الذی یخفف عن ظہر رسول الله ما علیہ من الدین  
 و العداۃ و الاداء عنہ من بعدہ فقلت یا بن رسول الله

وجه  
 دلالت آنست  
 که ظاهر است  
 که نمی تواند که  
 با این صغیر  
 گذارد که آنکه بنده  
 نفس آن سرور را  
 و آنکه که بنده  
 اوست لایزال  
 امامت و وصایت  
 بعد از اوست  
 نه غیر او و اوست  
 که قابل این است  
 که صغیر  
 شود و پدر او را  
 او کرده و ائمه از  
 صلب او حاصل  
 شود پس حضرت  
 بنی خواستند  
 داشتن آن حضرت  
 این  
 مناصب عالیها  
 از چته آن بزرگوار  
 بردم افهام فرمایید  
 حاشیه  
 منہ

ردني قال انه قد احتمله ليعلم بذلك انه قد احتمله واما حمل الآلاية  
 معصوم لا يحمل وزراً فيكون افعاله عند الناس حكماً وصواباً  
 وقد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا علي ان الله تبارك وتعالى حملني ذلوبي  
 شيعتك ثم غفر لي وذلك قوله تعالى لعنفر لكت الله ما تقدر  
 من ذنوبك وما تأخر ولما انزل الله تبارك وتعالى عليه يا ايها  
 الذين آمنوا عليكم انفسكم قال النبي يا ايها الناس عليكم انفسكم  
 لا يضركم من ضل اذا اهتديتم وعلى انفسه وانجي فانه معصوم  
 لا يضل ولا يشقى ثم تلا هذه الآية قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول  
 فان تولوا فانا عليه ما حمل عليكم ما حملتم وان تطيعوه تهتدوا  
 واما على الرسول الا البلاغ المبين قال محمد بن حرب الهلالي ثم قال  
 جعفر بن محمد يا ايها الامير لو اخبرت بك بما في حمل النبي  
 علياً عند خط الاصنام من سطح الكعبة في المعاني التي ارادوا  
 به لقلت ان جعفر بن محمد لمحبسون فحسبت من ذلك ما قد  
 سمعت ففهمت اليه فقبلت راسه وقلت الله اعلم حيث  
 يجعل رسالته كفت محمد بن حرب كالملي

العدة  
 جميع عدة وهي  
 في الأصل  
 الوعد خذنا  
 فاء الفعل  
 وعوض عنه  
 التاء في آخره  
 حاشية  
 منه

الحكم  
 العلم والفقه  
 والقضاء  
 بالعدل مجمع  
 حاشية  
 منه

پس گفتم زیاد کن مرا یابن رسول الله حضرت فرمودند تو اهل بهم  
 هستی از برای زیادت بد رستیکه رسول خدا صلوات الله علیه  
 علی رابطه خود را داده نمود یابن حمل اینکه علی پدر او لاد است  
 و امام ائمه است از صلب او همچنانکه تحویل و تعلیم نمود  
 رداء خود را در صلوة استسقاء و اراده کرد اینکه اعلام کند  
 اصحاب خود را باین تحویل رداء اینکه جرب یعنی خشک آبی و مخط  
 سالی تحویل یافت و منتقل شد بآمدن آنها و سبزی صحرا با  
 ابن حرب گفت که پس کفتم زیاد من را از برای من یابن رسول  
 پس حضرت فرمودند که برداشت حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را و اراده نمود باین بر  
 داشتن اینکه اعلام فرماید قوم خود را اینکه علی آن کیست  
 که سبک میکند ظمیر رسول خدا را از آنچه بر اوست از دین  
 و وعده ها و او میکند بعد از آن حضرت آن دیون و وعده ها  
 از جانب آن حضرت پس کفتم یابن رسول الله  
 زیاد کن از برای من حضرت فرمودند که برداشت حضرت

رسول حضرت امیر را بجهت آنکه اعلام کند باین برداشتن اینکه  
 برداشت او را و برداشت او را مکر از جهت آنکه آن حضرت  
 معصوم بود و متحمل نشده بود هیچ گناهی را پس افعال او در نزد  
 ما حکم الله است و اصحابه بواقع است از جهت شان  
 عصمت و تحقیق که فرمودی از برای علی که یا علی خداوند  
 تبارک و تعالی حمل کرد بر من گناهای شیعیان تو را پس آفرید  
 آن گناهای را از برای من و این است قول خدای تعالی که  
 میفرماید استج کریم از برای تو فتح ظاهری از جهت آنکه آفرید  
 فرماید از برای تو خداوند متعال آنچه مقدم گذشته است از گناه  
 تو و آنچه تو خیر شود از گناه تو و قتی که نازل فرمود خداوند  
 تبارک و تعالی بر آن حضرت این آیه شریفه را که  
 یا ایها الذین آمنوا علیکم نفسکم  
 یعنی ای کسانی که  
 ایمان آورده اید بر شماست که نگاه دارید نفسهای خود را  
 حضرت فرمودند یا ایها الناس بر شماست که نگاه دارید  
 نفسهای خود را ضرر نمی رساند شمارا که ای دیگران هرگاه

شمار بر هدایت باشید و علی نقی من است و برادر من است  
 پس برستی که او مطهر است و معصوم است کمرای و شقاوت  
 از وجود او منقذی است پس تلاوت فرمود این آیه شریفه را  
 قل یا عباد الله انما امر الایه یعنی اطاعت کنید خدای تعالی را  
 و اطاعت کنید رسول را پس اگر روگردان شدید از اطاعت  
 پس بر رسول است آنچه متحمل شده است از بار تکلیف و اطاعت  
 و بر شماست آنچه محتمل شده آید از بار تکلیف و اگر اطاعت کنید  
 خدا و رسول را هدایت می یابید و نیست بر رسول مکر رسانیدن  
 ظاهر گفت محمد بن حرب بلالی که پس حضرت

امام جعفر علیه السلام فرمودند که ایها الامیر اگر خبر دهم تو را  
 بحکم مع آن معانی که اراده کرده بودند بنی صلی الله علیه و آله  
 در برداشتن علی در نزد انداختن اصنام از سطح کعبه هر آینه  
 خواهی گفت که جعفر بن محمد ۳ مجنون شده است پس  
 کفاف است تو را از این معانی همان قدر که شنیدی علم  
 گفت پس برخواستیم و یوسیدیم سر آن بزرگوار را و گفتیم اللهم

حیث یجعل رسالته و این حدیث شریف از جهات  
 عدیده ظاهر بل صریح در مطلوب است و بعضی از فقرات  
 حدیث که فی الجملة خفائی داشت در حاشیه توضیح آن پرداخت  
 و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلوب دارد روایتی است  
 که در غایت المرام از امامی شیخ علیه الرحمه روایت میکند که  
 حضرت امام حسن فرمودند که شنیدم از جدّم رسول خدا  
 که می فرمود  
 که خلقت من نور الله عز و جل  
 و خلق اهل بیت من نوری و خلق مجسم من نور هم و سایر خلق  
 فی النار یعنی رسول خدا فرمودند که خلق شدّم  
 من از نور خداوند عز و جل و خلق شدند اهل بیت من از نور من  
 و خلق شدند مجسمین ایشان از نور ایشان و سایر خلق در آتشند  
 وجه دلالت واضح است و اخبار و آثار در ایضاح این مقصد  
 بر تبه ایست از کثرت که امکان انکار نیست و همین قدر  
 در این مقام کافی است مقصد پنجم در فضیلت  
 ائمه اطهار است بر انبیاء و الاخبار غیر از رسول مختار

و داعی بر بیان این مقصد آن است که چون در سابق بیان شد  
 که از جمله اسباب فضیلت حضرت خاتم النبیا <sup>علیه السلام</sup> پیوسته  
 و سایر ائمه هدی مرتبه نبوت و رسالت است پس گاه  
 هست مؤمنی در اشکال واقع شود که پس لازم می آید که نسبتا  
 و رسل سابقه هم افضل باشند از این بزرگواران از جهت همین دو  
 رتبه که واجد آئند و ائمه اطهار فاقدان <sup>پس از جهت</sup>  
 رفع این اشکال میگوئیم که بیان اجمالی آن این است  
 که چون نبوت و رسالت حضرت خاتم النبیا نبوت و  
 رسالت اصلیه است و دارای ریاست عامه تا صلیه  
 الهیه است <sup>البته موجب ارتفاع و فضیلت است</sup>  
 بر اوصیاء آن حضرت که فاقد این مرتبتین میباشد  
 ولی نبوت و رسالت سایر انبیا و رسل چون ماخوذ شده است  
 از نبوت و رسالت پیغمبر پس نبوت و رسالت ایشان <sup>بوت</sup>  
 و رسالت فرعیه است که در تحت و در تحت مرتبه نبوت و رسالت  
 حضرت خاتم النبیا واقع شده است <sup>پس البته</sup>

مفضول این نبوت و رسالت واقع شده است چنانچه خود  
ایشان نیز از همین جهت مفضول آن حضرت واقع شده اند و  
ذکر شد که ولایت و امامت الله ما علیهم سلام همان امامت  
و ولایت خاتم انبیاست که باطن نبوت و رسالت آن سرور  
که بنیاست و وصایت بایشان رسیده است پس چنانچه  
نبوت و رسالت پیغمبر ارفع و افضل است از نبوت و رسالت  
سایر پیغمبران همچنین است امامت و ولایت او صیاء آن  
بزرگوار که عین امامت و ولایت آن عالمقصدار  
و باطن نبوت و رسالت آن سر عالم اسرار است و  
افضلیت ولایت و امامت امام موجب افضلیت وجود  
امام است و در این خفائی بنیت و ابیان  
تقصیده پس آن است که چون ذات بی زوال حضرت  
ذو الجلال درازل الازل که هیچ مخلوقی را  
هنوز بر صفت وجود نیاروده بود مخفی بود پس دوست  
داشت که شناخته شود پس مشیت اجل جلالة تعالی



گرفت که مخلوق را خلق فرماید که او را بشناسند و معرفت  
 براتب صفات جمال و جلال او حاصل نمایند چنانچه  
 خود حضرت رب العزت در حدیث قدسی باین مقصود  
 تصریح فرموده می فرماید كنت كمنزاً مخفياً فا حببت  
ان اعرف مخلقت الخلق لكي اعرف یعنی بودم مخفی  
 مخفی پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق  
 کردم خلق را از جهت آنکه شناخته شوم و همچنین در قرآن مجید  
 بیان خود می فرماید وما خلقت الجن والانس الا ليعبدني  
 امام علیه السلام فرمودند ای آلایعرفون یعنی خلق نکردم  
 جن و انس را مگر از جهت معرفت پس بمقتضای این مشیت  
 خالق متعال اول نظر فرمود بر جمیع ممکنات عالم امکان  
 و بعلم خود مطلع شد بر ذات امکانی پیغمبر آخر الزمان و  
 ذوات اوصیای آن مادی و وجهان که ذوات  
 شایسته بارگاه قرب الهی و سزاوار فیوضات نامتناهی  
 حضرت سبحانی و قابل تحمل علوم و اسرار خالق ربانی

و در ذرات عالم امکان مثل ایشان نایاب و قابل منظور  
 نظر حضرت رب الارباب در هر باب پس اولاً نور و روح  
 مبارک خاتم نسبیا صلی الله علیه و آله را بر عرصه وجود آورد و از  
 آن نور مکرّم ارواح و انوار اوصیاء آن سید معظّم ازینست  
 هنری عالم ابداع فرمود و این ارواح مطهره را مثل سایر ارواح  
 بشریه بر مقتضای بشریه مخلوق و مجعول نمود پس  
 این انوار زبان بقدریست و تمجید خداوند مجید کشودند و خداوند را  
 معبود برحق و خود را عبد مطلق و النسه کمال  
 عبودیت خود را که مسبّب از اعلام مرتبه معرفت حضرت رب  
 العزت بود ظاهر نمودند پس بعد از خلقت این  
 انوار و ارواح منوره خلق فرمود بر پنج ترتیب و تراجی بر  
 وفق مشیّت خود سایر نفوس و ارواح عالم امکان را  
 و جمیع نفوس و ارواح مبدعات را بر تساوی مقتضا  
 و اتحادیه بدون اینکه تفاوتی در مقتضیات وجودات  
 این موجودات قرار دهد ابداع فرمود و وجه این

شادی آن است که خداوند متعال غنی و بی نیاز است از  
مخلوقات خود و هیچ جهت احتیاجی در او متصور نیست که عرض  
اخلاقت مبدعات رفع آن احتیاج باشد که پس لازم شود  
که هر صنف از مخلوقات را از جهت رفع احتیاج خاصی مخلوق  
نماید و مقتضای خلقت او را موافق رفع آن احتیاج فریاد  
تا آنکه در مقتضیات باریع تفاوت و اختلاف

حاصل کرده و چنانچه در حدیث قدسی سابق الذکر

نیز اشاره باین عدم احتیاج فرموده می فرماید کنت

مختصیا یعنی بودم کنج مخفی چه که کنج محتاج پس

و هر س محتاج بکنج است پس وجه تعبیر بکنج

حدیث شریف اشاره بهمین نکته است که بفهماند که خالق

در خلقت مخلوقات از همه آنها بی نیاز است و همه مخلوقات

محتاج باو میباشند و در بیان جواب از اشکال اخبار طینت

گذشت که این تفاوتیکه در مراتب جن و انس پیدا شده است

تفاوت عارضیه است که بعد از خلقت اولیه درجه از جن

اختیار ایشان و تسبیح اختیار ایشان ناشی شده است و خالق متعال  
 بهم مقتضای همان اختیار را از جهت جزای آن اختیار در  
 جبهه ایشان در این عالم جاری نموده است یعنی  
 طینت و جبهه ایشان را مناسب بهایچه اختیار  
 نموده اند و در آن عالم در این عالم مقرر فرموده است و  
 دیگر آنکه نفس در هر عالم بر خلق و هر صفت که متعلق به  
 شده باشد و آن خلق و آن صفت را ملکه نفسانی خود قرار  
 داده باشد هرگاه به عالم دیگر انتقال نمود بر همان  
 ملکه خلق و صفت محسوس شود این است که در حدیث آمده  
 که مَنْ أَحَبَّ حَجْرًا حَشَرَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ  
 یعنی در این عالم اگر کسی سنگ را دوست بدارد و در قیامت با او حشر  
 خواهد شد و دلیل دیگر از قبیل عقل و وسواس  
 خلقت مقتضیات نفوس و ارواح در بُعد و ابعاد ملکه  
 خلقت مبدعات بحسب عقلی از چهار ششم خارج نیست  
 اول آنکه کلاً مجبور بر عبادت خلق شده باشند

دوم آنکه کلاً مجبول بر معصیت خلق شده باشند  
سیم آنکه بعضی بر عبادت و بعضی بر معصیت مجبول مخلوق  
شده باشند چهارم آنکه کلاً مخلوق شده اند فاعل  
مختار بر وجه تساوی بدون اینکه تفاوتی و مقتضیات فرد  
از افراد سلسله آحاد مبدعات واقع شده باشد

اما بطلان اول واضح است چه که بالعیان والوجدان از  
حال خود و غیر خود می بینیم که مجبول بر عبادت نیستیم و الا  
معاصی از ما صادر می شود بلکه زاید از طاعت و همچنین  
بطلان دوم چه که می بینیم اشتغال بسیار از مؤمنین را  
بطاعت و عبادت و عبادت انبیا و اولیای الهیه  
حد توان تر رسیده که امکان تشکیک در آن نیست

و همچنین است بطلان سیم بحجت لزوم ترجیح بلا مرجح از فاعل  
حکیم علی الاطلاق و ترجیح بلا مرجح باطل است باجماع کل  
ذوی العقول از مذاهب ادیان پس باقی ماند در معرض  
وقوع و ثبوت شق چهارم یعنی خلقت بر وجه تساوی

و قاعل مختار و هو المطلوب و لفتیب دیگر این طلب  
 مستغبط از آیه شریفه و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدوا  
 انکه مقتضای آیه شریفه خداوند متعال خلق فرموده است  
 جن و انس را جهت عبادت و معلوم است که عبادت  
 جبریّه نخواستہ است از ایشان و الا ایشان را مجبور نمود  
 بر اطاعت خلق می فرمود بجهت آنکه بگویند که نتوانند از  
 اقتضای آن خارج شوند و خلاف آن در نزد ما بالحسن  
 و العیان مشاہدہ است چنانچہ گذشت پس  
 معلوم شد کہ مراد از عبادت در آیه شریفه عبادت  
 اختیاریہ است و لازمه عبادت اختیاریہ آن است کہ  
 کلاً بر یک جہت و یک اقتضا مخلوق شدہ باشند تا معلوم  
 شود کہ کیست کہ با اختیار عبادت میکند و کی انحراف  
 میورزد پس ہر گاہ معلوم شد تساوی  
 خلقت نفوس و ارواح مخلوقات عالم امکان در یک  
 خلقت پس اولاً خداوند متعال بذل شعاع

و محصل نمود بر کل ایشان بر وجه لغاف تا بشناسند خالق خود  
 با آثار صنایع و ظهور بدایع و آثار معرفت خود را چنان بر  
 ایشان تکمیل و آشکار نمود که هیچکس را مجال انکار نماند در  
 اذعان بوجود خالق چنانچه بقضیه نیز از آن در بیان  
 جواب از اشکال اخبار طینت در مقصد سیم گذشت  
 پس مخلوقات را در معرض تکالیف مقصوده از وجود  
 ایشان در آورد و سلسله و مراتب قبول تکالیف را بر  
 ایشان میسوط فرمود و ظهور قابلیت ذرات  
 موجودات را بر اختیارات خود ایشان موقوف و  
 موکول نمود پس اول کسیکه با پدر دایره قبول  
 جمیع تکالیف الهی نهاد و عمل بر مقتضای کل ادا نمود  
 نواهی حضرت سبحانی و جهت همت کماشت و تحمل  
 همه مصائب و بلاهای عالم ناسوتی را در رضای معبود  
 خود بجان و دل قبول نمود ذات بابرکات سرور کائنات  
 و خلاصه موجودات بود که قبول جمیع این مراتب بر

صدق و حقیقت نمود و بعد از آن اقتدا فرمود بان نور  
 مبارک و جمیع این مراتب نفس نفیس سرور اولیا  
 علی مرتضیٰ و یازده نفس پاک اولادان امیر مومنان  
 پس خداوند متعال این بزرگواران را بر جمیع نفوس و  
 ارواح برتری داد و سروری بخشید و مقصدین  
 و پیروان ایشان را با وج سعادست رسانید پس بقبول  
 ایشان بار همه تکالیف را و تمجید و تقدیس ایشان خداوند  
 مجید را سایر ارواح انبیاء و اولیا نیز قبول بار تکلیف نمود  
 تقدیس و تمجید نمودند و بمقام اعلیٰ و اسنا رسیدند و  
 جمیع صنوف ملائکه تقدیس و تمجید ایشان تقدیس و تمجید  
 نمودند و مرتبه بلند یافتند پس ایشان باعث ارشاد جمیع  
 سابقین و ملائکه مقربین گردیدند و اگر قبول تقدیس  
 و تمجید این انوار نبود و این تسلیم و ارشاد از ایشان بطهر  
 نیامده بود، هیچ روحی پی بحقیقت هیچ نفسی صاحب  
 معرفت نمیکردید و از این جهت جمیع مخلوقات



و موجودات مرتبه سروری یافتند و علت غائی  
و باعث ایجاد جمیع ایشان گردیدند چه که عبادت و معرفتیکه  
منظور نظر حضرت رب العزت بود از خلقت ممکنات  
از ایشان متمشی شد و هر کس عارف و عابد شد از طریق ایشان  
پی بطریقه معرفت و عبادت برد و چون همه این استعداد  
و قابلیت در این ارواح طیبه در عالم الهمی کمون بود پس  
ماده وجود از جهت این ارواح گسترانیده شد و سایر موجودات  
عالم امکانی لطیفیل این ارواح نعمت وجود یافتند  
نظیر آنکه هرگاه سلطان بزرگی را دعوت فرماید و خان نعمت  
گستراند طفیلیان بسیار نیز از آن خان کامیاب می شوند  
پس خان نعمت وجود اولاً بالذات از جهت روح  
حضرت خاتم و امیر اکرم دیار دهر زندان امام مکرم  
موجود گردید و هر کس غیر ایشان است نعمت وجود  
نسبت با و بالغیر و بالتبع است چنانچه اخبار  
بسیارنا طوق بان است که عنقریب بعض از آن در معرض

بیان خواهد آمد و همچنین سایر مهم فیوضات و مناصب  
 و درجات عالیات هر کس از انبیاء و اولیاء که  
 دست یاب گردید اگر چه از حسن اختیار و شایسته  
 ذات این نفوس ابرار صورت پذیرفته ولی اصلاً  
 و بالذات از آن مصداق فیوضات و اسباب وجود جمیع  
 کائنات مأخوذ شده است پس نبوت  
 و رسالت خاتم انبیاء اصل جمیع نبوتها و رسالتها است  
 و همچنین ولایت و امامت آن سرور که باطن نبوت و  
 رسالت است و عین امامت و ولایت او صماء  
 آن حضرت است اصل جمیع ولایتها و امامت<sup>ست</sup>ها  
 پس هر یک از انبیاء چه اولو العزم و چه غیر اولو العزم  
 و همچنین اولیاء و خلفاء ایشان باین مناصب و مراتب  
 سرفراز نشدند مگر بطریق این انوار پس هیچ  
 کس از ایشان نمی تواند هم سری و برابری نماید با این  
 بزرگواران حاصل آنکه مقام مراتب مناصب

ایشان مثل وجودشان صیقل و مجعول بالذات است  
و مقام و مراتب دیگران و مناصب ایشان مقام فرع  
و مجعول بالعرض و بالتبع است و شکی نیست در افضلیت  
مقام اصل نسبت بمقام فرع و از جهت تتمیم این  
مقصد مطلبی نظر آید که بیان آن استحکامی در بیان عقاید  
مؤمنین بظهور می انجامد و رفع اشکالی بر آن مترتب میگردد  
و آن این است که بیان شد که خداوند عالمیان نظر ممکنات  
عالم امکان انداخته ذات پیغمبر آخر الزمان را شایسته خلقت  
وجود یافت و از جمیع ممکنات او را باین نعمت  
عظما و اخت و علت غائی کل موجودات خست  
پس سؤال می شود که شکی نیست که ذات پیغمبر آخر الزمان  
و مثل این ذات از جمله ممکنات است و قدرت خالق  
متعال نسبت بجمیع ممکنات علی السواء است  
پس جمیع این ذات را بوحده خلقت و سایر ذوات  
میشمارد پس این ذات را محروم فرمودن از این نعمت

محتاج بر هیچ است و مرتج معلوم نیست و ممکن است  
 جواب از این سوال و اشکال باینکه مرتج در این مقام مشیت  
 و اراده خالق است چه اراده خالق اگر محتاج بر مرتج دیگر  
 باشد پس خالق مرید علی الاطلاق نخواهد بود  
 و محتاج خواهد بود و اراده خود بر مرتج دیگر و حال آنکه احتیاج  
 بر خالق محال است و مرید علی الاطلاق است  
 و این جواب اگر چه صحیح و متین است ولی فلتا  
 لطیف و حکمت خلاق علیم است که ذوات ممکنات را  
 تخصیص بخلق و ایجا و فرماید و ذوات ممکنات عالی را  
 در سبیل امکان و اگذار نماید و اقتضای آن ذوات بخلق  
 یک ذات فرماید پس جواب شافی از این  
 اشکال آن است که این معین است که اثر قدرت  
 خداوند متعال بر ذوات ممکنات لقیح و ایجاب است  
 یعنی هر ممکن را که بخواهد بعرضه وجود آورده و بار آورده و مشیت  
 بر وجه ایجاب موجود می فرماید و اما در رفعه

عبد در آن افعال فاعل مختار است و از اختیار عباد صادر  
می شود و هر چند خالق متعال عبد را فاعل مختار فرموده است  
در آن افعال پس آن افعال از اثر قدرت خالق  
نیست بلکه مستند به قدرت خود عبد است پس  
همچنانکه خالق علی الاطلاق قادر است بر ایجاب جمیع ممکنات  
همچنین عبد نیز بحیل خالق خود قادر است بر جمیع افعال ممکنه  
در تحت قدرت خود از افعال خیر و شر پس آنچه از افعال که  
از عبد صادر میشود خدای متعال جزائی از جهه او مقرر فرموده  
اگر خیر است خیر و اگر شر است شر پس کاهست  
عبد صاد می شود با اختیار خود اعمالیکه باعتبار آن اعمال  
محبوب بارگاه حضرت ذی الجلال میگردد مثل پیغمبر آخر الزمان  
شدن و محبوب خالق لایزال گردیدن از اثر قدرت اله  
نیست بلکه نتیجه اختیارات و افعال قبولیه خود آن ذات  
حقیقت اکاه است پس در این مقام میگوییم  
که خداوند متعال متشکیک مشیت او تعلق گرفت که ارواح

پیغمبر  
آخر الزمان  
پس  
حج

ممکنات را ایجاد فرماید پس از آنکه جمیع احاد ممکنات و بعلم خود  
 مطلع شد جمیع ذوات امکانیه ایشان از حیث قبول  
 و اختیار آنها در عالم امر و ارواح و از حیث ایقاع فعل مقتضیه  
 قبولشان در عالم خلق و جسمان پس آن ذوات که چنان  
 خود را تابع رضای معبود گردانند و از طریق مرضی معبود  
 نوزر و مقتضیات نفس بشریه را در جنب او امر و نواهی  
 خالق خلع و مضمحل فرماید که اگر کیت عالم از بلایا  
 و محن و مصایب و فتن توجه بذات او نماید در راه و  
 رضای خالق خود هیچ سستی و تر زل در ارکان عبودیت  
 او پیدا نشود و بالکل از خود بگذرد و فاعلی را  
 کرد و اگر عموماً هر چه داده شود و حرمان کل مشتهیات  
 نفس بشریه بر او حتم گردد و آن تکالیف را در رضای معبود  
 خود بجان حامل و آن حرمان را بعین خوشنودی قابل شود  
 حاصل خلقی که از حیث قبول و اختیار و عمل جمیع  
 مرضی حضرت پروردگار محبوب بارگاه خالق گردانند

و تکالیف  
 و هر در مقام  
 امر و نهی بر  
 او حمل شود  
 صحیح

جل شانه کرد و مختصر دید بذات نیکو صفات خاتم النبیا  
 و بعد از آن ذات بذوات انسانی شریعت و اوصیای  
 طریقت آنحضرت یعنی امیر و جهان و یار و ده  
 فرزندان برگزیده خالق مثنان لهذا اولاً و بالذات  
 توجه را وی قبل از خلقت کل موجودات بایجاد این انوار  
 نمود و ایشان را حامل علوم خود گردانیده باعث ایجاد  
 کل کائنات و معکم کل موجودات فرمود پس شاید که  
 این مقام بلند و مناصب ارجمند که از خداوند جل و علا  
 شامل این ارواح طیبه گردید از قیل قبول و اختیار است  
 خود این حضرات بظهور پیوست نه آنکه از اثر قدرت خالق  
 بی زوال بوقوع انجامید پس اگر مثل این ذوات در ممکنات  
 عالم امکان ممکن پذیر بود البته خالق متعال بکار  
 آن نیز جود می فرمود و خلق عالم ایجاب را از همچنین  
 فیض محروم نمی نمود بلی اگر خداوند متعال نخواهد با اثر قدرت  
 و مختصر ایجابی مثل همین صبر خاتم خلق و سرایدن هیچ چیز مانع قدرت

اولیست و هیچ چیز در مجرای قدرت الله محال نیست ولی  
 اقتضای آن خلقت بر وجه فقر و جبر خواهد بود و طاعت  
 و عبادت در این موضوع نیز طاعت و عبادت جبریه خواهد  
 بود و بیان شد که عبادت جبریه محط نظر و مقصود خالق متعالی  
 نیست و نبوده پس واضح شد که خاتم انبیاء و ائمه  
 هدی افضل جمیع مخلوقات اند بفضیلت استحقاقی ذاتی  
 و اخبار بسیار نیز دلالت میکند بر این فضیلت که  
 جمله آن اخبار است روایت صدوق علیه الرحمه بسناد خود  
 از عبد الصالح بن هر دی از حضرت علی بن موسی الرضا  
 و آن حضرت از آباء خود واحد بعد واحد تا علی بن  
 ابی طالب علیه السلام پس آن حضرت فرمودند

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما خلق الله خلقاً  
 افضل مني ولا اكرم عليّ مني قال عليّ عليه السلام  
 فقلت يا رسول الله افانت افضل ام جبرئيل فقال يا  
 عليّ ان الله تبارك وتعالى فضل انبياء المرسلين



علی ملائکة المقربین وفضلک علی جمیع النبیین و المرسلین  
 و الفضل بعدی لک یا علی و للاثمة بعدک فان الملائکة  
 من خدامنا و خدام محبنا یا علی الذین یملکون العرش و  
 من حوله یسبحون بحمد ربهم و یتغفرون للذین امنوا بالانبياء  
 یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند خلق نکرده است  
 خداوند متعال حسیله را افضل از من و نه هم مکرّم تر بر او از  
 من پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که عرض  
 کردم یا رسول الله آیا تو افضل هستی یا جبرئیل پس حضرت  
 رسول فرمودند یا علی خداوند تبارک و تعالی تقضیل داده است  
 انبیاء مرسل خود را بر ملائکة مقربین و تقضیل داده است مرا  
 بر جمیع انبیاء و مرسلین و فضل بعد از من این برای توست یا علی و از  
 برای اثمة بعد از تو پس بدبستگی ملائکة از خدام ما و خدام محبتین  
 باینده یا علی کسانی از ملائکة که بر میدارند عرش را و کسانی که  
 حول عرشند تسبیح و تحمید میکنند پروردگار خود را و استغفار  
 و طلب آمرزش میکنند از برای کسانی که ایمان آورده اند و انبیا

یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حوی ولا الجنة ولا النار  
ولا السماء ولا الارض فلیف لا نكون فضل من الملائكة وقد  
سبقناهم الى معرفته ربنا وسیح و تهلیل و تقدیس لان  
اول ما خلق الله عز وجل ارواحنا فانطقنا بوجیهه و تمجید  
ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نوروا واحدا استغفروا

امرنا فاستجنا لتعلم الملائكة انما خلق مخلوقون وانه منزه  
عن صفاتنا فاستجحت الملائكة تبييننا وترثته عن صفاتنا  
فلما شاهدوا عظم شاننا هللت لتعلم الملائكة ان لا اله الا الله  
وانا عبيد ولسنا بالهة يجب ان نعبد معه او و نه فقالوا  
لا اله الا الله الى آخر الحديث حضرت رسول

فرمودند یا علی اگر نبودیم ما خلق نمیکرد خداوند متعال  
آدم را و نه حواری و نه جنت و نه نار را و نه آسمان و نه زمین  
پس چگونه نباشیم افضل از ملائکه و حال آنکه سبقت گرفتیم  
ایشان را بسوی معرفت پروردگار وسیح و تهلیل و تقدیس  
خالق متعال از جهت آنکه اول چیزیکه خلق فرمود خداوند

عز و جل از روح ما بود پس گویا فرمود ما را بتوحید  
و تمجید خود پس خلق کرد ملائکه را پس چونکه مشاهده  
کردند از روح ما را نور واحد بزرگ شمرند امر ما را  
پس تسبیح کردندیم حضرت رب العزت را از جهت آنکه بدانند  
ملائکه که ما مخلوق هستیم و خالق متعال منزّه است از صفات  
ما پس تسبیح کردند ملائکه بتسبیح ما و تنزیه کردند بر  
شان ما را تهلیل کردندیم خداوند را از جهت آنکه بدانند ملائکه اینکه  
خدائی نیست بجز معبود برحق و ما عبيد و بندگان اویم  
و نیستیم الهه مثل آنکه واجب شود که عبادت کرده شویم  
با او و مرتبه بعد از او پس ملائکه تهلیل نمودند خداوند  
متعال را و آواز با بلا اله الا الله بلند نمودند و حدیث طولیت  
و اکثابهمین قدر شد و از جمله آن اخبار روایت  
جابر بن یزید جعفی است که گفت قال

ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام کان الله ولا  
شیء غیره لا معلوم ولا مجهول فاول ما ابتدء من خلق

خداوند الهه  
ما پس عبادت  
کردند  
صح

خالق ان خلق محمد أو خلقنا اهل البيت معه من نور عظيمة  
 فاوقفنا اظلة حضرة ائمة بين يديه ولا سماء ولا ارض ولا  
 مكان ولا ليل ولا نهار ولا شمس ولا قمر ففضل نورنا من نور  
 ربنا كشعاع الشمس من الشمس الى ان قال ثم خلق الله آدم  
 من اديم الارض ونفخ فيه من روحه ثم اخرج ذرية من صلبه  
 فاخذ عليهم الميثاق له بالربوبية وللمحمد بالنبوة وعلينا بالولاية  
 اقر منهم من اقر محمد منهم من جحد فلما اول من اقر  
 بذلك ثم قال للمحمد وعزتي وجلالي وعلو شأني لو لاك ولولا  
 علي عترتكما الهادون المهديون الراشدون خلقت  
 الجنة ولا النار ولا المكان ولا الارض ولا السماء  
 ولا الملائكة ولا خلقت ايعبدني ثم قال ابو جعفر فحين  
 اقل خلق ابتداء الله واول خلق عبد الله وسجده وحين  
 سبب خلق الخلق وسبب استيحاءهم وعبادتهم من الملائكة  
 والاوسيين فنبأ عرف الله ونبأ وقد الله ونبأ عبد الله  
 ونبأ اكرم الله من اكرم من جميع خلقه ونبأ اناب الله

من اثاب وعاقب من عاقب الی آخر الحدیث ترجمہ حدیث  
 انکہ جابر بن یزید جعفی کہ راوی حدیث است گفت کہ حضرت  
 ابی جعفر امام محمد باقر علیہ السلام فرمودند کہ بود خداوند  
 متعال و نبود با او هیچ شیئی نہ معلوم و نہ مجهول پس  
 اول چیزیکہ خلق کرد این بود کہ خلق کرد محمد را خلق  
 ما اطمینت را با او از نور عظمت خود پس متوقف  
 کرد و مارا در اطله حضرت ادرش روی خود و حال انکہ نہ آسمان  
 بود و نہ زمین و نہ مکانی و نہ شب و نہ روزی و نہ افق  
 و نہ ماہ پس فضل نور را نسبت بنور پرور کار ما  
 مثل شمع شمس است نسبت بشمس تا انیکہ فرمودند  
 پس خلق فرمود خداوند متعال ادم را از خاک خالص  
 زمین و دمید در او از روح خود پس پرور  
 آورد و زنیہ او را از صلب او پس گرفت بر ایشان  
 میثاق را از برای خود بر توبتہ و از برای محمد بنو تہ و از  
 برای علی بولایت استدار کرد از خلق ہر کس کہ اقرار کرد و کلا

کرد هر کس که انکار کرد پس با اول کسی بودیم که اقرار  
 کردیم بر بوبیته و آنچه ما موردیم بآن پس خالق متعال فرمود  
 از برای محمد که تسم بعزت و جلال خود دم و علو شان خود دم که اگر  
 مقصود وجود تو و علی او عزت شما که ما وین و مهدین و راشد  
 هستید بنود خلق نمیکردم جنت را و نه هم نار را و نه مکان و  
 نه زمین و نه آسمان را و نه ملائکه را و نه خلقی که عبادت کنند  
 پس حضرت فرمودند که ما اول خلقی هستیم که ابتدا فرمود  
 خداوند متعال در خلقت آن خلق و اول خلقی هستیم  
 که عبادت کردند خدا را و تسبیح کردند او را و ما  
 سبب خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم  
 خدای متعال را چه از ملائکه و چه از آدمیین پس بیا  
 شناخته شده است خدای متعال و بما تو حید کرده  
 شده است با عبادت کرده شده است و سبب اکرام کرده است  
 خداوند متعال هر کس که اکرام کرده است از جمیع خلق  
 خودش و سبب ثواب داده است هر کس

که ثواب داده است و عقاب فرموده است هر کس را  
 که عقاب فرموده است تا آخر حدیث و حدیث طویل است  
 و از جمله آن اخبار حدیث طویل است و فضیلت ائمه اطهار  
 که ابن بابویه در کتاب النصوح علی الائمه الاثنی عشر  
 شده است و سید باشم بحرانی اعلان مقامه در غایت المرام  
 بتمامه ذکر فرموده است و در آن روایت است که حضرت  
 رسول بعد از بیان برخی از کیفیت معراج فرمودند

فاوحی الیّ یا محمد انّی اطلعت علی الارض اطلّاعة فاخترتک  
 منها و جعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیاً فاخترت منها علیما  
 فجعلته روصیک و وارث علمک و الامام من بعدک و  
 اخرج من اصلاکمما الذریة الطاهرة و الائمة المعصومین  
 خیر ان علمی فلو لاکم ما خلقت الدنیا و لا الآخرة و لا الجنة  
 و لا النار یا محمد انّک انت و اهل بیتک نعم یارب فمودت  
 یا محمد ارفع راسک فرغت راسی و اذنا انا بانوار علی و الحسن  
 و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن

جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی  
 و الحجة و الحجۃ نیلا لاء کانه کوب در می فعلت یارب من  
 همثولاء و من هذا قال یا محمد هم الائمة من بعدک و المظهر  
 من صلبک و هذا الحجۃ الذی یملأ الارض قسطا و عدلا و  
 یشفی صدور قوم مؤمنین الی آخر الحدیث ترجمه آنکه حضرت  
 رسول فرمودند که پس وحی فرستاد حضرت رب العزة  
 بسوی من که ای محمد اطلاع ینستم بر زمین بیک اطلاع یافتنی  
 پس اختیار کردم ترا از زمین و تدار دادم ترا بنی  
 پس اطلاع ینستم تا بنیاس اختیار کردم از زمین علی را پس  
 کردانیدم او را و صسته تو و وارث علم تو و امام از بعد  
 تو و پیرون خواهم آورد از اصلا ب شما و رتبه طاهره و  
 ائمة معصومین را که خواهند بود خزان علم من پس  
 اگر نبوید شما خلق منی کردم دنیا را و نه آخرت را و نه  
 بهشت و نه جهنم را یا محمد آیا دوست داری که بهیچ  
 ایشان را کفتم بی ای پروردگار من پس نداشتم که ای



محمد بلند کن راس خود را پس بلند کردم راس خود را پس در این  
 همسکام مشاهده کردم انوار علی را و حسن و حسین و سایر ائمه  
 از دلو آن حضرت را با حضرت حجه علیه السلام و حجه در میان  
 ایشان روشنی میداد که کوپا کوکبی بود درسی پس گفتم  
 یارب کجاست خدا این جماعت و کیست این پس خالق متعال فرمود  
 یا محمد ایشان امان هستند از بعد تو و مطهر و ن هستند از  
 صلب تو و این حجه است که پرمیکند زمین را از حیث  
 قسط و عدل و شفای بخششینه های مؤمنین را و حدیث  
 طویل است و اکثافا بقدر حاجت شد پس هر یک از این چهار  
 نکته صریح است در مطلوب یعنی فضیلت ائمه اطهار بر غیر این  
 سابق و الا تبار و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلوب میکنند  
 روایت عبد الله بن ولید است در بصائر الدرجات  
 قال قال لی ابو عبد الله ای شیء یقول الشیعة فی عیسی و موسی  
 و امیر المؤمنین قلت یقولون ان عیسی و موسی افضل من امیر  
 المؤمنین قال فقال انیر عمون ان امیر المؤمنین قد علمنا علم

که در  
 اینست  
 بسیار روشن  
 که نفوذ کند در  
 ظلمت و غیبت را  
 بر دار و پیش  
 بسوگور از پیش  
 سفیدی و صفای  
 منه

رسول الله قلت نعم ولكن لا يقدمون على اولى الغرم من الرسل  
 احدا قال ابو عبد الله في صم صم بكتاب الله قال قلت في  
 اى موضع اخا صهم قال قال الله تعالى لموسى وكتبنا  
 له فى الاواح من كل شئ علمنا انه لم يكتب لموسى كل شئ  
 وقال الله تبارك وتعالى لعيسى ولا يبين لكم بعض الذى تختلفون  
 فيه وقال الله تعالى لمحمر وحبنا بكت شهيدا على هؤلاء وازلنا  
 عليك الكتاب تبينا لكل شئ  
 بن وليد گفت حضرت ابى عبد الله من سر مود که چه چیز  
 میگویند شیعه در عیسی و موسی و امیر المؤمنین گفتم میگویند  
 که عیسی و موسی افضلند از امیر المؤمنین پس حضرت  
 فرمودند که آیا گمان میکنند انیکه امیر المؤمنین تحقیق  
 میدانست آنچه را که میدانست رسول خدا گفتم بلى اینرا فایده  
 ولى مقدم نمیدارند بر او لو الغرم از رسل احدی را حضرت  
 ابى عبد الله فرمودند مخاصمه کن ایشان را بکتاب الله  
 عبد الله بن وليد گفت بحضرت عرض کردم که بکدام موضع

از کتاب القدح خاصه کتم با ایشان حضرت فرمودند خداوند  
 متعال می فرماید از برای موسی <sup>ع</sup> و کتبنا له فی الاکوار  
 من کل شیء یعنی نوشتیم از برای موسی در الواح که  
 آن زبر جده بود از هشت از هر شیئی دانستیم که نوشته نشد  
 از برای موسی هر شیئی یعنی اگر جمیع اشیاء نوشته شده بود بدون  
 من تبعیضی ذکر می شد و حال آنکه باین ذکر شده است که افاد  
 بعض می کنند و فرموده است خداوند متعال از برای عیسی  
 و لایین لکم بعض الذی تختلفون فیه یعنی حضرت عیسی  
 علی نبینا وعلیه السلام بقوم خود فرمودند که آدم شمارا  
 از جهت آنکه بیان کنم از برای شما بعض چیزهایی را که اختلاف  
 نموده اید در آن ولی از برای محمد صلی الله علیه و آله فرموده است  
 و جئناک بشیء سید اعلی هو لاء و نزلنا علیک الکتاب بتیاناً  
 لکل شیء یعنی آوردیم تو را از جهت آنکه باشی شاید  
 بر ایشان یعنی بر امتان و نازل کردیم بر تو کتاب یعنی  
 قرآن را در حالتیکه آن قرآن بیان کننده است هر

بقیة  
 انیت  
 موعظه و تفصیلا  
 لکل شیء فی دنیا  
 و امر تو کما یأید  
 بهنما ساریم  
 دار الفاسفین  
 حاشیه  
 منته

صدر آیه  
 و یوم نبوت  
 فی کل لمة شیه  
 علیهم من انفسهم  
 و جئت اکت  
 الی آخر  
 حاشیه  
 منته

مقصود امام علیه السلام آنکه تفاضل و بلندی مراتب نسبتاً  
و اولیاً بر یکدیگر معلوم است چنانچه این معیار سبب بران در میان  
مخلوقات اشرف نیز جاری است پس از دو آیه شریفه

وارد و در حکایت حضرت موسی و عیسی ظاهر است که علم  
کل اشیاء عطا کرده نشد بایشان از جهت دلالت من تبعیض و  
آیه اولی و تصریح بعض در آیه ثانیه ولی در آیه متعلقه بحضرت  
خاتم النبیا صلی الله علیه و آله تصریح شده است باعطاء  
علم کل اشیاء بآن حضرت پس دلیل است که آن

حضرت افضلند از حضرت موسی و عیسی که از پیغمبران اولی  
الغرم اند پس حضرت امیر نیز از ایشان افضلند چه

آن حضرت حامل علم پیغمبر اند و هر علم که از جانب خالق متعالی  
پیغمبر اکرم افاضه می شد از حکم خالق بتوسط آن بزرگوار

بآن حضرت نیز افاضه می شد چنانچه اخبار در این باب  
بسیار است و بنود علمی که خاتم النبیا عالم بان علم  
باشند و حضرت امیر علیه السلام تعلیم نفرمایند و اثبات

الفضلیت آنحضرت از سایر پیغمبران بعد از قول بفضل است  
 خواهد شد مثل اثبات الفضلیت سایر ائمه هدی علیهم السلام  
 و از جمله اخبار و آله بر مقصود روایت حسین بن علوان است  
 مذکور در بصائر الدرجات مروی از ابی عبد الله قال ان الله  
 خلق اولی العزم من الرسل و فضلهم بالعلم و اورشنا علمهم و فضلهم  
 فضلنا علیهم و علمهم و علم رسول الله لم یعلموا و علمنا علم  
 الرسول و علمهم یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام  
 فرمودند که بدستیکه خداوند متعال خلق نمود و اولو العزم  
 از رسل را و تفضیل داد ایشان را بعلم و علم ایشان و فضل ایشان را  
 بوارثت بما عنایت فرمود و تفضیل داد ما را بر ایشان و علم  
 ایشان و عالم بود رسول خدا جلوسی که ایشان عالم نبودند  
 بآن علوم و عالمسیم ما علم رسول را و علم ایشان را و از این  
 صنف اخبار و آله بر مزید علم حضرت خاتم انبیا صلی الله  
 علیه و آله از سایر انبیاء و عالم بودن ائمه کچیم آنچه عالم بود  
 رسول خدا در کتب اخبار کثرت و شیوع وارد است

که محل انکار نیست پس از اینجهت نیز ثابت شد فضیلت  
 ائمه اطهار بر بسیاری والاخبار و از جمله اخبار صحیح  
 در این باب روایت اسمعیل بن شعیب است از علی بن  
 اسمعیل از بعضی رجال خود که بتوسط ایشان روایت میکنند این  
 روایت نیز در بصائر الدرجات است راوی گفت که قال  
 ابو عبد الله لرجل مريضون الشما و قد عاون النضر الاعظم فقال  
 له الرجل يا قتيبة هذا يابن رسول الله فقال علم النضر بانه  
 اوجي الله الى محمد فجله محمد عند علي فقال له الرجل فعلى اعلم او  
 بعض الانبياء فنظر ابو عبد الله الى بعض صحابه فقال  
 ان الله يفتح سامع من يشاء اقول ان رسول الله جعل ذلك  
 كله عند علي فيقول علي اعلم او بعض الانبياء يعني خست  
 ابى عبد الله سر مودند بروى كه شما مص ميكنيد و مى  
 شمارا يعنى مى كويد در مقام تشكى آيهائى را كه بدون ماده است  
 و منبوع و مجرئى در او نيست كه بطريق او فى ارفع تشكى  
 نمايد و او ميگذارد بخضر اعظم را پس آن مرد عرض

پس از اين  
 جمله بعينه  
 جمله صحيح  
 و فضيلت  
 عايشه  
 ماله  
 الشما  
 هو الاء اصيل  
 الذى لا مادة  
 له والكلام  
 مجمع  
 عايشه

کرده و قصد فرموده اید باین مثل باین رسول الله<sup>ص</sup>  
 پس حضرت فرمودند که علم بسیار اخذ اوند متعال تنها  
 وحی فرستاد بسوی محمد پس قرار داد کل را و محمد در نزد علی<sup>ع</sup>  
 پس آن مرد عرض نمود که پس آیا علی اعلم است یا بعض  
 انبیا پس نظر فرمود حضرت ابی عبد الله بسوی بعض صحاب  
 خود پس فرمود بدرستی که خداوند میکشاید راه های کوشها  
 هر کس را که بخواهد میگویم که رسول خدا قرار داد جمیع این علوم را  
 نزد علی باز سپرد که علی اعلم است یا بعض انبیا این  
 استبعاد از امام از جهت آن بود که وقتی که بیان شد که علم  
 جمیع انبیا نزد حضرت امیر آمد پس لازمه آن آن خواهد شد  
 که حضرت امیر از همه انبیا اعلم خواهند بود چه که نزدیک  
 یک از افراد انبیا علم جمیع انبیا نبوده است و اخبار  
 در این معنی بسیار است که اگر بقتضیل آنها پرداخته شود  
 خارج از وضع این وجیزه خواهد بود و بعض از اخبار وارد  
 در مقام اگر چه مختصا بحضرت امیر دارد ولی در عموم

استدلال تمام است چه که در سایر ائمه علیهم السلام  
بعد م قول بفضل تمام خواهد شد بجهت آنکه هیچ کس نسبت  
از اهل حق که قائل با فضیلت حضرت امیر باشد از سایر انبیاء  
و قائل با فضیلت سایر ائمه علیهم السلام نباشد و هر کس است

و آینا الی صراط مستقیم تم ما هو مقصودی من الکتاب

مستغنیاً بالله حامداً له شاکراً علی نعمائه فی

یوم السابع من رمضان المبارك

من سنة ثلاثمائة واثنتين

بعد الالف من الهجرة

النبویة علیه وعلی

الآلاف الثناء

والتحیة

الامین

العلین

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الجعفیة

در مطبع غفران واقع فیته توارق الملک و هم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و بعد این جواب از سوال تشکیکی است که فهمیدن آن  
از جهت مترشدین طریق هدایت دلیلی است ظاهر و پدید  
با هر پس الحاق مکتب انوار الابصار کردید که مؤمنین از آن  
نیز مستفیع کردند <sup>شخص</sup> از اهل عرفان در

اورا فیکه از تحریر عرفانیّه خود گذرانیده است سوال از مرتبه  
معراج خاتم النبیا روح العالمین فدا شده که آیا عروج  
بمعراج در مرتبه نبوت آن حضرت واقع شده است  
یا در مرتبه ولایت آن سرور و بر هر یک از تقدیرین اشکال  
و ایرادی وارد آورده است ضرور شد که اولاً عبارات  
اول نقل نمایم و بعد در رفع اشکال آن پیر دازم بعبارات

او  
که متعلقه باین  
مقام است  
بعین عبارت

صح

سبب که هر عامی بفهمد تا آنکه باعث تشکیک و وسوسه عوام  
 نگردد و خود سائل نیز اگر سؤال بر وجه حاجت کرده است  
 براه راست و طریق مستقیم هدایت یابد و عبارات سائل  
 انیت خدمت صاحبان افدّه منسیره  
 رحمت سؤال میدهد که آیا معراج رسول روح من فی الابداع  
 فذاه در مقام نبوت آن حضرت بوده یا در رتبه ولایت  
 آن سرور هرگاه فرمایند در مرتبه نبوت این  
 شرف حاصل فرمود پس بعید چیرا که غرض از نبوت  
 ظهور آن حضرت است در عالم اجسام و اعراض در ناسوت  
 و خلق مرتبه انباء و رسالت و پیغام بری با الالیش نک  
 و صفات حییه با شتر اک حیوانیت در کمال دلو و ثقات  
 هیولای متکبیه عرضیه ارضیه را دریافت عالم  
 لاهوت و شرف تقای ذات افترس و وصول بآن  
 مقام سنا لا میکن و محال چیرا که با الالیش نک و صفات  
 حییه عرضیه صعود یا مقارنه یا مقابله غیر ممکن چه جای آنکه مکا

و زمان و حال بر آن ساحت اقدس تقریر پذیرد با آنکه

غیر تقریر مکانی اجسام و صفت را مجال محال

و هرگاه فرمایند که در مقام ولایت تشریف معراج حاصل نمیشود

چکه ولایت در مقام علو و اخذ از حق مربوط بنور و جوهر ضرر

منظور داشته چنانچه در کلام ملک منان و اجاد

شواهد بر این مدعا مسلم کل اما محول مشککین و منقویین

که دار و مدار شریعت و دین مبتنی در کف اقدار ایشان است

روا و جایز ندانسته اند تفوق و تشریف ولایت بر نبوت

پس از آنکه نبوت را که تفوق و علو بر ولایت دارد

تمکن عروج نباشد ولایت که ظل آن مرتبه و در

و توفیق چه گونه صدق ادراک این مرتبه بر او نمایم

اصلا بهیچ قاعده درست نیاید تا باینجا عبارت

این سائل مستشکل بود و بعد از این هم سطور می چند و تقریر

این اشکال در حیرت تحریر آورده است که مرجع آن نیز بهین

بیان و اشکال مذکور است که جوابیکه از این اشکال داده

شود از آن نیز کافیست و سؤالات دیگر نیز کرده است که  
 قابل تعرض بیان و جواب نیست و در بحث و رد آن تقویت  
 زمان و تضمین بیان است پس میگوئیم و بالله  
 التوفیق که قول سائل که ایامعراج رسول در مقام نبوت آنحضرت  
 واقع شده است یا در مرتبه ولایت آن سرور جواب آن نیز که  
 واقع شده او این قول که علما که دار و مدار شریعت و دین متینند  
 جایز ندانستند تفوق ولایت را بر نبوت قوی است بی  
 اصل بلکه تحقیق آن است که ولایت باطن نبوت است  
 و باطن اشرف است از ظاهر چه که نبوت از نباء است و نباء  
 مقام اخبار است از خالق پس مقام آن مقام ظاهر  
 و مقام قول است و ولایت از اولویت است یعنی  
 اولی به تصرف در امور است از خود است و این مقام مقام  
 باطن و مقام فعل است و اشرفیت و تفوق مقام باطن و  
 مقام فعل بر مقام ظاهر و مقام قول باین و ظاهر است که  
 در آن خفائی نیست و تفصیل این تحقیق در رساله انوار الالبصار

در مرتبه ولایت  
 ان سرور  
 صح

بیان شده است و ولایت و ولایت است

یکو ولایت الهی است که دایره دار نبوت است یعنی وسعت دایره  
 آن بقدر وسعت دایره نبوت است یعنی بر هر کس که  
 نبوت نبی ماثبت و دایر است ولایت نیز بر آنست  
 چرا که این ولایت ولایت حفظ و اصلاح است و رد نفوس  
 ناقصه است بسوی کمال بقدر استعداد ذاتی و قوه فاعله  
 معلوم است که اثر تصرف این ولایت مقصور است بر  
 دایره عالم ناسوت کما انکه اثر نبوت نیز مقصور است بر  
 همین عالم چه که این عالم عالم نقص است و محتاج است  
 بولی و نبی که باعث بار نبوت مستعد کند ایشانرا از جهت  
 متاثر شدن بآثر فوز و فلاح و باعتبار ولایت داخل نماید  
 ایشانرا در مراتب سدا و صلاح و اما عالم لاهوت و ملکوت  
 که عالم کمال است هیچ جهت نقضی در آن عالم متصور نیست  
 محتاج بولی و نبی نیست و اختیار و اصلاح در آن عالم غیر  
 صورت پذیر است پس واضح شد که در رتبه و

۱۸۵  
 مقام این ولایت و نبوت که نشاء السکال سائل شده است  
 عروج بعالم ملکوت نفرمودند و ولایت دوم آن است  
 که در پیرامون مخلوق نبوده و منحصر در صادر اول و اکمل و هنر و اول  
 یعنی ذات خاتم انبیاء روح العالمین فدا شده است و سلب  
 جعل این ولایت از جهت آن منظم رحمت آن است که پس از آنکه  
 مشیت خالق کردگار بر آن قرار گرفت که مخلوق را خلق فرماید  
 که آثار قدرت خود را بر ایشان ظاهر نماید و ایشان را بحدود و  
 بخشش خود بنواز داند و آنکه او را بشناسند و عبادت او پرورند  
 پس الوهیت او ظاهر و سلطنت او آشکار و هویدا گردد پس  
 بعلم خود و احاطه جمیع ذرات عالم امکان فرمود پس جمیع ذرات علینا  
 استعداد و قابلیت ذاتی در علم او ناقص و از جهت استفاضه  
 فیض بر وجه تاضل غیب قابل آمدند مگر ذرات کمر عم آن سید عالم  
 که از جمیع جهات بدرجه کمال قابل اقتباس و فیوضات ناقصا  
 حضرت ذوالجلال آمد پس آن ذات اصماته و باله است  
 مورد توجه خالق متعال شد و مخلوق اول عالم امکان گردید

و دهور ذبح و طاعت و عبودیت حضرت رب العزت حیات  
 فرموده تا با قضی مرتبه تقریب و اعلا درجه ترفع منظور نظم ملک  
 المملکت کردید پس قادر متعال از پر تو این نور عالم امکان را  
 خلق فرمود و این نور مکرم را واسطه و بانی و علت غائی جمیع  
 مخلوقات نمود و او را هر جمیع ماسوا و ولایت بخشید و  
 جمیع عوالم را در تحت ولایت و فرمان روائی او قائم گردانید  
 چنانچه هیچ فیضی از مبدأ فیاض هیچ مخلوقی نرسید مگر بقبول  
 ولایت او و هیچ کس مردود از فیوضات رب و دود نکردیده  
 مگر با نکار و ولایت او عرش عرش گردید و با علل و جری  
 رسید بسبب قبول ولایت آن حضرت و عرش عرش گردید با  
 تمکین ولایت آن سرور عالم ملکوت بقبول این ولایت  
 مبدأ و مرجع ظهور انوار ابرار گردید عالم ناسوت بعنایت  
 همین قبول مطرح جهام متبرکه که سابقین و مهبط نفوس و ذرات  
 عالم اسرار گردید حاصل هیچ ملکی از تحت ولایت آنحضرت  
 خارج نیست چه از عوالم اعلا و چه از عوالم ادنی و نسبت کل عوالم

بانی

در اصطلاح

عجم معنی

باعث است

و عبارت از امر

علت غائی

است

حائیه

در مقام ولایت او بالسواست پس خاتم النبیا و مقام  
 این ولایت شرف افزائی عالم ملکوت گردیدند اینست  
 که جبرئیل امین که بحسب ظاهر واسطه بین نبی برحق و خلاق مطلق  
 بود در این سیر تصور ورزید و در عروج زاید از مقام خود بایست  
 بزرگوار معتذر گردید و حضرت او را گذشت شد و معراج فرمود  
 و از این جهت است که بحسب واقع عند العقل والنقل در این  
 سیر معراج عالم بالا و ملا اعلیٰ بشرف قدوم العالی مقام  
 و مشرف گردید و چیز بی بر شرف آن بزرگوار نیست و در  
 سیر آن بزرگوار در عالم ولایت خود بوده و از تحت ولایت  
 خود در این سیر خارج نکر دیدند و شیم این بیان با اولیٰ نقل  
 این است که می بینیم در این عالم دانی و سلطنت جاری  
 که نشاء انتزاع عالم باقی و سلطنت حقیقی است که تا شخص  
 در نزد سلطان بمقتضای عبودیت و تکمیل خدمت مستحق  
 مقام اعلیٰ نکرده و شایسته مرتبه حکومت و ولایت نشود  
 شرف بمناسبت عالیه و خطابات علیه منکر و دهر قدر



مقام تقریب زنی کند بموضع اعلا و خطاب اسنا منتهی و  
 سرافراز میگرد و تا بمقامیکه شخص اول ریاست و مملکت  
 آن سلطان میگرد و دو ولایت کلیه بر همه اهل آن مملکت پیدا  
 میکند پس بعد از وصول باین مقام و حدوث این  
 ولایت کلیه پس هر قدر در آن مملکت سیر کند شرفی از برای  
 او حاصل نمیشود مگر اثر و ولایت او بر جمیع اعلای و ادانی و کثرت  
 مقام تقریب او بحضرت سلطانی بر کل بانی آن مملکت برآید  
 ثابت می شود پس معراج آن بزرگوار یک حکمت است آن هم آنست  
 که اثر تقریب کلیه و ولایت مطلقه آن سرور بر کل عوالم ملکوت  
 و ناسوت ظاهر و هوید گردد و هر چند بر شرف آن بزرگوار  
 چیزی نیافزاید و اینکه سائل در تحریر خود افاده کرده است  
 که هیولای مشرکه بجز ضمیمه ارضیه را دریافت عالم لا الهوت  
 و شرف ذات او پیش و وصول بآن مقام اسنا لا ممکن و  
 محال الی آخر اقال از قلت استعداد قوه علمیه و فکریه و علم  
 معرفت بذات و هیولای مقدس بنویس است

و ندانسته است که نهی و ای متبرکه آن بزرگوار نیز از جنس عالم  
اعلا و علیین بوده است کانه خلقت منوره نبوی رقیاس  
بر خلقت خود و سایر بانس ننوده و عروج بآن مکان است  
محال دانسته سبحان الله بآنکه هیچ چیز و مجرای قدرت  
آن محال نیست و الا قید در قدرت قدیر علی الاطلاق لازم  
می آید و حال آنکه اجماع جمیع اهل دین است که قدرت ذات  
حقیقی علی الاطلاق است و مع ذلک عجب است از این  
عبارت که میگوید و شرف لقای ذات اقدس و وصول  
بآن مقام است و لا میکن محال معلوم می شود که محل  
مقینی از برای ذات اقدس اله تعالی الله عن ذلک معین  
نموده و محال دانسته است که ذات مقدس نبوی بشرف  
لقای آن ذات اقدس در آن مکان با ترکیب و الایش نیک  
و صفات ارضی و حیوانی مشرف گردد و نفوذ بالله هیچکس از اهل  
حق مکان و جهت بر آن ذات مقدس رواند دانسته و نمیدارد  
و لا مکان و لا محل میدانند بی سوء فکر و اقتضای عجز و

عبد  
دلیل  
بر آنکه هر چه  
خلقت آن  
بزرگوار از عالم  
اعلا و علیین  
است اخبار  
طیفت است  
که بعضی از آن  
در مقصد چهارم  
از کتاب انوار الاله  
بصیرت گذشت  
و این اخبار را بهر  
تواتر از صحاح  
صحت وارد  
شده است  
در کتب معتبره  
علماء مثل اصول  
کافی و بصائر  
و کتب مجلسی  
و انوار نعمانی  
جزایری و طباطبائی  
و غیر این را کتب  
معتبره

باسانید  
عده ذکر شده  
شماره  
ساز علمای  
لام در آن  
شکلی که فرموده  
ست بلکه  
شان بر این  
عقدا جانند  
حاشیه  
منه

ناقصه خود و اغماض عین از آیات و اخبار شخص را این تناسخ کافیه  
می اندازد حاصل تحقیق در این مقام آن است که نسبت  
ذات اقدس اله به جمیع عوالم از حیث احاطه بالسویه است و از  
حیث جنسیت و شخصیت و مقارنه و مقابله و غیر آن از صفات  
ذوات امکانی نسبت به جمیع ممکنات چه پیغمبر آخر الزمان و چه  
آن منزله و مبرری بوده و هست کان الله ولم یکن  
معه شیئی و الا الان کما کان نهایت آن است که چون عالم  
اعلا مظهر رحمت نامنه و قدرت کامله اله است جل جلاله و  
اقتضای آن بقای دائمی است و فناء بر آن مترتب نمی شود  
و امکان آسایش بندگان خاص و مقربین با اختصاص قرار  
فرموده است و عبادت خانه ملائک و ساکنین ملائک و اعلا  
مقرر داشته و جنات نعیم در آن ابداع فرموده و  
عرش و کرسی در آن مصنوع شده و نسبت آنرا بابت  
افش خود داده است مثل کعبه و مساجد در زمین البته اختصاصا  
بالحکم ناموس که محل فناء و عناست پیدا کرده و الا کل عوالم چه

بیت -  
صحیح

عالم کمال و چه عالم نقص از عالم ملکوت و ماسوت در تحت  
 قدرت اوست و مطویات به همین اوست و او محیط است  
 بکل عوالم و اکبر و اعظم است از جمیع عوالم و اشیاء عالمی  
 نیست که بتواند احاطه نماید بذات اقدس او یا محل حلول او  
 شود و تا بتوان گفت صعود بسوی او یا مقارنه با او یا مقابله  
 با او و این عبارات بحسب ظاهر کفر صریح است و الحاد پست  
 و در هر کجا که تقریب ذکر می شود تقریب معنوی مراد است  
 نه مقارنه و مقابله ظاهری و دژ و تقریب ساحتی و مکانی  
 عاونا الله من سوء الاعتقاد و ما یورث الذمّة یوم التّمام  
 و قد فرغت من تسوید الجواب و انا الجیب محمّد علی  
 الخراسانی الطّیّب فی عاشور مریض  
 سنه الف و ثلاثمائة و اثنین  
 من الهجرة النبویة  
 سنه ۱۲۰۰

کتاب طب الفوار الالبصار و این رساله از  
 بهرام غفرانی است که در سال ۱۲۰۰  
 در مطبع غفرانی در کهن جیدر آباد  
 در مطبع غفرانی در کهن جیدر آباد  
 در مطبع غفرانی در کهن جیدر آباد

در مطبع غفرانی در کهن جیدر آباد و این بهرام محمد رفیع الدین غفرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

بر خیمیر مؤمنین صد اقت این پوشده مباد که چون رساله انوار الابرار  
 و رساله ملحقه با و جامع مطالبی بود که قدری از ایش بمسامع اهل هند و  
 دکن بعید بود بجهت آنکه کمتر جمیع مطالب حقیقه و یتیه و فضایل خاتم انبیاء  
 و آل آن سرور کوش ز د مؤمنین این ملک شده است پس  
 ممکن بود که راه زمان طریق حق و خل در مطالب آن نمایند و مؤمنین را  
 و در ورطه حیرانی و اشتباه اندازند لهذا بعضی از اهل ایمان رساله را  
 بنظر انور علمای ارض افدس عتبات عالیات کثرت الله امثالهم  
 که مدار دین مبین در کف ایشان است رسانیده پس آن بزرگوار  
 هم تصدیق بر حقیقه و صحت آن نموده و در اول رساله را تمهید و نظر  
 مع دستخط و مهر شریف خود مزین فرمودند چنانچه بر همان صورت  
 اصل نیز بخط احباب بکلی طبع و رآند و انا الله جمیع المؤمنین الی صراط مستقیم

بنایح دوازدهم پرشع الاول ۱۲۸۱

معلوم باد که بعضی از مؤمنین خواستش نمودند که تقریظات علما مد ظله هم در استخراج  
کتاب بخط واضح بالترجمه فارسی و هندی تحریر شود که هر کس از مطالعۀ آن بهره  
شود لہذا در اینجا نیز با ترجمتین در معرض تحریر در آمد

صورت تقریظات علمای اعلام بر سرانہ انوار الابصار این است کہ ذکر شود  
صورت تقریظ سرکار اعلم العلما حجة الاسلام مجتہد العصر والزمان نایب الامام  
جناب شهاب میرزا محمد حسن شیرازی \* متع اللہ السالین ببقائہ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

کسی کہ می شنود کلام را پس متابعت میکند و نیکیوتران کلام را  
جو گوید کہ سنتی بین کلام کو پس پیروی کردی بین بهترین اوست کلام

أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وَهَذَا أَحْسَنُ الْقَوْلِ

این کسان هدایت یافته گانند داین انوار الابصار بهترین قولهاست  
و ای لوگ هدایت یافته بین او رسید یعنی کما انوار الابصار حسیب معتمد کسی جائز

فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَأَحَقُّ الْكَلَامِ فَيَحْسُرُ اسْتِمَاعُهُ

پس متذکر است متابعت او و حق ترین کلام است پس نگوست گوش دادن و نیکی  
پس نزدای پیروی او کسی از حق ترین کلام ہی پس نیست ہی سنا او کما فی قول

فَإِنَّهُ تَالِيفٌ بَارِعٌ وَجَمْعٌ رَاجِعٌ وَكِتَابٌ

پس بدستیک این کتاب ایف است فاین برتالیفات و جمعی است لجمیع آمده از حسن و خوبی اولیائی است  
پس حق تعالی کتاب را ایف که تالیفات بر فانی ہی از جمیع ہی لجمیع عالی و عالی حسن و خوبی او کما فی

این کتاب

کتاب

کتاب



وَبِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ وَمِنْهُ الْهُدٰیۃُ اِلٰی سَوَآءِ الطَّرِیْقِ

وہ کتاب است توفیق وازاوست ہدایت بسوی راہ راست  
اور ساتھ اللہ کے ہے توفیق اور اس سے ہے ہدایت طرف راہ راست کے

### الاحقر محمد حسین الحسنی

صورت تقریظ سرکار شریعت دار حجتہ الانام مجتہد العصر والقرآن چناب  
صورت تقریظ سرکار شریعت دار حجتہ خلق مجتہد عصر و زمان چناب

مستطاب قاضی زاجبیب اللہ رشتہ مدظلہ العالی برانوار ابصار ہمیں تقریظ

مستطاب آغا میرزا حبیب اللہ رشتہ ہمیشہ رکھے اللہ سایہ بلند او کا اور پر کتاب  
سرکار میرزا است کہ گذشت کہ این بزرگوار رسم همان را اختیار فرمود

انوار ابصار کے ہی تقریظ سرکار میرزا ہے کہ گذری یہ بزرگوار ہی او ہی کو اختیار فرما کر  
در ذیل ان این عمارت تحریر فرمودہ اند و بہر شریعت مزین فرمودہ اند  
ذیل میں او کے یہ عبارت تحریر فرماتے ہیں اور ہر شریعت ہی اپنی مزین فرماں میں

الاقل الاواء حبیب اللہ جیلانی

صورت تقریظ سرکار شریعت دار عمدۃ الفقہاء والجمہورین رئیس الاسلام  
جناب فاضل شریعیانی دام ظلہ العالی برانوار ابصار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هٰذَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ اَخْوَانٌ يَنْشِئُ

این انوار ابصار کتابیت کہ نطق میکند حق و حق سزاوارتر است اینکه متنازع  
یہ انوار ابصار کہ کتاب ہے کہ گویا ہے ساتھ راست کے اور راستہ لاین ہی الی الی کہ پیر



لَا زَالَ مُؤَلِّفُهُ مُوَفَّقًا لِلصَّوَابِ مُؤَيَّدًا

ہمیشہ موفق باد مصنف این کتاب از برای صواب و ہمیشہ یاری کردہ باد  
ہمیشہ ہوئے مصنف و سکا تو یقین دیا گیا و اسطی صواب کی و ہمیشہ قوت دیا گیا ہو سکا

فَصْلُ الْخُطَابِ حَزْرَةِ الْأَحْقَرِ الْجَائِي

بفضل خطاب یعنی جدا کردن حق از باطل جائے دستخط

بفضل خطاب کے یعنی جدا کر نہیں دھتکے باطل سے

مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الشَّارِبِيَّانِي

صورت تقریر استیلا شریعت مدار عمدة العلماء العظام وزبدة الفقهاء و

المجتہدین الکرام جناب حضرت صاحب تحفہ الاسلام آقا میرزا ابوالقاسم طلبہ اعلیٰ

مظلہ العالی بر انوار الایضار معلومی تقریر فرمایا و تصدیق بر تقریر فرمایا  
ان برزگوار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِغَمِّ مَا سَجَّاهُ السَّيِّدُ السَّنْدُ الْعَلَامَةُ وَالْحَبْرُ

غیب و سچائی سے انچونہ نوشتہ است اور آقا علی بن ابی طالب زبیر دانا و عالم بزرگ  
نویسندہ و وہ جملہ کلمہ ہے سید سند علامتہ اور حبر

الْمُعْتَمَدُ الْفَهَامَةُ غَوْتُ الْإِسْلَامِ وَغِيَاثُ

اعتماد کردہ شدہ بسیار با غم معین اسلام پناہ  
معتد فہامہ مدوکار اسلام اور پناہ

الانام المولى المؤمن حضرت الحاج ميرزا

خلق صاحب اختیار بالانت حضرت حاج میرزا

انام آقای امین جناب حاج میرزا

محمد حسن العلامة الشیرازی متع الله

محمد حسن علامہ شیرازی خیر و خیرات داند

محمد حسن علامہ شیرازی نفع دیوی الله

المسلمین بفيض وجوبه لا يمتنع وجوبه

مسلمین بفيض وجوبه لا يمتنع وجوبه

مسلمین کو اونکی فیض وجود سے ساتھ اپنی احسان اور بخشش کے

في هاتين الكتابين الكتابين

این بزرگوارانچہ نوشتہ است در حاشیہ این کتاب

حاشیہ میں اس کتاب میں جو تصنیف ہے انجائلی یعنی مصنف اس کتاب

الأفضل الخروص عن الأوصاف

یعنی مصنفین کتاب کہ صاحب فضل است بر غیر خود کہ محتاج نیست در معرفت باوصاف

جو افضل اور ستیغہ ہیں اوصاف سے وہ کیا ہے جسکو لکھا ہے جناب

تقریظ صدر من اهله وصادق

این تقریظ سرکار میرزا تقی علی است کہ صادر شدہ است از اہل خود و مقارن شدہ

مدرج نے ایسے تقریظ ہے کہ صادر ہوئی ہے اس کے اہل سے اور اپنی

محلہ في ذلك الباب وتمدح مقرون

محل خود اور این باب یعنی انچہ در کتاب بیان شدہ است و مدحی است مقرون

جگہ پائی ہے اس باب میں اور تعریف ہے مقرون

بِالصِّدْقِ وَالصَّوَابِ عَمْرِي عَنْ وَصْمَةٍ

بصدق و صواب خالی است از عیب

براسته و صواب خالی ہے عیب

السَّيِّئِ وَالْإِرْتِيَابِ فَطَوَّبِي لَهُمَا وَحَسَنُ

شکست و گمان پس عیب حاصل باد از برای علامہ شیرازی و مصنف کتاب

شکست اور ہمت گمان سے پس عیب حاصل ہوئے اوند کو مفرط و مصنف کلمہ

مَا بِي وَلِعَمْرِي إِنَّ الصِّفْتَ الْعَلَامَةَ

و عاقبت تیر و قسم بجان خودم اینکه مصنفت کہ علامہ است در علم

اور آخرت کی نبی اور قسم کہ ماہومین اپنی جاہلی تحقیق کہ مصنف علامہ

وَلَا مَوْلَافَ الْفَهَامَةَ لَقَدْ أَحْسَنَ وَاجَادَ

و مؤلف کتاب کہ فہامہ است ہر آیتہ خوب بیان کردہ است و طریق

اور مؤلف فہامہ نے ہر آیتہ نہایت خوب بیان کیا ہے

وَلَيْغَمَ مَا أَفَادَ فِي تَفْصِيحِ الْمَرَاتِبِ وَالْمَقَامِ

نیک پیویدہ است و خوب افادہ کردہ است در تفصیح مراتب و مقام

اور جوہر است کی ہے اور خوب ہے جو اوس صنف فایزہ و پاک تحقیق مراتب و

وَتَوْضِيحِ الْمَطَالِبِ وَالْمَرَامِ فَيَلْبَغِي لِمَنْ

و توضیح مطالب و مقاصد پس ہر اور راست از برای

مقام بین اور روشن کرنے مطالب اور مرام بین پس جو ہے اوس

يَسَّكَ مَسَلَكَ الرَّشَادِ وَيُنْهِجُ مَشْهَجَ

کہ برود بر راہ رشد و حرکت کند بر راہ

مخلص کو جو چلے راہ ہدایت پر اور قدم رکھے راستہ

السَّادِ اِنَّ يَتَلَقَّاهُ بِالْقَبُولِ وَالْاِيتَابِ

صلح اینکه اخذ کند این کتاب بقبول و متابعت

راستی پر یہ امر کہ کیوسے اس کتاب کو ساتھ قبول اور متابعت اور

وَالْاِيتَابِ نَسْئَلُ اللّٰهَ اَنْ يَشْكُرَ

والقبول سوال میکنم از خداوند کہ جزای نیکت دهد سعی اورا  
ہیرومی کے سوال کرتے ہیں ہم خدا سے اس امر کا کہ مصنف کے اس سعی کے عین

سَعْيِهِ وَسَكَدَ دَخَلَ الْعَوِيصَاتِ

و با صواب کند در حل مطالب مشکہ

اوسے جزای نیکت دیوی اور با صواب رکھے کہولنے میں مشکلات کے

رَايَةُ فَاَيَّةُ لَطِيْفٌ رَوْفٌ وَعَلَى عِبَادِهِ

رای اور پس بدرستیکہ خداوند لطیف روف است و پر بندگان خود

رای اوسکے پس بحقیقتکم وہی خدا کرم کرنوالا اور روف ہے اور

مِنْ فَضْلِهِ عَطَوْتُ فَطَوُّنِي لِلْمَوْلَفِ

از فضل خود بخش مہربان است پس عیش کو ارا حاصل باد از برای مولف کتاب

اپنے بندوں پر اپنے فضل سے مہربان ہے پس عیش طیب حاصل ہوگا و عظمی

وَمَا الْفَحْرَةُ خَلْفَ الْاِمَامِ الْحَامِدِ

و انحرہ تالیف او نوشتہ است این تقریظ را ولد امام جہاد کسندہ و فرزند

مولف اس کتاب ہے اور واسطی اوسکے جواسنے تالیف کیا ہے لکھا ہے اس تقریظ کو

وَسَلِيلُ الْعَلَامَةِ الرَّاهِدِ خَلْفَ اَيَّةِ اللّٰهِ

علامہ علامہ زاید خلف آیت اللہ

ولد امام جہاد کرنوالے نے اور فرزند علامہ زاید نے خلف آیت اللہ معرو

# المدعو بحر العلوم الطباطبائي أبو القاسم

نخونده شده بحر العلوم طباطبائي ابو القاسم

مردوف بحر العلوم طباطبائي ابو القاسم

## الحسين الحسيني الطباطبائي

حسين الحسيني طباطبائي

حسين الحسيني طباطبائي

بسمه تعالی چون مصنف کتاب انوار الابصار رساله نوشتند در جواب  
مسائلی که سید شارحین عظیم ابدی سوال کرده بود آن مسائل  
از جناب ایشان و آن رساله شده بود بر رساله شارحین  
بعضی از مؤمنین آن رساله را نیز بنظر علمای اعلام رسانیدند پس  
این بزرگواران تقریظ و تمهید بر آن رساله مرقوم فرمودند و  
بهر سزاواریت مزین فرمودند پس مناسبت شد که آن تقریظ  
و تمهید در معرض تحریر درآید

صورت تقریظ و تمهید سرکارش رعیت دار مجتهد العظمی  
حجة الاسلام جناب مستطاب سید میرزا ابو القاسم طباطبائي  
مد ظله العالی بر رساله شارحین

## بسم الله جامع العلماء و رتبة الانبياء

بنام خداوندی که فرار دهند است علمای و ارثان  
سایه نام او پس خدا که جو کرینو الاسته عالمگو و ارث است

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُفْضِلِ إِدْرَهُمْ كُلِّ دِمَاءٍ الشَّهَادَةِ

و حمد از برای خدا یک تقدیر دهنده است یا همه ادوات ایشان از خون نامی هم  
اور حمد ہے واسطی ایسے خدا کے جو فضیلت دینی والا ہے سچا ہے علماء کو اور خون کے

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الرُّسُلِ

درست و درود بر اشرف پیغمبران  
اور صلوہ و سلام نازل ہوئے اشرف پیغمبروں کے

وَسَيِّدِ الْأَصْفِيَاءِ مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ إِلَى كَافَّةِ

دستید برگزیدہ شدہ گان محمد کہ بر انجختہ شدہ است لبوی همه  
اور دستید برگزیدہ و نیک محمد پر جوید است کرینکہ سچا ہے کئے طرف حق

أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَعَلَى إِلَهِ الْغَرَامِيَّةِ

اہل زمین و آسمان و بر ال او کہ سفید رویان  
ال زمین و اہل آسمان کے اور افغان پر جو سفید رو اور باریکہ

الْأَتْقِيَاءِ الَّذِينَ صَبَرُوا فِي الْمَشَاقِّ وَ

د صاحبان برکت و ہر ہمیز کاریند کہ صبر کردند در سوار و شفقت  
ادہ ہر ہمیز کار بہین جہنوں نے صبر کیا مشفقون بہین اور او نہایا

مَحْتَلُوا وَجُوهَ الْأَذَى مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالْحَسَدِ

و محتمل شدند اقسام اذیت ہر از اہل سرش و حسد  
محہ طرکے اذیتوں کو صاحبان بغاوت و حسد

وَالِشَّقَاقِ وَالنِّفَاقِ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى عَدُوِّ

و شقاق و نفاق و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان  
و عداوت و نفاق سے اور لعنت خدا کے ہوئی او کی دشمنوں پر

الْمُطَرِّدِينَ عَنْ رَحْمَةِ اللَّهِ الْخَلَاقِ وَبَعْدُ

کہ برزد و سدا اند از رحمت خداوند خلاق و بعد  
۹۰ دور کے ہوسا ہیں رحمت خداوند خلاق سے اور بعد

فَقِيرٌ حَتَّى عَلَى كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ وَمَنْ

پس محضے مانند بر ہر نزدیک و دور و کسیک فراداد کو کشا  
حد و قوت کے پس پیشہ فرج ہر نزدیک و دور اور اوس

الْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ أَنْ جَنَابَ الْعَالَمِ

و حاضر و وارو عالمہ جناب عالم  
شخص پر جسے کان لگا کر دل سے سنایا یہ امر کہ تحقیق کہ جناب عالم

الْعَامِلِ وَالْفَقِيهِ الْكَامِلِ وَالْمُجْتَهِدِ الْبَلَّ

عال عامل فقہ کامل و مجتہد کثیر الخیر  
عامل اور فقہ کامل اور مجتہد نیکو کار

الْمُهْدِيَّ الْبَاذِلَ ذِي الْفَضْلِ الْجَلِيِّ

مظہر الاخلاق بذل کسبتہ صاحب فضل ظاہر  
بالتذیب سخی روشن فضل

حَضْرَتِ الْمُؤَلَوِيِّ الْجَاحِ شَيْخِ مُحَمَّدٍ

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی  
حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

الْحِزِّ الْإِسْلَامِيِّ دَامَ غَلَاةُ وَزَيْدٌ بَيْنَ الْأَعْلَامِ

نور اسانی دائم باد بلند است او و زاید باد در میان علمائے  
نور اسانی ہمیشہ ہوے بلند ہی او کی اور زیادہ ہوئی علمای

ترجمہ  
مؤلف

سَنَاءُ مِمَّنْ لَا تُخْفَى مَرَاتِبُهُ السَّامِيَةُ وَمَقَامَاتُهُ

ارتقاء مرتبہ او از کسائی است کہ مخفی نیست مراتب مرتفعہ او و مقامات

ارتقاء او نکا اولو کون میں سے ہیں کہ جنکی نہیں ہے یہی ان مراتب بلند اور مقامات

الْعَالِيَةِ فِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْفَضْلِ

عالیہ ام در علم و عمل و اجتہاد و فضل

عالی علم اور عمل اور اجتہاد اور فضل

وَالْوَرَعِ وَالسَّدَادِ عَلَى أَخْلَاقٍ مُنْصِفِينَ

و ورع و صواب در قول و عمل پر یکجہیں از منصفین

اور تقوی اور راستے قول اور عمل پر یکجہی شخص پر منصفین سے

مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالرِّشَادِ قَائِمٌ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ

اہل علم و صلاح و قسم بخدای تعالیٰ انکہ

علم و راستہ والوں سے اور قسم ہے اللہ تعالیٰ کی

جَلَالَةُ قَدَرِهِ أَجْلَى مِنْ أَنْ تَبِينُ وَتُظْهِرُ

جلالت قدر او ظاہر تر است از انکہ بیان شود و ظاہر گردد

جستجو کہ ادنی جلالت قدر روشن زاد ہے اس باب سے کہ بیان و ظاہر ہو

وَبِالْإِشَارَةِ أَظْهَرُ مِنْ أَنْ تُشْرَحَ وَتَذَكَّرُ

و بجاہر شان او ظاہر تر است از انکہ شرح شود و ذکر گردد

بجاہر سے اور بزرگ شان او کی زیادہ کہلے ہوئے ہے اس امر سے کہ شرح

كَيْفَ وَجَنَابُهُ دَامَ ظِلُّهُ مِنْ أَسَاطِينِ الْعُلَمَاءِ

کہنہ و حال انکہ جناب او دام ظلہ از اساطین علما

بجاہر سے اور ذکر میں آئے ایسا کیونکر نہ ہو حالانکہ وہ جناب ہمیشہ او نکا سایہ تراست



الاعلام واجلاء الفضلاء العظام والعجب

اعلامند و از بزرگان فضلاء عظامند و عجب

اعلام اور بزرگان فضلاء عظام میں سے ہیں اور بزرگان

کل العجب خفاء مراتب ذلك العالم السام

کل عجب است پوشیدہ کے مراتب این عالم بلند

عجب ہے چھپے سے مرتبوں اس علامہ عالی

المقام على بعض الخواص والعوام مع

مقام بر بعض خواص و عوام با ضرب ایشان

مقام کے بعض خاص و عام لوگوں پر باوجود درجہ

من حضرته وادراهم فين مصاحبتهم

از حضرت او و ادراک ایشان فیض مصاحبتہ اورا

انجذاب سے اور ادراک فیضان صحبت آنحضرت کے تا ایک

حتى الامرهم الى اختيار مثل جنابه

تا انکہ کشیدہ است امر ایشان بسوی آزمائش مثل جناب او

رجوع ہوئے وہ طرف امتحان لینے ان جہت سے کے ساتھ جواب

باجوبة تلك المسائل ودفع تلك الموهومات

بجواب ہائے این مسائل و دفع این توہمات

طلب کرنے ان مسائل ای مسائل شاریہ کے اور بدلائل دفع کران

بالدلائل ولعمري ان ذلك الحجاب المحرو

بدلائل و یحکم خودم قسم ایک این جناب کے غیر محتاج است دروغ

توہمات کے اور قسم ہے مجھ اپنی عمر کے تحقیق کہ یہ جناب مستغنی

عَنِ الْاَوْصَافِ مِمَّنْ عَلاَقَةُ امْرَاةٍ وَتَعَالَى شَانُهَا

در معرفت باوصاف از کس نیست که عالیست قدر او بلند است شان او  
الصفات اود لوگون بین سی من که چلی قدر عالی ہی اور شان بلند ہی

عَنِ التَّعَرُّضِ لِمِثَالِهَا بِطَاقِ الْبَيَانِ فَضْلًا

از اینست که متعرض شود از برای میثال این سائل به بیان بزبان چه جاست  
ان جیس سائل کے جواب دینے سے زبان سے چه جاست

عَنِ تَرْفِيهِهَا وَتَرْسِيمِهَا بِذَلِكَ الْعُنوانِ

نوشتن آن آجوبه و تحریر آن باین عنوان و شاید عجیب یعنی  
لکھنا اور تحریر فرمانا باین عنوان اور شاید وہ جناب

لَعَلَّه زَيْدٌ فَضْلُهُ اضْطَرَّ بِبَعْضِ الْوُجُوهِ

مصنف زید فضلہ مضطر شدہ است بعض اوجوه  
او کا فضل زیادہ ہوئی مجبور ہوئی ہوں بعض وجہ سے

إِلَى التَّعَرُّضِ لِلْجَوَابِ كَمَا أَسَارَ الْيَدُ فِي

بسوی متعرض شدن از برای جواب همچنانکہ اشدہ کردہ دست ببولی  
طرف لکھنے جواب کے جیسا کہ او ہون نہ کی طرف اشارہ کیا ہے

أَوَّلَ الْكِتَابِ فَكَانَ أَجْرُهُ إِشْءًا لِلَّهِ تَعَالَى

مراول کتاب پس عیب شد اجراء انشاء اللہ  
اول کتاب میں ای سائل تیار یہ میں پس ہوتے اجراء کا انشاء اللہ

عَلَى اللَّهِ الْوَقَابُ وَكَيْفَ كَانَ فَكَمَا لَنَسْ

پر خدا کے وہاں و کیف کان پس ایچہ نوشتہ است  
اللہ وہاں پر اور ضبط ح اہو ہو پس وہ سب بکولکھا ہے اور نوشتہ است

فِيهِ ذَلِكَ الْمَوْقِفُ لِلثَّوَابِ فَهُوَ مَقْرُونٌ

مصنف در این رساله شارح را جوابا این صنف که المومنین داده شده است  
این سائل شمارید من اوس صواب کی لوفیق دی گئی نه پس و چه

بِالصَّحَّةِ وَالصَّدَقِ وَالصَّوَابِ فَطَوْبَى

از برای او اب پس ان جواب با مقرون است بصحه و صدق و صواب پس  
مقرون بصحت و راستی و صواب پس علیین

لَهُ وَحَسَنُ مَا ابٍ وَلَمَنْ صَدَقَهُ وَتَبِعَهُ

عیش طیب باد از برای او و سب کوئی مرجع دار برای کسیکه  
طیب ہوئی واسطه اوس مصنف کے اور سبکے اخبرتے اور واسطے اوس

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَطْيَابِ بِمَجْدٍ وَاللَّهُ الْأَخِيرُ

لصديق کند اور متابعت کند و از ارمومنین اطياب بحق محمد و آل محمد که انما  
سحق کے جو اوس حسن اب کے لصدیق اور پیروی کرے بالکثر ترین

الْأَنْجَابِ حُرٌّ بِأَمْلَاءٍ مِنَ الْخَاطِئِ خَلْفِ

و نجیب با بند نوشته شده است با ملأء از خاطی  
مومنین سے بحق محمد و آلہ الاخير الانجاب کہا گیا ہے مذکور سابقہ املا

الْجَاهِدِ وَسَلِيلُ الْعَلَامَةِ الزَّاهِدِ حَسْبُ

جہاد کنندہ و ولد علامہ زاهد صاحب  
خاطی خلف جہاد کرینوالے اور ولد علامہ زاهد صاحب کتاب

الرَّيَاضِ وَخَلَفَ آيَةُ اللَّهِ بِحُجْرِ الْعُلُومِ الطَّبَا

کتاب ریاض یعنی شرح کبر ولد آیتہ اللہ اقا سید محمد بحر العلوم طباطبائی  
ریاض یعنی شرح کبر اور بیٹے آیتہ اللہ بحر العلوم طباطبائی کے

طباطبائی ابوالقاسم الحسینی الحسینی الطباطبائی

ابوالقاسم حسینی طباطبائی

صورت تقریظ سرکار فضل العلماء والمجتهدین حجة الامام جناب

شریعت مدار فاضل شرابیانی مدظلہ العالی برسالہ نثار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا الْجُمُوعُ الْعَلِيفُ وَالْمَوْلُفُ الْمُسْنِفُ

این مجموع لطیف یعنی فاضل غیر سہل الفہم وجمع شدہ مرلف

یہ مجموعہ لطیف اور مؤلف بلند قدر مشتمل ہے

مُشْتَمِلٌ عَلَى اخْتِصَافَاتٍ فَائِقَةٍ وَتَدْقِيقَاتٍ

بلند منزل است برحققتات فائزہ ہر تحقیق و تدقیقات

ایہ تحقیقات فائزہ اور تدقیقات عمدیہ لکھی ہیں

رَائِقَةٍ وَكَاتِبٌ خَفِيَّةٌ وَلَطَائِفٌ بَهِيَّةٌ

خالص زیبارہ و نگاشت خفیہ بر غیر صاحب استدلال طائفیکہ حسن

اور نکاتون بارکات اور لطایف روشن اور فضیلتون ظاہر پر کرم

وَفَضَائِلُ جَلِيَّةٌ مَا يَشْهَدُ لِمَوْلَانِ

اولعب اور زندہ است و فضائل ظاہر و ہدایا از کج شہادت مہدی ہدایت

دینے ہیں اپنے مولف کے علوی رتبہ اور زیادت فضیلت

برای تصنیف از این صاحب

رتبہ اور زیادت فضیلت اس پر کرم و چہ جناب او تا و دین سے

وَالْبَالِغِينَ مِنَ الْاجْتِهَادِ إِلَى اَوْضَحِ مَا

و از آنکه رسیده است از مقام اجتهاد بسوی اوضح چیز است از  
اور پس چنانکه گویند از این اجتهاد که اوس انتهایی درجه پر جوهر و مقصود

بِرَادٍ وَلَعَمْرِي لَنَّهُ قَدْ اجَادَ فِيهَا اَفَادَ

مقام اجتهاد که اراده میشود و هر آینه قسم بجان خودم که این مولف و نویس  
چون است و در قسم و محبت این عجز که تحقیق که انکساب نه

وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

بیان کرده است در آنچه بیان کرده است و آنچه ذکر فضل خداوند است  
حقیقت بین اوس امر بین جو او مبولان نه بیان کیا است و در همه خدا

حُرَّةُ الْاِحْقَرِ الْجَانِي مُحَمَّدٌ الْبَخْفِ السَّرَافِ

که میدید و او را هر کس بخواد نوشته این متنی و تقریظ را  
فضل و یتا چه خدا جگر جا هتا چه لکها چه اسکو

تَمَّتْ اَيْنَ تَقْرِظَاتِ دَر حَاشِيَه اَيْنَ

دو کتاب بخط و مهر این بزرگواران

در نزفج صنف موجود است هر کس بخواد بزرگواران آن شریف

بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول ۱۲۸۰

تقدیر  
چون است  
که

# بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين \* والصلوة على محمد وآله الطاهرين وبعد  
چنین گوید بنده ایثم فانی محمد علی الطیبی الخراسانی که این رسالت است  
در اثبات نبوت خاصه یعنی نبوت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله  
— بدلیل عقل صرف بجهت آنکه گفتگوی ما در این رساله متوجه کلیه  
ادیان است از نصاری و یهود و مجوس و بت پرست و غیر آن  
از کسانی که قائلند بوجود صانع متعال و واضح است که دلیل  
نقل و اتنی در الزام ایشان نیست \* و این نوع استدلال که در  
این رساله شده است از موهوباتی است که واهب علی الاطلاق  
این فقیر را بآن تخصیص فرموده است و منت گذاشته است  
وله الحمد \* و هیچ کس از علمای اسلام که ثناء الله امثالهم  
در کتب خود از این طریق استدلال نفرموده اند و این طریق است  
که هر کس با بضاف باشد از هر دین و آئین و در مقام بجا ج و تقصیب

نباشد و تحقیق کند در فهم آن علم و جزم بحقیقت دین اسلام پیدا نخواهد  
 کرد \* \* \* و در واقع این رساله محبتی است باطنی و سیه منی است  
 قاطع بر جمیع ادیان و مذاهب و بهمین مناسبت نامیدم او را  
 بالسیف القاطع والبرهان الساطع \* \* \* و چون اثبات نبوت  
 خواسته موقوف بر اثبات نبوت عامه است \* پس در مقام  
 اثبات آن بطور اختصار میگوئیم \* که چون ملاحظه کردیم  
 این عالم کسیر که نزد ما مشاهده است و مشتمل است بر هزاران  
 مخلوقات مختلفه متنوعه و انواع متنوعات متفرقه متشده که  
 کل آنها بوجه حکمت آفریده شده است و در کمال تعان و تکام  
 خلق گردیده که اعداد آنها لا تعد ولا تحصى است که اگر بنحوا هم  
 یکنقصی از خلقی از این مخلوقات و اجزاء بدنی یا غیر بدنی آنها  
 کنیم بنحوا هم توانست \* آسمانی خلق فرموده است  
 مشتمل بر نجوم که بآن اضواء نور و منو ظلمت فرماید و در آن شمس و قمر  
 ابداع نموده که شب و روز از آن احداث فرماید \* پس در  
 خلق فرموده مشتمل بر عناصر اربعه از جهت آرام گاه مخلوقات خود در آن

بهر ارجحتم لطیفتر قرار داده تا انسان و غیر آن از مخلوقات بتوانند  
 اثر استنشاق نمایند تا باعث انقباض و انبساط آلات  
 تنفس ایشان گردد و حیات بر آن مترتب گردد و مانع از انقلاب  
 و تحولات ارجحائی بجائی نگردد و زکی مناسب آلات نظریه بآن  
 عنایت فرموده که منافعی دیدن نباشد + آب را خلق فرمود  
 نه بطافت بهو که امکان تصرف در آن محال شود و نه بکثافت  
 ارض که از صلاحیت انتفاع لازمیة آن خارج شود و آنرا صالح الارض  
 فرموده که جمیع لوازم حیات بر او مترتب گردد + زمین را  
 سخت و صلب مقرر فرموده که باعث امکان سکونت خلق گردد  
 و انواع اشجار و ثمرات در او از جهت منافع مخلوق مسکون گردد +  
 آتش را در کمال حرقت ابداع فرموده که رفع اکثر احتیاج خود را را  
 نموده بمبرامات خود فایض گردند + هر مخلوقی را اجزاء بدنیه  
 و صوریه او را بمنجی مخلوق نموده و هر جزء را در محل خودش قرار داد  
 که هیچ حکیم بدبختی تواند در آن نقصی و نقصی پیدا نماید +  
 انسان را که اشرف مخلوقاتست خلق فرمود و کل بایحتاج او را از



حواس ظاهریه و باطنیه و اجزاء بدنیه و صورتیه بر پنج اتم و کمال باو  
 عنایت فرموده و در هر جزئی از اجزاء هر مخلوقی بی نهایت آثار  
 قدره و آثار حکمت ابداع نموده پس البته عقل با اقتضا میکند که همچنین  
 کبیر مثل بر این قدر مصنوعات و مبدعات محکم متقنه بوجه حکمت  
 خود بخود پیداننده است و خالق و صانع دار و حکیم و مدبر و  
 مرید و مختار و بی نیاز از جمیع مخلوقات در کمال قدرت و کمال حکمت  
 و هیچ جهته نقضی در او نیست و پنج امری لغو و بی فایده از او صادر  
 نمی شود و نشده است چه که هر اثر و دلیل بر مژوثر است و هر صنع  
 و دلیل بر صانع \* و چون مصنوعات او بوجه حکمت است  
 البته دلیل تام است بر آنکه آن صانع هم حکیم است و هم مدبر \*  
 و پس از اینکه این همه مصنوعات که تعداد آن از حد امکان  
 خارج است بطهور آورده است البته آن صانع حکیم در کمال قدره  
 و توانائی است و مرید است و مختار و بی نیاز \* پس بعد  
 علم بوجود همچنین صانع مدبر حکیم و ناچون نظر نماییم در این مخلوقات  
 این عالم تا سوت می شنیم از انسان هیچ مخلوقی اشرف و اکرم

نشده است که صاحب عقل و تدبیر و هوش و قوه ناطقه باشد و قابل  
 این باشد که خدای خود را بشناسد و عبادت او نماید و می بینیم  
 که این انسان از هر شیئی از این مصنوعات این عالم اشباع حاصل میکند و  
 هر چند بواسطه و وسایط باشد و هیچ مخلوقی در خلقت وجهه اشباع  
 خود محتاج بانسان نیست پس خواهیم دانست که خلقت این عالم بالوانم  
 آن از جهت این مخلوق اشرف خلق شده است و متصرف این مخلوق و ادا  
 شده است و پس عقل البته محال می بیند که این همه مصنوعات  
 و مخلوقات از جهت وجود این نوع از مخلوق خلق شود و هیچ غرض از خلقت این  
 مخلوق مقصود نباشد چه که خلقت هر شیئی را در این عالم فهمیدیم که از جهت  
 این وجود اشرف است و پس البته عقل حکم میکند که همچنین  
 صانع حکیم قادر بر دانا باید مقصودی از خلقت این مخلوق نیز داشته  
 باشد تا آنکه این همه مصنوعات لغو و عبث لازم نیاید و چون از برای  
 افراد انسان را این بآن مقصود نیست از جهت عدم استعداد فعلی هر  
 چند بحسب قوه همه مراتب استعداد در وجود انسان مضموم و مکنون  
 شده است و پس البته این خالق و صانع باید شخص را

که قابل مخاطبه با حضرت او باشد از جنس ایشان که باعتبار قابلیت و  
 استعداد و فعلی قابل مخاطبه او باشد و باعتبار جنسیت و نتیجه مناسبت  
 ابلاغ باین مخلوق باشد ارسال نماید تا اینکه جهات تکمیلی که باعث  
 ترقیات این نوع است که بآن ترقیات بتدریج قابل مخاطبه و  
 با مالک الملک کردند و بلا واسطه استفاضه فیض از مبدء فیاض  
 نمایند و سرچند در نشاء دیگر باشد بایشان برساند و ایشان را  
 از وادی جهالت براند و بمقصودات خود عالم فرماید و  
 همچنین شخصی تعبیر از او شده است به نبی و رسول و در فارسی  
 پیغمبر و چون مرتبه نبی و رسول مرتبه ایست بلند منصبی است  
 از جمله چه که خلافت و نیابت است از جانب سلطان حقیقی  
 و ریاست الهیه است بر کل خلق البته باید با دلیل و برائی باشد که  
 آن دلیل و برهان در پیغمبر و مکن نباشد تا آنکه بآن برهان مدعا  
 خود را ثابت نماید و غیر هم نتواند ادعای مرتبه او نماید و امر  
 بر خلق مشتبه سازد پس تا این قدر که او را نبوة مطلقه  
 میگویند از روی محتمل ثابت است و هر کس انکار نماید البته از

عند عتقا و اولو الالباب خارج است و گفتگوی مابا او نیست  
و چون که این دنیا را خداوند متعال از جهت خلو و خلق نکرده است و  
مبلغ معینی که از عمر گذشت باید بمقرر صلی و دار همیشگی خود رجوع نماید  
پسین بعد از بنی حجت ظاهر معجزة با هر در میان است باشد که  
حافظین شریعت او و خلفای طریقه او باین حجت و معجزة حفظ دین  
نمایند و حجت بر همه کس قائم فرمایند و الا دین او باندک وقتی محل انکسار  
و پایمال شبهات اغیار و اشرا خواهد گردید و آن مقصود خدائی  
عاطل و باطل خواهد شد و ضرور است که این حجت در میان ایشان  
باشد تا زمانی که بخواد خالق متعال باز پیغمبری را ارسال فرماید یا  
همین طور امر بنیاست بگذرانند و پس ذی شعوری بنی تواند انکار  
این مراتب نماید پس نتیجه این سیانات تا این مقام این  
می شود که مالک الملک حکیم علیم قادر بر هر شیئی متصف بجمع صفات  
کمال موجود است و از مقتضیات حکمت و سایر این صفات  
آن است که این خلق را حبث خلق نکرده باشد و مقصودی از  
وجود ایشان داشته باشد که نفع آن عاید بخود بندگان باشد

از جهت عدم احتیاج او و آن مقصود را باید توسط شخص کاملی که قابلیت  
رسالت از جانب او داشته باشد تحقق بپرساند و آن رسول باید صاحب  
معجزه باشد که پیمبری خود را بآن معجزه اثبات نماید و آن معجزه  
حجت او باشد بر خلق تا امتداد پیمبری او و باید در هر زمان تار و زقیان  
یا پیغمبر یا نبی و حجت آن پیغمبر موجود باشد از جهت ارشاد خلق و نبی  
شود زمانی که حجت در میان خلق نباشد و هر امتی که در میان ایشان  
حجت خدائی باشد پیمبران امت بر حق است و نبی و رسول  
وقت است و آن امت بر منہاج شریعت حقه اند و هر امت که قهراً  
و اذعان داشته باشد بعدم وجود حجت در میان خود +  
آن امت بر باطل است و هر چند پیمبر او بر حق بوده است  
از جهت آنکه ذباب حجت از هر دین دلالت بر منسوخ شدن  
آن دین میکند چنانچه در پیمبران سابق ما دایمکه شریعت ایشان  
منسوخ نشده بود و اب و حافظین شریعت بودند صاحب  
معجزات و کرامات و فرق عادات که هر کس میخواست متدین  
بآن دین شود ایشان باعث ارشاد او می شدند و جهت الیه را عباد

بر او ثابت می فرمودند و این جاری بود تا زمانی که پیغمبر دیگر معجوت  
 میشد آن وقت آن حجت و نیابت از آن امت منقطع می شد و آن  
 حافظین شریعت منقرض میشدند و حجت اعجازی بر پیدای آن رسول تازه ظهور جا  
 می شد پس ثبوت حقیقه هر دین موقوف بر وجود حجت است و عدم وجود  
 حجت دلالت بر عدم حقیقه آن دین میکند و هر چند اصل آن دین هم حق  
 بوده ولی دلالت میکند که آن دین منسوخ شده است و حق بحسب وقت و  
 بآن دینی است که حجت در میان ایشان موجود است پس از این مقدمه  
 معلوم شد که در هر زمان حجت خدائی واجب و لازم است که در میان  
 خلق باشد که اگر نباشد خلاف حکمت خلاق عظیم و عقل صریح است ۴  
 پس مثل شمس در وسط السماء واضح میشود و حقیقه دین اسلام و بطلان و  
 نسخ سایر ادیان بنوعیکه محل انکار نمی ماند و هر کس ادنی شعوری داشته  
 باشد انکار این مطلب نمی تواند کرد و تقریر آن بطور ایفاء این است  
 که در این زمان جمیع ادیان از کتابی و عنبر کتابی معین و محصور است  
 و هر چند مذاهب و سبک در تحت این ادیان است غیر معدود و مخصوصا  
 و کثرت کثرتی با الان با ادیان است و در کم شهری است از سواد اعظم

از عیسوی و موسوی و مجوس و مسلمان و غیر این از سایر ادیان نباشد  
که پس از تحقیق و تمیز از حجت در دین ایشان محل مشقت و تکلیف گردد  
که هرگاه از اهل جمیع ادیان بپرسیم که الان حجتی که اثبات دین خود را بان  
توانید نمود که معجزه پهنه شما باشد و کسی دیگر از خلق نتواند بمثل آن بیاورد  
آیا در میان شما هست خواهیم شنید اقرار خود ایشان را که همچنین حجتی  
و معجزه در میان ما نیست و هر یک از ایشان تمسکشان ببقایانی است  
که مفید فایده از جهت غیر اهل دین ایشان نیست ولی اگر از دین اسلام  
سؤال کنند و از اهل آن حجت طلب نمایند باز بلند خواهند گفت  
که حجت خدائی الان در میان ما حاضر و موجود است و آن قرآن  
مجید است که بر وجه اعجاز و حجت بر غیر از جانب خلاق متعال  
نازل شده است و تالیف و تنسیق او بر وجهی شده است که از  
عهد بشر نیست که اتیان بمثل آن یا قطع نظر از خصوصیات فصاحت  
و بلاغت و ملاحظاتی که در آن ابداع شده است که اهل لسان بر آن  
مطلقند و مجزیه می دهند و تنسیق آن بر وجهی است که از زمان حضرت  
رسول تا این زمان که از هزار و سیصد سال متجاوز است آن قدر کتب

عریضه تصنیف و تالیف شده است که اگر در شهری بریزند آن شهر از آن  
 کتب پر میشود و هر کس هم خواسته است که تالیف کتاب خود بر  
 وجهی نماید که مشابه بقرآن باشد و با وجود این ممکن نشده است و در  
 تضاعیف کتب مصنفه مصنفین یک آیه که ذکر میشود از جهت شایسته  
 و یا اقتباس یا غیر آن ظاهر و هویدا است که این آیه جز این کتاب نیست  
 و از هیچ کس این کتاب خارج است و تالیف و تنسیق این اطواق  
 بشری و ن است حاصل آنکه الان هیچکس از اهل دیان  
 ادعائی کند که حجت فعلی در دین ما موجود است و معجزه پیغمبر حاضر  
 غیر از دین اسلام که همه مخلوق این کره ارض و ساکنین روی  
 زمین میکنند که دین ما نسخ همه ادیان است و حجت خدائی که  
 معجزه پیغمبر است در میان ما موجود است و آن قرآن شریف  
 است که مؤلف از بسیت و نه حرف است که همه خلق بآن تکلم می  
 کنند و مع ذلک هیچ کس نمی تواند بیاورد مثل آن از جهت آنکه ورود  
 آن از جانب مالک الملک بوجه اعجاز و تحدی و حجت شده است  
 بخلاف کتب سایر ادیان که عرض الهی از ورود آن کتب اثبات



نبوت صاحب آن دین نبوده است حاصل مستدلالی که  
 در این مقام مقصود است آن است که عقل مستقل است که در هر زمان  
 الایوم القیام باید دین حق که بر همه عالم واجب باشد رجوع بآن دین نماید  
 بر سرار باشد با حجتی که بآن حجت بنی و حافظین دین آن نبی اثبات آن یکن  
 نمایند و محال است که دین حق خالی از حجت باشد از جهت آنکه اگر خالی از  
 حجت باشد شیاطین جن و انس دین نامی تازه و مذاهب بی اندازه استوع  
 خواهند نمود بطوریکه اگر شخص بخواهد در صد و مجاهده دین براید محال خوا  
 شد که دین حق بجهت او منکشف شود و نزد او دین حق از باطل متمایز خوا  
 شد و در این وقت هیچ حجت از برای خالق بر خلق در روز قیامت  
 باقی نخواهد ماند که چرامتدین بدین حق نشدند و براه باطل می نمودید و  
 عدم بقای حجت از برای خالق بر خلق با بودن خلق

مكلف بتكاليف از این برهان بصحت پیوست که هر دین که حقا  
 حجت خدائی است بنوعیکه کسی نتواند اتیان مثل آن حجت کند آن دین حجت  
 و واجب است بر همه خلق که متدین شوند بآن دین و هر دین که دارای  
 حجت نیست البته آن دین بر باطل است و هر چند در اول حق بوده است

شرح  
 بداهت از  
 عقل باطل است  
 پس

بدلیل ذیاب حجت از آن دین و ثبوت آن حجت در غیر آن دین و  
ثبوت این حجج دائمی که حافظ دین نبی است در هر زمان از جهت امانی آن  
زمان از سه طریق متمم می شود -  
طریق اول آن است

که شخص خود صاحب قوه باشد از علم متعلق بآن حجت که او را کس نماید  
سبب آن علم آن حجت را بر وجه صحت و بر وجه صدور آن من الله بطریق  
شکی از برای او بانی ننماید و محل اطمینان او گردد که این حجت حجت خداست  
و این دین دین حق است مثل سحره زمان حضرت موسی که بمحضر دار و پا  
شدن عصی نمیداند که این از جنس سحر نیست و معجزه است لهذا  
ایمان آوردند بآن حضرت و مثل اعراب زمان حضرت رسول  
از فصحاء و بلغاء و همچنین غیر زمان آن حضرت که غالب ایشان که  
خالی از غرض نفسانی بودند بمحضر و استماع و دیدن قرآن ایمان  
می آوردند و علم معانی و بیان و بدیع شاهد بر اعجاز آن تدوین  
نمودند -  
طریق دوم آن است که ثابت شود

این حجت دائمی از حجج دیگر از معجزات صادره از نبی مثل رد  
شمس و شش مژده حیات اموات و بطق آوردن جهادات مثل

عصا و سحر و آوردن حیوانات صامت و بفرمان آوردن  
 نباتات مثل اشجار و عنبر و چنانچه کل اینها برید پیغمبر واقع شده  
 پس هر کس سبب این معجزات بفرمان ایمان آورد  
 بان پیغمبر الله تصدیق یابن حجت هم خواهد آورد و مطمئن خواهد شد  
 بصحت این حجت چه در زمان خود آن بنی و چه در زمان بعد از آن  
 متذکرین بدین او که این معجزات از برای ایشان ثابت شده  
 باشد بر این نقلیه حکیمه مثل تو اتر و غیر آن که مفید علم باشد  
 و این دو قسم از ثبوت در این زمان از برای پیغمبر اهل اسلام از  
 مخلوق بطور عموم یا متعذر است یا متعذر منظر نظر ما هم این دو قسم  
 نیست و آن قسمیکه منظر نظر است و از ملهمات غیبیه است  
 و سیف قاطع و برهان ساطع است بر جمیع ذوی الالباب این  
 عالم از صاحبان ادیان اگر کتابی و عنبر کتابی از نبوت پرست  
 و پیغمبران و اشیا و دین اسلام میکند بطور واضح که هیچ  
 تشکیک باقی نمی ماند  
 این طریق هم است و آن  
 این است که پس از آنکه بیان شد که در هر زمان دین حق بطوریکه

آن دین ناخ میسج اویان سابق بوده باشد که پهنیران دین را  
 تغییر میکنند و پهنیر او لوالعزم آن دین منحصر است در یک دین  
 چنانکه در ازمنه سلف هم همین طور بوده است و پهنیر او لوالعزم  
 همیشه یک پهنیر بوده است پس حجت اعجازیه هم منحصر خواهد بود  
 بهمان یک پهنیر و ممکن نیست که این حجت در غیر دین حق هم موجود  
 باشد بهمان تقریری که بیان شد که اگر همچنین باشد حق از باطل ممتاز  
 نخواهد شد و موجب اذلال خلق و رفع حجت خدای خواهد گردید پس  
 شخص عاری و جابل بحقیقه اویان در این زمان از جمیع متمسکین  
 و مستحکمین هر دین سؤال نماید که آیا حجتی از جانب خداوند شما بر  
 صحت دین شما بطوریکه همه کس حاضر باشد از آوردن بمثل آن حجت  
 در میان شما هست یا نیست پس هرگاه جمیع اهالی اویان  
 اعتراف کنند که این حجت در میان ما موجود نیست و یک دین  
 که آن دین اسلام است اقرار و اعتراف نماید بوجود آن حجت پس  
 البته این اعتراف اول از اویان دلالت میکند بر بطلان همه آن ادیان  
 و این اعتراف ثانی بوجود حجت دلالت میکند بر صحته و حقیقه دین اسلام

و همین دو اعتراف در نفی و اثبات کافی است برای مجابین  
 در دین حق و صحت و حقیقه آن و بطلان آن و ضرورتیست که تقیث  
 از ماهیت و حقیقت آن حجه نمایند چه که عمده مقصود از تقیث حصول  
 علم کجاست است و این علم از همین دو اعتراف حاصل میشود و مثل  
 این مطلب در این مقام آن است که سلطانی هرگاه برای مالی یکی  
 از بلاد واقع در تحت حکم او اعلام دهد که من نایب و حاکمی بر شما می فرم  
 که صاحب فرمانی باشد از جانب من که بختم من بجا تخم من و مرقوم  
 بدستخط من باشد پس ده نفر بیایند بسوی آن پاد و همه دعا  
 کنند که ما نایب و حاکم سلطانیم پس مردم از آن ده نفر شوال  
 کنند که فرمان و دستخط سلطان بر وجه مرقوم در نزد شما هست  
 یا نیست پس ده نفر اعتراف کنند که فرمان سلطان در نزد ما نیست  
 و یا اعتراف کنند که هست ولی بر وجه مذکور نیست و یک نفر عذر  
 کند که فرمان سلطان در نزد من هست بر وجهی که سلطان فرمود  
 البته بعضی همین دو اعتراف از طرفین آن کسی که عارف است باعلام  
 سلطان علم جرم حاصل میکند که آن یک نفر حق است

و صادق است در ادعای خود و دیگران بر باطلند و ضرورت نیست از  
 برای او که طلب منشور و سنن بران سلطان نماید و از روی آن فرمان  
 علم حاصل کند چه اگر او هم محتمل الخطا شود و کذب سلطان لازم می آید  
 و فرض این است که کذب بر این سلطان محال است و این بیان  
 بیانی است که محل خدشه و ایراد نیست و باین کردیم که عقل قاطع  
 که رسول باطن است از جانب حق و شکی در وجوب متابعت حکم  
 او نیست حکم قطعی دارد که در هر زمان رسولان حجت و معجزه آن رسول  
 باید موجود باشد تا حجت خداوند بمقتضای حکمت او بر خلق تمام باشد  
 اما رسول از جهت آنکه احکام خدائی را بخلق برساند بهمان تقریریکه که نشأت  
 و اما حجت از جهت آنکه نواب و حافظین شریعت او حفظ نمایند بآن حجت  
 دین او را و هدایت نمایند هر کس را که اراده دین حق داشته باشد  
 و در مجاهده دین حق بر آید تا زمانی که ناسخ آن دین برسد از جانب حق  
 یا منتهی شود عرض الّهی از حجت بقیام قیامت پس در این زمان  
 یعنی سیصد و هشتاد و هجری نبوی نیز از روی این  
 بر آن محال است که نه پیمبری باشد در میان خلق و نه حجت و بر آن

پیغمبری که دلالت کند بر صحت دین آن پیغمبر  
 اما پیغمبر  
 که پس باقرار کل ادیان در این زمان موجود نیست پس منحصر شد بواجب  
 وجود حجت و برهان بطور اعجاز که در امکان بشر نباشد آوردن مثل  
 آن و این محال است که این زمان مثل سایر ازمان از همچنین حجت و  
 برهان خالی باشد چنانچه اولی عقیده بر محال بودن آن در معرض بیان آمد  
 پس بر ما لازم است که نقض کنیم از این حجت اعجازیه که در کدامین  
 موجود است تا آنکه حکم بصحت حقیقه آن دین نماییم پس از  
 همه اهل و علمای ادیان از عیسوی و موسوی و مجوسی و زرتشتی و غیر آن  
 سؤال کردیم که همچنین حجت و برهان که بطور اعجاز اثبات حقیقه دین  
 شما کند در میان شما هست یا نیست کلاً اذعان و اقرار نمودند  
 که همچنین حجتی در میان ما نیست و بکس ادعای همچنین حجت و برهان  
 نه نمود مگر دین اسلام که دوستیکه از ایشان سؤال از همچنین حجت  
 نمایم با و از بلند میگویند که این حجت بطریق اکمل و اوفی  
 در میان ما موجود است و آن قرآن مجید و فرمان حمید است که  
 خالق متعال معجزه پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله قرار داده است

و خالق متعال در آن اخبار فرموده است باین آیه شریفه که

قُلْ لِّمَن اجْتَمَعَتِ الْاَنسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ

بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا یعنی بگوای محمد که اگر جن و انس

جمع شوند که بیاورند بمثل و شبیه این قرآن نخواهند توانست

و هر چند بعضی ایشان یاری کنند به باشد بعضی را و در جای دیگر

فرموده است و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا

فاْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقیین

یعنی اگر شما در شکید از چیزی که نازل کرده ایم بر بنده خود یعنی قرآن

پس بیاورید سوره را مثل او و بخوانید حاضرین عصر خود را از غیر

خدا یعنی تائیدی کنند شمارا در آوردن مثل آن اگر راست میگوید

و در جای دیگری فرماید ام یقولون افتراه قل فاْتُوا بِسُوْرَةٍ

مِّنْ مِّثْلِهِ وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقیین

یعنی آیا میگویید که ما را که پیغمبر از خود اقرار کرده است قرآن را بگو

ای پیغمبر که پس شما هم بیاورید کیسوره را مثل قرآن و بخوانید از جهت

یاری خود هر کس را که بتوانید از غیر خدا اگر راست میگوید و این اخبار



خالق متعال قبل از هزار و سیصد سال فرموده است در وقتیکه کل  
عالم مدعی او بودند مخصوص معاشر عرب که قوم او بودند و معاند او بودند  
و همگی ایشان اهل لسان فصاحت و بلاغت بودند کسی نتوانست یکسوره  
معارضه با او نماید و چنین تالین نامی که پس توانسته است یکسوره بلکه چندین سطر  
بمثل آن بیان نماید پس این قهار و عتراف الشان تجبه و برهان اعجازیه الیه و عتر  
سایر ادیان بعدم وجود این تجبه و نزد ایشان با عدم جواز خلوص از آن تجبه بدلیل  
عقل قاطع و لیلی است ساطع و بر اینست قاطع بر حقیقه قیاس سلام و بطلان و منسوخ  
بودن سایر ادیان و همین دو عتراف کافی است در این مقام و ضرورت تحصیل قوه  
عریه و لسان عرب که بسبب آن مطلع شوند بر سرار اعجاز قرآن فصاحت و بلا  
غت آن اگر چه تحصیل این قوه کمال است از جهت نفس که بسبب آن مرتبه طینان نفس تکمیل  
میشود و این هم از جمله الطاف جلایه الیه است کمال تکمیل تجبه خدایی است که هیچ  
یک از ادیان او تعامی بر آن فعلی بر نداهند و این خود منی کنند و لو بالاداء بکتاب  
پس تکلیف مجاهد زیاد شود و ضرور شود جد و جهد و تقشیر حقیقه آن بر  
نیز و تمیز بین بر اینین بایر این بلکه مدعی وجود برهان منحصه است پس بسلاطم با و  
و لازم بودن برهان از برای دین حق در کل ازان و الحمد لله علی ذلک و بالاناء

و کل من یجاد فی الفقه  
فی سواء الطرق دقا  
افش من یستوی فی  
الفقه الصغری  
نما و نما  
الکاف من الجوه  
و یجاد فی الفقه  
و یجاد فی الفقه



TITLE الوارث الاوصاف في مراتب النبي المختار عليه السلام

Date	No.	Date	No.
------	-----	------	-----



**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

